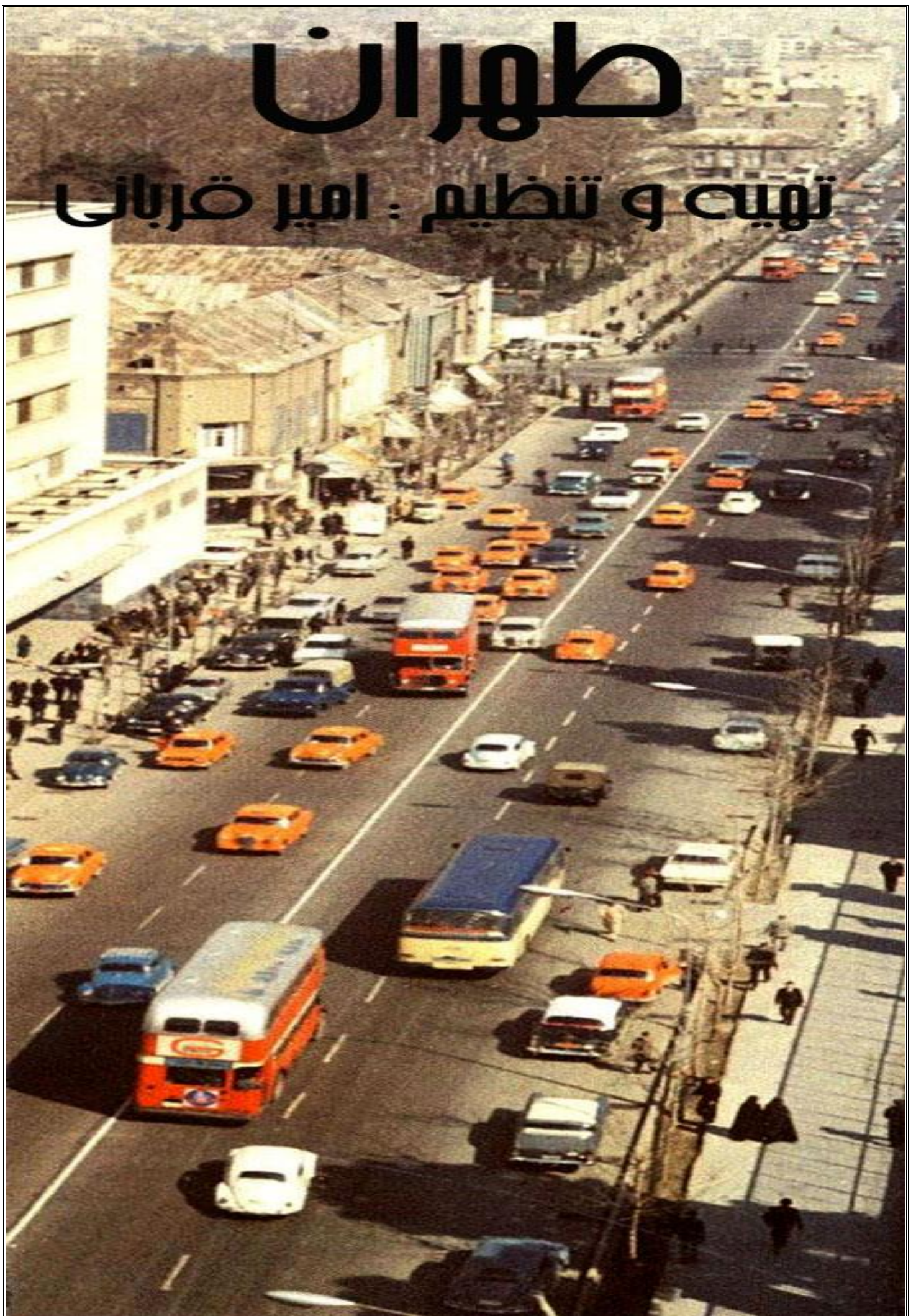


# طهران

تهیه و تنظیم : امیر قربانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# طهران

## تهیه و تنظیم : امیر قربانی

منبع : نشریه الکترونیکی تاریخ سیاسی معاصر ایران ( گذرستان )

تمام مطالب این کتاب از نشریه گذرستان بدون کلمه ای کم و کسر برداشته و عینا نقل شده است

وبلاگ : [www.shiphistory.blogfa.com](http://www.shiphistory.blogfa.com)

## فهرست مطالب

- ۷----- بهشت زهرا ۴۳ ساله شد
- ۱۵----- نگاهی به تاریخچه میدان توپخانه تهران
- ۱۸----- ناگفته هایی از خیابان ولیعصر تهران
- ۲۲----- مردان تهران قدیم چه می پوشیدند
- ۲۵----- مراسم ازدواج در تهران قدیم
- ۲۷----- ماه رمضان در تهران قدیم
- ۳۱----- ماجرای ورود دوچرخه به تهران
- ۳۴----- گذری بر قهوه خانه های تهران
- ۴۲----- کاخ صاحبقرانیه تهران
- ۴۳----- طیب و هیات لوطی های تهران
- ۴۶----- شکست هیتلر در تهران قدیم رقم خورد
- ۵۱----- ساختمانهای بلند تهران و تاریخچه آن
- ۵۵----- زنان و غائله نان در تهران در دوره مظفرالدین شاه
- ۵۸----- در جستجوی قدیمی ترین کتابفروشی تهران
- ۶۲----- تهران و شهردارانش ؛ از مهندس باشی تا قالیباف
- ۶۶----- تهران عصر پهلوی
- ۷۰----- تکیه دولت تهران

- ۷۲----- پرسه در تهران قدیم
- ۷۸----- بازار در تهران قدیم
- ۸۶----- آشنایی با چند محله قدیمی تهران
- ۹۰----- نماینده ای که کل حقوقش برای تاسیس بیمارستان در جنوب تهران اختصاص داد
- ۹۶----- نخستین کارخانه برق تهران چگونه شکل گرفت
- ۹۸----- میدان توپخانه در تهران قدیم
- ۱۰۴----- مراسم تعزیه خوانی در تهران قدیم
- ۱۰۸----- محدوده تهران قدیم
- ۱۱۳----- ماشین دودی و واگن اسبی تهران قدیم
- ۱۲۱----- گزارشی از تهران ۲۵۰ هزار نفری دوره ناصرالدین شاه
- ۱۳۳----- کدگیری در تهران
- ۱۳۴----- کاخ سلطنت آباد تهران
- ۱۳۵----- طرح انتقال پایتخت از تهران در جنگ جهانی اول
- ۱۳۹----- سرنوشت اولین فرستاده های لنین به تهران
- ۱۴۳----- سابقه تاریخی کتابخانه ملی تهران
- ۱۴۵----- درشکه و گاری ها در تهران
- ۱۴۷----- جیره بندی نان در تهران در ۷۰ سال پیش
- ۱۴۹----- تهران عهد قاجار
- ۱۵۳----- تکیه های تاریخی تهران
- ۱۵۷----- پیشینه تاریخی محله دولاب تهران

بزرگداشت حماسه حسینی در تهران عصر ناصری ----- ۱۵۸

آلودگی هوای ۵۶ سال پیش تهران ----- ۱۷۲

۱۰۴ سالگی فتح تهران ----- ۱۷۴

سخن پایانی ----- ۱۷۸

## بهشت زهرا ۴۳ ساله شد



کشوری کوچک در حاشیه پایتخت زیر سایه نظم روزمره و پولادین. خیابان‌هایی به ظاهر آرام و ساکنانی که هرچند خود سال‌هاست سکوت را فریاد کرده‌اند اما صدای شیون زندگان موسیقی متن روزانه‌شان شده. اینجا بهشت زهرا تهران است. جایی که حالا چیزی حدود یک و نیم میلیون تن از رفتگان این شهر را مهمان قطعات بی‌شمارش کرده است. سرزمینی پر از نام‌های آشنا و غریبه و وعده‌گاهی برای آنان که هنوز با گذشته و درگذشتگان خود نفس می‌کشند.

اینجا کشوری کوچک در حاشیه پایتخت است. کشوری که رهبری دارد، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیرانی، کابینه‌ای، حزب حاکمی، هنرمندان، مدیران، پزشکان، سرداران و سربازان و مردمی از پیر و جوان، زن و مرد، کودک و کهنسال که هر یک دورانی داشته‌اند و اقوامی دارند در سرزمین زندگان.

حالا کمتر پیش می‌آید جز به وصیت متوفی که خواسته باشد «مرا در زادگاهم به خاک بسپارید» یا «در آرامگاه خانوادگی دفن‌ام کنید»، ساکنان تهران را پس از مرگ به مقصدی جز اینجا تشییع کنند اما روزگاری نه چندان دور درگذشتگان این شهر مقاصد متفاوت و گوناگون داشتند. از گورستان‌های مجاور امامزاده‌های همین تهران و حوالی مثل امامزاده علی‌اکبر چیدر، امامزاده صالح تجریش، امامزاده عبدالله محله جی، امامزاده قاسم، ابن بابویه، امامزاده هاشم، شاه‌عبدالعظیم ری، امامزاده طاهر کرج و... تا گورستان‌های محلی مثل گورستان شمیران و ظهیرالدوله و... که شاید هنوز هم برخی انگشت‌شمار در آن‌ها به خاک سپرده می‌شوند، جاهایی بودند که زندگان مردگان را به خاک می‌سپردند و پنج‌شنبه‌ها بر مزارشان زاری و خیرات پخش می‌کردند. این روال تا میانه دهه ۴۰ شمسی ادامه داشت تا

اینکه در کنار تلاش مسئولان کشور برای گرفتن ژست مدرن و حرکت دادن چرخ‌های فرسوده مملکت به سمت مدرنیته، توجه شهرداری تهران به مدرن‌سازی گورستان‌های تهران جلب شد و داستان بهشت زهرا از همین جا آغاز شد.

### ۳۱۴ هکتار زمین برای مردگان

اولین زمزمه‌های ساخت گورستانی به نام بهشت زهرا، با هدف پایان دادن به موضوع تعدد گورستان‌ها در سطح شهر تهران به سال ۱۳۴۵ بازمی‌گردد. زمانی که تیمسار محمدعلی‌خان صفاری شهردار وقت تهران به همراه جمع دیگری از مسئولان شهری طرح احداث این مجموعه را جامه عمل پوشاندند و در اولین مرحله زمینی به مساحت سه میلیون و صد و چهل هزار متر مربع در دو کیلومتری کهریزک واقع در جاده قم را برای این کار خریداری کردند. این زمین ماند تا منوچهر پیروز به شهرداری تهران رسید و در فرصت ۱۰ ماهه حضور در سمت شهردار تنها موفق شد به دیوارکشی این زمین‌ها اقدام کند و جواد شهرستانی جانشین او نیز موفق شد در دوران حضورش درختکاری این زمین‌ها را به اتمام برساند.

پیش‌بینی‌ها این بود که با توجه به روند کند ساخت بهشت زهرا، احداث این مجموعه چیزی حدود ۵ سال به طول خواهد انجامید و طبق برنامه تهرانی‌ها دست کم باید تا سال ۱۳۵۰ برای دفن در این مجموعه زنده بمانند، اما با روی کار آمدن غلامرضا نیک‌پی در سمت شهرداری تهران گویا علاقه شهرداری به ساخت «گورستان مدرن» برای پایتخت افزایش یافت که شهردار روند کار را آنچنان سرعت بخشید که چند روزی از آغاز تابستان ۴۹ نگذشته بود که خبر افتتاح قریب‌الوقوع گورستان تازه دهان به دهان چرخید و سر از صفحات روزنامه‌ها در آورد.

سرانجام بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۸ تیرماه ۱۳۴۹ بود که گورستان جدید تهران با حضور رییس انجمن شهر، شهردار، آیت‌الله شهرستانی، مهندس سمیعی، معاون شهردار و معتمدان محلات تهران رسماً افتتاح شد.

نخستین مدیرعامل گورستان جدید تهران در این مراسم گزارشی از جوانب مختلف کار و امکانات این مجموعه ارائه کرد و گفت: «در گورستان جدید تهران هزار اصله درخت کاشته شده و هفت چاه عمیق حفر گردیده است. تاسیسات این واحد بر طبق تشریفات عرف و



مذهب رو به قبله است و در آنجا مسجد بزرگ، سالن تشریفات و برگزاری مجالس سوگواری، غسلخانه، سردخانه و دیگر تاسیسات ساخته شده و گورستان جدید تهران برای مدت ۲۵ سال کافی است.»

نرخ کفن و دفن در گورستان مدرن تهران چقدر بود؟

بهشت زهرا در ابتدای تاسیس چندان به عنوان گورستان اصلی تهران مورد توجه عامه مردم قرار نداشت و روند تدفین مردگان در دیگر مدفن‌های پایتخت همچنان ادامه داشت. این موضوع یکی به دلیل دوری محل و دیگر به خاطر مخارج بالای انتقال پیکر درگذشتگان و کفن و دفن نسبت به دیگر گورستان‌ها بود.

در ۱۸ تیرماه ۱۳۴۹ یعنی درست ۱۰ روز پس از افتتاح رسمی گورستان تهران که تا آن روز هنوز هیچ درگذشته‌ای را در آن دفن نکرده بودند، موضوع تعیین مخارج کفن و دفن به جلسه مشترک مجتهد طراز اول وقت تهران یعنی آیت‌الله حاج احمد خوانساری با شهردار تهران کشیده شد.

ماجرا از این قرار بود که مرتضی نیک‌پی شهردار وقت برای مذاکره درباره عنوان و نام گورستان که زیر عنوان «بهشت زهرا» شناخته شد، به منزل آیت‌الله خوانساری رفته بود. روزنامه اطلاعات عصر آن روز در خبری نوشت که بر اساس گفته معتمدین بازار که در این جلسه حضور داشتند بعد از بحث «عنوان» گورستان موضوع «نرخ» کفن و دفن مورد بررسی قرار گرفته است. به گفته این افراد در این جلسه «در مورد نرخ خدمات گورستان بحثی به میان آمد و آقای دکتر نیک‌پی شهردار پایتخت در این زمینه نظر حضرت آیت‌الله را جویا شد و آیت‌الله خوانساری در پاسخ شهردار گفتند که نرخ هرچه کمتر شود بهتر است و روی این بیانات در همان جلسه اعلام گردید که در گورستان خدمات انجام شده در یکصد و چهل تومان تثبیت می‌گردد.»

گفته می‌شود حتی مسئولان شهری برای جلب مردم به گورستان مدرن پایتخت که حالا نام «بهشت زهرا» بر آن نهاده بودند، جایزه‌ای تعیین کردند. بر این اساس گفته شده بود که به بازماندگان اولین فردی که در این گورستان تازه تاسیس به خاک سپرده شود یک دستگاه

پیکان سواری جایزه داده خواهد شد. با این حال و با وجود چنین تمهیدات عجیب و غریبی از افتتاح گورستان تا دفن اولین متوفی در آن حدود یک ماه به طول انجامید.

اینکه آیا وعده اهدای پیکان به حقیقت پیوست یا نه، خدا داند اما نام اولین فرد دفن شده در بهشت زهرا محمدتقی خیال بود. پیرمردی ۸۵ ساله که ۲۷ تیرماه ۴۹ در گذشته بود و در سوم مردادماه همان سال به عنوان اولین مهمان گورستان مدرن تهران، در قبر شماره ۱، ردیف ۱، قطعه ۱ بهشت زهرا به خاک سپرده شد و نامش با تاریخ بهشت زهرا جاودانه ماند.

### میزبانی برای مبارزان آزادی خواه

تاریخ یکصدساله ایران تحولات سیاسی و اجتماعی بسیاری به خود دیده است. از جنبش مشروطه و اشغال ایران تا ملی شدن صنعت نفت و واقعه سی تیر و پس از آن ۲۸ مرداد ۳۲. از مبارزات ضد استبدادی منتهی به انقلاب ۵۷ تا جنگ تحمیلی هشت ساله و زلزله‌های بزرگ و سیل‌های مهیب حتی در همین پایتخت. در تمامی این حوادث و وقایع، تحولات و صدمات گروهی از ایرانیان جان خود را از دست دادند و در بسیاری موارد این مرگ و میرها در ابعاد و تعداد بزرگ به وقوع پیوست. تا پیش از تاسیس بهشت زهرا کشته‌گان این وقایع در دهها گورستان شهر تهران به خاک سپرده شدند. بسیاری در محلات خود و امامزاده‌های پیش گفته، برخی مثل کشته‌شدگان جنبش مشروطه پس از به توپ بستن مجلس در باغشاه تهران و برخی مانند شهدای سی تیر در ابن‌بابویه شهر ری. از سال ۴۹ به بعد اما بهشت زهرا علاوه بر مردم عادی، هر آینه میزبان دهها فردی می‌شد که به عنوان مبارزان راه آزادی شناخته می‌شدند.

از مشهورترین این افراد خسرو گلرخی نویسنده و روزنامه‌نگار مارکسیست و یار هم‌رزمش کرامت‌الله دانشیان، بیژن جزنی، حسن ضیاظریفی، حمید اشرف، علی‌اکبر صفایی فراهانی، مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان از پیشاهنگان و بنیانگذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق و محمد حنیف‌نژاد، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، سعید محسن و... بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق هستند. چهره‌هایی که هرچند در هنگام خاکسپاری در قطعه ۳۳ بهشت زهرا، هیچ آشنایی برای وداعشان نیامده بود و قبورشان تا سال‌ها بی‌نشان ماند اما پس از انقلاب ۵۷ با دستیابی انقلابیون به اسناد موجود در بهشت زهرا آنان نیز صاحب سنگ قبرهایی شدند که نشان دل‌آوری‌شان را بر سینه داشت. در این قطعه بیش از ۶۵۰ مزار وجود دارد که از این تعداد ۱۲۰ قبر متعلق به مبارزانی است که در رژیم گذشته کشته شدند.

## روزهای انقلاب و هاید پارک تهران

در کنار چهره‌های مشهور و پیشرو مبارزه با استبداد پهلوی، (از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) بیش از ۳ هزار نفر از مخالفان سیاسی از هر صنف و طبقه، از هر گروه و مرام اجتماعی کشته شدند. این کشته‌شدگان پس از مرگ راهی بهشت زهرا می‌شدند و این موضوع خصوصاً در ماه‌های پایانی حکومت محمدرضا شاه و به ویژه پس از قیام ۱۷ شهریور که درگیری‌های خیابانی و راهپیمایی‌های خونین افزایش یافته بود، شدت گرفت. این افزایش ناگهانی جمعیت مبارزان خفته در بهشت زهرا، این گورستان مدرن را که زمانی قرار بود مایه فخر و مباهات شهرداری شاهنشاهی باشد، به محلی برای گردهمایی مخالفان تبدیل کرد. گروه گروه از مردم در پی هر تجمع و کشتاری راهی بهشت زهرا می‌شدند و در جریان مراسم تشییع و خاکسپاری شهیدانشان تندترین شعارها را علیه ساختار سیاسی حاکم سر می‌دادند.

این حضور گسترده مردم در بهشت زهرا که عمدتاً با تظاهر سیاسی اپوزیسیون همراه می‌شد این گورستان را به نمادی از عصیان و اعتراض ملت به رژیم شاهنشاهی بدل کرد، آنچنان که برخی آن را بنام «هاید پارک تهران» ملقب کردند. مجله «تهران مصور» در شماره روز ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، دو روز پیش از پیروزی انقلاب، در گزارشی با عنوان «بهشت زهرا، هاید پارک تهران» درباره این وجه از کارکرد بهشت زهرا می‌نویسد: «بهشت زهرا بوی مرگ می‌دهد. باید چنین باشد. گورستان است و نمی‌توان توقع رایحه زندگی از آن داشت. اما طی روزها و هفته‌های گذشته به ظاهر وضع آن دگرگون شده بود. زنده‌ها - به شمار چندهزار - حالتی دیگر به آن داده بودند. در واقع شاید بتوان بهشت زهرا را با وضع جدیدش پدیده کم‌نظیری دانست. این گورستان وسیع محل اجتماع زندگان برای ابراز عقیده، سخنرانی و دادن شعار شده است. معلوم نیست تا روزی که این گزارش چاپ شود، بهشت زهرا هنوز همانی باشد که طی این مدت کوتاه گذشته بود، اما در هر حال، چهرهٔ چنین روزهای بهشت زهرا نه فراموش‌شدنی‌ست و نه به احتمالی، لااقل تا وقوع انقلاب و جنبشی دیگر، تکرارشدنی.»

شاید همین جایگاه بود که باعث شد بنیانگذار جمهوری اسلامی در بدو بازگشت به ایران، بهشت زهرا را به عنوان اولین مقصد خود برگزید و در آنجا پس از ۱۵ سال نخستین نطق خود را ایراد کرد. این سخنرانی یکی از اسناد ماندگار تاریخ معاصر ایران است که بسیاری از مردمان آن روزگار هنوز هم بخش‌های مختلف آن را به یاد دارند.

## بهشت زهرا در سال های جنگ

سال ۱۳۵۹ در پی چند ماه تنش و درگیری لفظی میان مقام های جمهوری اسلامی ایران و دولت عراق، ارتش صدام جنگ را علیه ایران آغاز کرد. این ماجرا در کنار درگیری های خیابانی و جو خشونت آمیز مبتنی بر ترور در سال ۶۰ به فضای خاکستری آن روزها دامن می زد. هشت سال جنگ روزهای سختی را در زندگی ایرانی ها ثبت کرد و علاوه بر خسارات مالی و هزینه هایی که بر دوش ملت گذاشت، بسیاری از ایرانیان را به کام مرگ کشید. با آغاز جنگ پیر و جوان، راهی مناطق جنگی شدند. جوانانی که تنها دو سال از انقلابشان می گذشت راه جبهه ها را در پیش گرفتند و در عملیات های مختلف به شهادت رسیدند. در کنار این ها مردمان ساکن جنوب و غرب کشور در خانه های خود که حالا بخشی از مناطق جنگی به حساب می آمد در محاصره بمباران و موشکباران بعثی ها قرار می گرفتند و برخی بی خانمان و بسیاری کشته می شدند. آنان در سرزمین خود به خاک سپرده می شدند اما روزی نبود که تهران و اصفهان و مشهد و شیراز و تبریز و حتی شهرهای شمالی و بسیاری دیگر از نقاط کشور به استقبال جوانان جبهه رفته خود نیایند و شهیدی را در خاک زادگاهش به خاک نسپارند.

هر روز به خیل شهدا افزوده می شد و گورستان شهرها پر بود از قبور تازه. از جمله در تهران، بهشت زهرا هر روز و هر ساعت میزبان هزاران خانواده ای که بر مزار شهدایشان حاضر می شدند و یاد آن ها را گرامی می داشتند. هشت سال زمان کمی نبود تا بخش عظیمی از جمعیت ایران را عزادار کند. در سال های پایانی جنگ، پنجشنبه ها در بهشت زهرا جای سوزن انداختن نبود. صدها زن چادر به سر، گاه با کودکانی که تصویری مبهم از کودکی و کودکانه ها و البته پدران جوانمرگشان داشتند راهی گلزار شهدا می شدند و در میانه شیون و گریه های در سکوت مادران، با یکدیگر آشنا می شدند و گاه به این سو و آن سو می دویدند تا بخشی از کودکی گمشده شان را در میان همان قبرها بازیابند. این تصویر پاردوکسیکال بهشت زهرا در اواخر دهه ۶۰ بود. هر گوشه خانواده ای از گروه و طبقات مختلف و با ظاهر متفاوت از یکدیگر، در سوگ از دست دادن فرزندان که شاید مدت ها هیچ نشانی از آنان نداشتند می گریستند و غم از در و دیوار گورستان مدرن می بارید.

## گسترش گورستان مدرن و روزگار نو بهشت زهرا

با گذشت ۴ دهه هنوز هم بهشت زهرا همان کشور کوچک حاشیه پایتخت است. سرزمینی پر از نام‌های آشنا و غریبه و وعده‌گاهی برای آنان که هنوز با گذشته و درگذشتگان خود نفس می‌کشند. اما حالا بخش‌های مختلف این گورستان عظیم بنام اصناف و گروه‌های مختلف شناخته می‌شود. گروه‌هایی که نه تنها در دوران زندگی از یکدیگر فاصله داشتند که در گورستان تهران نیز قرابتی با یکدیگر نیافته‌اند. قطعه‌ای بنام هنرمندان ساخته شده است که هر چند صبحی یکبار پر از مردمی می‌شود که در ستایش هنر گردهم آمده‌اند و باز سوت و کور می‌شود. قطعه دیگری بنام «نام‌آوران» است که با وجود دفن برخی چهره‌های مطبوعاتی و فرهنگی، هنوز هم قانون مشخصی برای تشخیص افرادی که در آن به خاک سپرده می‌شوند وجود ندارد. آن سوتر در بخشی از قطعه ۲۴ بهشت زهرا ساختمانی است که شهیدان بهشتی، رجایی، باهنر و دیگر شهدای هفتم تیر و هشتم شهریور در آن مدفون‌اند و پس از آنان نیز میزبان برخی شهدای دولت‌های بعد شده است. جز این‌ها آیت‌الله طالقانی از رهبران انقلاب در میانه میدانی در بهشت زهرا به خاک سپرده شده، قطعه ۳۳ هنوز هم یادآور چریک‌های چپ‌گراست، گلزار شهدای بهشت زهرا میزبان هزاران شهید سال‌های جنگ است و کمی آن سوتر از گلزار شهدا، حرم بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران قرار دارد.

بهشت زهرا در سال‌های اخیر بارها خبرساز شده است. گاهی به دلیل حواشی تشییع و دفن و بزرگداشت چهره‌ها و روزی به هوای انتشار اخباری مثل اینکه قرار است ناوگان حمل اموات به مرسدس بنز مجهز شود. از میانه سال ۱۳۷۶ بود که خبر آمد گورستان تهران در حال پر شدن است و شاید تا چندی بعد جایی برای مردگان نداشته باشد. خبر به سرعت پخش شد و مردمانی که هزار و یک دغدغه برای روزهای عمرشان داشتند حالا برای روزهای پس از مرگشان نیز نگران شدند.

در پی افزایش نگرانی‌ها، مدیران وقت بهشت زهرا به فکر گسترش گورستان افتادند و با هماهنگی شهرداری تهران ۱۱۰ هکتار از زمین‌های قسمت شمال و شمال شرقی بهشت زهرا را خریداری کردند و پس از الحاق آن گورستان تهران را از شمال گسترش دادند. با پایان گسترش بخش شمالی، در سال ۱۳۸۷، ۱۶۰ هکتار از زمین‌های شرق بهشت زهرا نیز خریداری شد و از ابتدای مرداد ۱۳۸۸ دفن مردگان در این بخش آغاز شد.

هرچند اکنون با توسعه مجموعه بهشت زهرا، مشکل جا برای دفن اموات تهرانی‌ها تا حدودی حل شده است اما این شرایط موقت است و حالا مسئولان مشغول مکان‌یابی برای احداث گورستانی جدید هستند تا شاید چند سال بعد پس از گذشت ۴ دهه، در کنار بهشت زهرا، گورستان دیگری در تهران احداث شود. آری، عمر بهشت زهرا هم پایانی دارد.

منابع:

آرشیو روزنامه اطلاعات، تیر و مرداد ۱۳۴۹

بهشت زهرا، هایدپارک تهران، آزاده مهندسی، تهران مصور، ۲۰ بهمن ۱۳۵۷

تاریخچه بهشت زهرا، تارنمای اطلاع‌رسانی سازمان بهشت زهرا

تاریخ ایرانی

## نگاهی به تاریخچه میدان توپخانه تهران



یک پژوهشگر حوزه تهران قدیم توضیح داد: میدان توپخانه در گذشته محل محافظت از ارگ سلطنتی بود و در آن، باروت هم نگهداری می شد.

نصرالله حدادی در گفت و گو با خبرگزاری ایسنا، بیان کرد: پس از دوره میرزا تقی خان امیرکبیر، تصمیمی مبنی بر گسترش وسعت شهر تهران گرفته شد. به همین دلیل، میدان توپخانه با تعدادی حجره ساخته و توپها و گلوله‌های زیادی به آنجا برده شد. همین امر سبب شد تا آن میدان را «توپخانه» بنامند. در پایین دست این میدان، مکانی برای نگهداری اسلحه و مهمات ایجاد شد که به آن «قورخانه» می گفتند؛ قورخانه مکانی برای استقرار نیروهای نظامی و توپریزی بود که ساخت آن، از آغاز صدارت امیرکبیر در سال ۱۲۲۵ آغاز و به مرور تکمیل شد. یادگار اصلی آن زمان که هنوز هم باقی مانده، حوض وسط میدان است.

حدادی ادامه داد: در گذشته، تهران دو حوض داشت؛ یکی در میدان توپخانه و دیگری در میدان ارگ که دومی از بین رفت. او با اشاره به اینکه پس از دوره قاجار و در زمان پهلوی، نام میدان «توپخانه» به نام «سپه» تغییر کرد، گفت: پس از انقلاب اسلامی این مکان، میدان امام خمینی (ره) نامیده شد.

وی اظهار کرد: در ضلع شمال غربی میدان، فقط ساختمان باقی مانده از توپخانه قدیم هنوز وجود دارد و به نام موزه «استاد علی اکبر صنعتی» معروف است که متأسفانه متروکه شده و توجه چندانی به آن نمی شود.

او اضافه کرد: در آن زمان، بناهای دیگری در بخش‌های مختلف میدان توپخانه ساخته شدند، مانند عمارت «بلدیه» که در ضلع شمال شرقی میدان بنا شد و بر اثر جهالت فردی به نام «نیک‌پی» حدود سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۸ تخریب شد. اکنون به جای عمارت بلدیه، دست‌فروش‌ها به خرید و فروش مشغول هستند و آن محدوده به نام «پشت شهرداری» معروف است. در ضلع جنوبی میدان نیز ساختمان بسیار زیبایی برای مخابرات ساخته شده بود که متأسفانه تخریب و یک آسمان‌خراش به جای آن بنا شد. بانک تجارت نیز در ضلع دیگر میدان قرار دارد که به جای بانک شاهی نشسته است. این بانک توسط نیکلای مارکوف روسی در اوایل سال ۱۳۰۰ براساس معماری ایرانی ساخته شد.

براساس اطلاعات منتشر شده در کتاب «طهران قدیم» نوشته جعفر شهری، میدان «توپخانه» در دوره پهلوی با تأسیس لشکر اول در باغ شاه، میدان «سپه» نامیده شد. توپخانه در ابتدا میدانی با ساختمان‌هایی دو طبقه در شمال و جنوب بود که توپچی‌ها و زنبورک‌چی‌ها (توپ‌هایی سنگری که با دو چرخ کوچک به اندازه چرخ سه‌چرخه کودکان، تا ۲۰۰ تا ۳۰۰ قدم را نشانه می‌گرفتند، البته اصابت کردن گلوله‌های آن به هدف کمتر دیده شده بود) در آن منزل داشتند.

در حجره‌های زیرین میدان، توپ‌ها و زنبورک‌ها جا داده شده بودند و در بالاخانه‌های توپ‌چی‌ها و زنبورک‌چی‌ها سکونت داشتند. استقرار آن‌ها در این محل، به این دلیل بود که با نزدیکی به اندرون شاهی، در مواقع لزوم بتوانند به کمک بشتابند.

همچنین با ساخته شدن بناهای جدید، تغییراتی در صحن و فضای میدان ایجاد شد، درخت‌های کهنه افتادند و اصله‌های تازه کاشته شدند، گل‌ها و سبزه‌ها و باغچه‌بندی‌های زیبا جانشین شدند و حوض وسط میدان که مملو از لجن، کثافت، کرم و قورباغه بود، تمیز و آب‌نو در آن ریخته شد. همچنین عصرها دسته‌ای موزیک و به اصطلاح آن روزها «مزقانچی» به گرد آن جمع می‌شد و مزقان می‌زد.

در بخش دیگر این کتاب درباره «قورخانه» که در غرب میانه خیابان با دری بزرگ و جلوخانی نیم‌هلال وجود داشت، آمده است: قورخانه اگرچه کار رسمی آن ساختن اسلحه، مهمات و ساز و برگ جنگ بود، اما کمتر اثری از آن‌ها در این مکان به چشم می‌خورد و تنها



فعالیتش تهیه وسایل آتش بازی بود که برای نمایش شب‌های عید و جشن‌های ملی، مذهبی و مانند آن به کار می‌رفت.

منبع :

خبرگزاری ایسنا

## ناگفته هایی از خیابان ولی عصر تهران



احداث جاده مخصوص پهلوی یا همان خیابان پهلوی سابق (ولی عصر فعلی) از سال ۱۳۰۰ ه. ش آغاز شد.

مقاله حاضر مربوط است به سرگذشت زیباترین و طولانی ترین خیابان خاورمیانه، یعنی خیابان ولی عصر در تهران.

احداث جاده مخصوص پهلوی یا همان خیابان پهلوی سابق (ولی عصر فعلی) از سال ۱۳۰۰ ه. ش) آغاز شد. حاج قائم نظام الملک رفیع ماجرای آغاز احداث این خیابان را در کتاب خاطرات خود آورده است.

رضاخان سردار سپه در دوران وزارت جنگی خود ۱۳۰۲ - ۱۳۰۰ تصمیم به احداث این جاده گرفت. او تازه شروع به خریدن املاک و مستغلات کرده و باغی در سعدآباد را که قبلاً از مستغلات بانو عظمی خواهر ظل السلطان و دختر ناصرالدین شاه بود در شمال قصبه تجریش خریداری کرده بود.

احداث جاده مخصوص، درختکاری اطراف آن، کشیدن نهر برای آبیاری درختان از سال ۱۳۰۰ آغاز شد. از سال ۱۳۰۷ این جاده خاکی آسفالت شد. در محلی که اکنون میدان ونک است، یک چهارراه واقع بود. کمی پایین تر در سه راهی که اکنون سه راه عباس آباد (بهشتی) ولی عصر قرار دارد، در سمت راست جاده از بالا به پایین بیمارستان شماره یک ارتش

و در سمت چپ جاده نظامی عباس آباد قرار داشت که به زاغه ها یعنی محل نگهداری مهمات در مخازن زیرزمینی ارتش منتهی می شد. عبور از خیابانی که امروز خیابان دکتر بهشتی (عباس آباد سابق) خوانده می شود و تا نیمه دهه ۱۳۳۰ جاده باریک آسفالت شده ای بیش نبود آسان نبود. در وسط این جاده ایستگاه ایست بازرسی و تیرک چوبی قرار داشت زیرا به سربازخانه ها و پادگان عباس آباد منتهی می شد. فقط به خودروهای مخصوص و نظامی اجازه تردد از خیابان عباس آباد داده می شد.

#### جاده درباری ها

جاده مخصوص یا جاده پهلوی که به قول دکتر مصدق دو قصر رضاشاه یکی کاخ مرمر در شهر و دیگری کاخ سعدآباد واقع در دربند را به هم متصل می کرد تا سال ۱۳۲۰ اختصاصی بود مردم از جاده قدیم شمیران به تجریش می رفتند. خاصان، درباریان، وزیران، سفرا و نظامیان که دستور شرفیابی به آنان ابلاغ می شد از جاده مخصوص که سالها فقط شوسه بود و از سال ۱۳۱۶ به بعد آسفالت شد در اطراف این جاده وسیع تا چشم کار می کرد بیابان و باغ و مزرعه و جالیز و خانه های ویلایی دور از هم قرار داشت. در وسط راه، در سمت چپ جاده مخصوص، یک رستوران خارج شهری ساخته شده بود که چون آبشاری خوش منظره داشت آن را رستوران آبشار می خواندند و محل تردد و تفرج گروههای خاصی از جامعه بود که جاهلها و داش مشدیهها خوانده می شدند و البته این اتفاق پس از سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود.

بهای اراضی این جاده بسیار ارزان بود و به یاد دارم در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۸ از متری دو ریال یا دو قران بیشتر نبود. رضاشاه از ۱۵ خرداد هر سال اقامتگاه خود را از شهر به سعدآباد تغییر می داد و این ییلاق رفتن تا ۱۵ شهریور ادامه داشت. پس از شهریور ۱۳۲۰، این سد شکست و این جاده عمومی شد. خودروهای متفکین و سپس مردم از این جاده عبور کردند اما سالها گذشت تا جاده پهلوی به صورت خیابان پهلوی درآمد.

جاده مخصوص یا جاده پهلوی که به قول دکتر مصدق دو قصر رضاشاه یکی کاخ مرمر در شهر و دیگری کاخ سعدآباد واقع در دربند را به هم متصل می کرد تا سال ۱۳۲۰ اختصاصی بود مردم از جاده قدیم شمیران به تجریش می رفتند

## جنگل ساعی

جاده پهلوی از حدود پنجاه سال پیش به صورت تفرجگاه مردم تهران جلوه ها نمود در سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۲۵ دولت قوام بنا را بر آن گذارده بود که در ضلع راست این خیابان بین سه راه عباس آباد تا میدان ونک را به جنگل مصنوعی بزرگی که هوای شهر را تلطیف نماید تبدیل کند. مرحوم مهندس کریم ساعی که از استادان کشاورزی و متخصص جنگلکاری بود اجرای این پروژه مهم را عهده دار شد اما در گیر و دار چرخ و دنده بروکراسی فرساینده از یک سو و نبود بودجه از سوی دیگر این طرح آنقدر به درازا کشید که موضوع منتفی شد و به دلیل افزایش بهای اراضی این منطقه که به جنگل ساعی شهرت یافته بود، به جای حیوانات و وحوشی که قرار بود از جنگلهای مازندران و از دشت ارژن فارس و کویر لوت به این جنگل منتقل شود، زمین خواران به جان این اراضی افتادند و زمینهای آن را به بهای بسیار بالا خرید و فروش کردند و جنگلی نصیب مردم تهران نشد مگر پارک خوبی به نام ساعی که امروز باقی و برقرار است.

## سعادت آباد

کسانی که اهل اسب سواری بودند در دشتهای دو طرف جاده به ورزش مورد علاقه خود می پرداختند. سید ضیاءالدین طباطبایی که ده مخروبه سعادت آباد را به هشتاد هزار تومان خریداری کرد و آن را به یک مجتمع کشاورزی و دامپروری درآورد در حاشیه چپ این جاده گهگاه پیاده روی می کرد و حتی با شاه در آنجا دیدار می نمود. جاده پهلوی کم کم به خیابان امیریه رسید. بدین ترتیب بین میدان تجریش و میدان راه آهن خیابانی طولانی شکل گرفت که آبادانی آن از سالهای ۱۳۳۲ به بعد آغاز شد.

## باشگاه قایقرانی

در سمت راست این خیابان کمی بالاتر از چهارراه انقلاب امروز، بوت کلاب یا باشگاه قایقرانی در دهه ۱۳۳۰ - ۱۳۲۰ راه اندازی شد که تفرجگاه کودکان و مورد توجه آنان بود. در سمت چپ این خیابان جایی که امروز بولوار کشاورز قرار دارد، آب نمای کرج قرار داشت که سالها دانش آموزان و دانشجویان در سایه درختان پر شاخ و برگ آن کتابهای درسی خود را برای امتحانات خردادماه مرور می کردند.

آنچه که به زیبایی این جاده که بعداً خیابان شد می افزود، درختان دو طرف خیابان بود که اکنون با توجه به تاریخ غرس آنها در سال ۱۳۰۶ - ۱۳۰۰ حدود ۸۸ سال از عمر کهن ترین آنها می گذرد

این خیابان در طول سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۵ شکل امروز را یافت و از حالت بیابانی خارج شد و به طولانی ترین خیابان پایتخت بدل گردید. چهارراه ونک که زمانی دزدگاه بود و سربازان مهاجم روسیه شوروی که تهران را اشغال کرده بودند چند شبانه روز پس از سوم شهریور، خودرو وزیر سرقت رفت دکتر سجادی و همسرش را سر این چهارراه متوقف کرده و پول و جواهرات آنان را به سرقت برده بودند به صورت میدان ونک امروز درآمد.

#### ایستگاه های تلویزیون های خصوصی و دولتی

پادگان ژاندارمری ونک در سمت غرب چهارراه ونک آن روز اکنون به باشگاه استقلال، قرارگاه نیروی انتظامی بدل شده است. در سمت راست خیابان ابتدا تلویزیون خصوصی ثابت دری تپه ای بنا گردید. در سمت چپ خیابان تأسیسات تلویزیون دولتی ایران سر به آسمان کشید، چندین هزار فروشگاه و دهها رستوران و کافه رستوران پدید آمد. مردم در کوچه ها و خیابانهای اطراف برای خود ویلا و خانه ساختند. بزرگترین کافه های تهران که اساس فرنگی داشتند چون چاتالوگاه، کازبا، ریوریسرا، باربکیو، (که اکنون همه فروشگاه یا مبل فروشی شده اند) در سمت راست خیابان تأسیس شدند. رستورانهای معروف و چلو کبابی های بزرگ تهران دایر شدند.

سینماهای مدرن تهران مانند اسپایسر و آتلانتیک و... در ضلع غربی بین میدان ولیعصر آن زمان و میدان ونک دایر شدند. نام خیابان پهلوی ابتدا به خیابان مصدق تغییر یافت ولی مدتی بعد نام بزرگ و جاودانی «ولی عصر» برای آن برگزیده شد. این خیابان اکنون باشکوه ترین، قشنگ ترین و طولانی ترین خیابان پایتخت است. گرچه تمام کافه تریاها و رستوران های مشهور قدیمی در طول دهه های گذشته تعطیل شده اند اما چه در سمت راست و چه در سمت چپ خیابان همچنان رستورانهایی که مردم روزهای تعطیل و فراغت خود را در آنجاها می گذرانند دایرند.

منبع: جوان آنلاین

## مردان تهران قدیم چه می پوشیدند؟



لباس رسمی و معمول طهرانی های دوره قاجار برای همه طبقات شال و کلاه و جبه برای مردان و پیراهن کوتاه برای پوشاندن بالاتنه و دامنی بلند که تا پشت قدم های پا را بپوشاند برای زنان بود و اگر زنان هرگاه به دلایلی از خانه خارج می شدند از چادر، چارقد و روبنده استفاده می کردند.

### تن پوش مردان

در طهران قدیم تن پوش بسیاری از مردان، لباسی بلند و گشاد به نام جبه بود چون این تن پوش بسیار راحت و دوام خوبی داشت و مردم دیگر نقاط کشور روی خوشی به آن نشان دادند تا آنجا که در کل ایران جبه، لباس رسمی شناخته شد که با توجه به طبقات مختلف جامعه، جنس جبه گوناگون بود. طبقات ممتاز، جبه شان را از جنس ماهوت می دوختند و سایر طبقات که استطاعت خرید ماهوت را نداشتند از پارچه های دستباف ایرانی استفاده می کردند. همه مردان بعد از پوشیدن جبه، شالی به کمر می بستند که برایشان حکم جیب داشت.

کفش مردان نیز با توجه به تناسب توان مالی، گیوه، چاروق و نعلین بود که البته بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که طرح هماهنگ کردن لباس مردم به مرحله اجرا گذاشته شد کت و شلوار و کفش هایی به شکل امروزی جایگزین قبا، جبه و نعلین شد و اما کلاه یا به عبارت دیگر شال کلاه، بخش جدانشدنی از لباس مردان به شمار می رفت. در آن دوره کلاه برای مرد به منزله چادر برای زن بود و مردی بدون کلاه در کوچه و بازار دیده نمی شد. کلاه از این جهت ضروری بود که مردان عضو «سر» را سلطان و فرمانده بدن می پنداشتند و اعتقادشان بر این بود که باید برای این عضو، حرمتی بسیار قایل شد تا آنجایی که حتی هنگام

خواب، عرقچین بر سر می گذاشتند و جز دیوانگان، مردی بدون کلاه دیده نمی شد. از خرافاتی که مردم به آن بسیار اهمیت می دادند این بود که اگر مردی بدون کلاه، آب بخورد دلیل بر عدم عقل و حواس وی است و اگر بنا به دلایلی عرقچین از سرشان می افتاد، کف دست شان را روی سر می گذاشتند و آب می خوردند.

در این دوران، بازار کلاه دوزها رونق بسیار خوبی داشت. معروف ترین کلاه هایی که مردان آن دوره بر سر می گذاشتند کلاه های نمدی، پوستی و مقوایی بود که بعد از آن کلاه پهلوی یا کلاه اجباری خاتم کلاه ها شد.

#### کلاه نمدی

کلاه نمدی، کلاه لبه کوتاهی شبیه عرقچین تا شده بود که در آن دوره از همه کلاه های موجود ارزان تر به شمار می رفت. نوع دیگر این کلاه «فینه» نام داشت که در انتها متصل به یک منگوله بود که شال سبزی دور آن می بستند و نوحه خان ها و مداحان از آن استفاده می کردند. نوع مرغوب کلاه نمدی از کرک شتر تهیه می شد که به لوطی ها و داش مستی ها تعلق داشت. قیمت این کلاه ها از پنج شاهی تا دو قران متغیر بود.

#### کلاه پوستی

بعد از کلاه نمدی، کلاه پوستی دارای مشتریان بسیاری بود که اسکلت آن از مقوا و روی آن با پوست گوسفند، بره، سنجاب، سمور و غیره پوشانیده می شد و سقف اش از مخمل یا ماهوت بود و در داخل آن آستر. قیمت این کلاه بین سه قران تا سه تومان بود که نسبت به کلاه نمدی گران تر و مخصوص اعیان به شمار می رفت.

#### کلاه مقوایی

کلاه مقوایی نیز کلاهی از مقوا و ماهوت سیاه با ارتفاعی بلند که مختص جوجه فکلی های آن دوره بود. همچنین برخی از افرادی اداری که سمت منشی داشتند این کلاه را بر سر می گذاشتند. از کلاه مقوایی به عنوان پیش درآمد کلاه پهلوی یاد شده است. قیمت این کلاه از دو قران به بالا بود.

## کلاه پهلوی

استفاده از کلاه پهلوی که از آن به نام کلاه زورکی یاد می شد از جمله قوانینی بود که رضاخان آن را عمومی کرد و مردم مجبور به استفاده از آن شدند. این نوع کلاه مانند کلاه مقوایی بود که نقابی جلوی آن دوخته شده بود.

قانون اتحاد شکل، همه مردان را موظف کرد که باید ملبس به کت و شلوار و مجبور به استفاده از کلاه نقابدار (کلاه پهلوی) باشند و هر کس که از این دستور سرپیچی کند انواع اهانت ها، بی حرمتی ها گریبان گیرش می شد و آژان ها، جبه های مردان را در ملا عام با قیچی بریده و شال و کمر بند و کلاه آن را نیز لگدمال و دشنام و ناسزا نثار مردان می کردند. جملات تمسخر آمیزی که همزمان با تغییر لباس بر سر زبان عوام افتاده بود، شامل: «هم کلاه مان را برداشتند و هم کلاه بر سرمان گذاشتند» بود که این مثل آنچنان رایج شده بود که بعد از تاجگذاری رضاخان شعار مردم این بود که «این کلاه برای سرت گشاد است».

منبع :

sharghnewspaper.ir



## مراسم ازدواج در تهران قدیم



در قدیم الایام، مراسم خواستگاری در تهران دارای رسم و رسومات خاص خود بوده است. آیین ازدواج به این صورت بوده که مادر فردی که تصمیم به ازدواج و همسرگزینی داشته به تنی چند از زنانی که کارشان پرس و جو و یافتن دختر مناسب و مورد نظر است، می سپرد. اگر دختری با شرایط مناسب سراغ دارند به وی معرفی نمایند پس از مدتی یکی از این زنان دختری را انتخاب و به همراه یک یا چند نفر از زنان خانواده داماد سرزده به خانه او می رفتند تا دختر را ببینند. دختر دم بخت و مورد نظر مدتی پس از ورود خواستگاران با کاسه‌ای آب وارد اتاقی که در آنجا خواستگاران نشسته بودند می شد و آب را به آنها تعارف می کرد و کناری می نشست، در این هنگام یکی از زنان خواستگار (که معمولاً مسن تر و با تجربه ترین بود) به نزد دختر رفته و چادر یا چارقد او را کنار می زد و دستی به سرش می کشید و موهایش را جابجا می کرد تا مطمئن شود دختر کم مو یا موهایش عاریتی نباشد. بعد از آن به نحوی زیرکانه از دهان، زیر بغل و بدنش، بو می کشید تا مطمئن شود آن دختر بوی بد نمی دهد.

پس از طی این تشریفات و مورد پسند واقع شدن دختر، خواستگاران به خانه برگشته و آنچه را دیده و مشاهده کرده بودند با جوانی که قصد ازدواج داشت در میان می گذاشتند در صورت موافقت وی، پدر داماد همراه با چند تن از بزرگان و ریش سفیدان فامیل به خانه دختر رفته و به اصطلاح شیرینی می خوردند. فردای آن روز مادر، خاله، عمه و دیگر اقوام نزدیک داماد برای «بله برون» به خانه عروس رفته و راجع به مهریه و روز عقد و مسائلی از این قبیل صحبت می کردند. پس از چند روز از طرف خانواده داماد هدایایی که در چندین و چند مجمعه قرار داده شده بود به منزل عروس فرستاده می شد که از جمله هدایا می توان به شیرینی و

میوه‌های فصل اشاره داشت. پس از خواستگاری و پسند طرفین و انجام مراسم «بله برون» قرار خرید وسایل عروس، گذاشته می‌شد. برای این خرید یک یا دو نفر از خانواده عروس و داماد انتخاب می‌شدند. معمولاً مادر و خواهر عروس و داماد از جمله کسانی بودند که حق حضور در مراسم خرید را داشتند. لازم به توضیح است این خرید بدون حضور عروس و داماد انجام شده و در عوض نمایندگان آنان به سلیقه خود وسایل مورد نیازشان را خریداری می‌کردند ضمن اینکه تمامی خرج خریده‌ها به عهده داماد بود. چند روز قبل از سرگرفتن مراسم عروسی، مراسم جهازبران بود.

برای بردن جهیزیه چند نفر طبق کش به همراه چند قاطر اجیر شده تا جهیزیه عروس را به خانه داماد حمل کنند که عده‌ای نقاره‌زن نیز آنها را همراهی و در طول راه به هنرنمایی می‌پرداختند. قبل از رسیدن این گروه به خانه داماد، چند تن جلوتر به خانه داماد رفته و جاهایی از منزل داماد را که برای سکونت عروس در نظر گرفته شده بود نظافت و به اصطلاح آب و جارو می‌کردند.

هنگامی که جهیزیه به خانه داماد منتقل می‌شد فردی از طرف خانواده عروس صورت اسبابی را که آورده بودند به داماد نشان می‌داد و از وی رسید می‌گرفت علاوه بر آن دادن انعام به طبق‌کش‌ها و نقاره‌چی‌ها جزء وظایف داماد محسوب می‌شد طبق‌کش‌ها علاوه بر انعام مزبور اجازه داشتند نقل و پارچه‌های کف طبق‌ها را که به منظور تزیین، تدارک دیده شده بود برای خود بردارند. ضمن اینکه وسایل جهیزیه طبق توافقی که قبلاً میان خانواده‌های عروس و داماد صورت پذیرفته بود تهیه می‌شد.

منبع :

ماهنامه پیام زن ، شماره ۱۹۵، خرداد ۱۳۸۷

## ماه رمضان در تهران قدیم

در روزگار قدیم که خبری از پیشرفت تکنولوژی و گرفتاری‌های روزمره زندگی نبود، استقبال از ماه رمضان و سپری کردن روزهای پر فیض و برکت آن با آداب و رسوم خاصی همراه بود. در آن زمان در برخی از شهرها همانند تهران قدیم مردم همانند عید نوروز به استقبال ماه رمضان می‌رفتند. زن‌ها به جارو و خانه‌تکانی پرداخته و مردها غبار از حصار و حصیر مساجد می‌گرفتند و به حرمت این ماه مبارک جامه نو به تن می‌کردند. از همان شبی که قرار بود حلول ماه مبارک رمضان در آسمان تهران نمایان شود خانواده‌های زیادی با آب، آینه و سبزه راهی پشت بام می‌شدند تا هلال آغاز ماه مبارک رمضان را به چشم خود ببینند. در تهران قدیم اعلام زمان سحر و افطار با شلیک گلوله توپ همراه بود. چنان که در هر گوشه‌ای از شهر دو توپ جنگی کار گذاشته می‌شد که این توپ‌ها هنگام سحر و اذان مغرب ۳ بار شلیک کرده و اوقات شرعی را به این ترتیب به مردم اعلام می‌کردند. در آن زمان رسم بود یکی ۲ ساعت مانده به اذان صبح جلوی در خانه‌ها و مغازه‌هایی که در جایگاه مرتفع و بلندتری بودند یک چراغ نفتی آویزان می‌کردند تا مردم با دیدن نور آنها بساط سفره سحری را بچینند. همچنین کسب و کار بازاریان در ایام ماه رمضان پاک تر و پر برکت تر می‌شد، اگر چه بسیاری از صنوف در این ماه تعطیل یا کم کار می‌شدند اما در عوض حمام‌ها، قهوه‌خانه‌ها، زورخانه‌ها و شیرینی‌فروشی‌ها به رونق می‌افتادند. ماه رمضان که می‌رسید حتی کاسب‌های کم فروش هم سنگ‌های قلبی‌شان را به انبار می‌بردند تا وزنه‌های دقیق را برای معامله با مردم مورد استفاده قرار دهند. نان شیرمال نیز پر روغن تر و چرب پخته، و تافتون و شیر به قیمت عادلانه عرضه می‌شد. مشهور است که در تهران قدیم روشنایی معابر که توسط چراغ‌های نفتی تأمین می‌شد تنها ۲ ساعت پس از غروب آفتاب ادامه داشت و پس از آن با نواختن گزمه‌های حکومتی بر طبل‌هایشان، شهر در خاموشی فرو می‌رفت، اما به میمنت از راه رسیدن ماه رمضان نه تنها عبور و مرور بعد از غروب آفتاب قطع نمی‌شد بلکه تا طلوع آفتاب ادامه می‌یافت.

در گذشته خورد و خوراک مردم در ماه رمضان تفاوت‌های زیادی داشت. مردم از غذاهایی استفاده می‌کردند که در کنار سالم و مفید بودن بتوانند نیازهای غذایی بدن آنها را در طول ساعات روزه داری تأمین کنند. در روزگار قدیم مردم تهران بیشتر در موقع سحری برنج

می خوردند، چون در طول روز کمتر باعث تشنگی می شد. زولبیا، بامیه خوراکی هایی بودند که خانواده ها در ساعات پایانی شب دور هم جمع می می شدند و ضمن مصاحبت با یکدیگر به عنوان شب چره آنها را میل می کردند. همچنین به جای دوغ و ماست از هندوانه و خربزه استفاده می کردند تا رفع عطش کنند. در زمان افطار نیز بعضی از غذاهای اصیل تهران مثل تره حلو، شیربرنج و پالوده سیب مورد استفاده مردم قرار می گرفت. چند ساعت پس از استفاده این غذاهای سبک به عنوان افطاری، نوبت به پس افطاری می رسید که آبگوشت، چلوکباب و انواع خورش ها از مهم ترین پس افطاری های مورد مصرف تهرانی های قدیم محسوب می شد. در آن زمان خبری از رادیو و تلویزیون برای اعلام اوقات شرعی به مردم نبود و اعلام زمان سحر و طلوع و غروب خورشید با صدای طبل، دهل، نقاره و دف زنی اعلام می شد. در برخی از شهرها مردم با صدای نقاره به استقبال اذان صبح رفته و روزه می گرفتند. نقاره زنی که قبل از اسلام به عنوان یک رسم کهن هنگام طلوع خورشید اجرا می شد با آمدن اسلام جلوه ای دیگر پیدا کرد و به سنتی برای اعلام زمان سحر و افطار در ماه رمضان تبدیل شد و چهره یک هنر آیینی را به خود گرفت، به طوری که در حال حاضر در بعضی از مناطق ایران همانند طبس، این کار به شکل یک سنت وقفی در آمده و به صورت اوقافی انجام می شود. در برخی دیگر از مناطق ایران هم براساس تفکرات و باورهای قومی از دهل و دف به جای نقاره برای بیداری مؤمنان استفاده می شد. تا پایان سلطنت محمدعلی شاه، مجالس تعزیه معمولاً در ایام ماه محرم و صفر در تهران اجرا می شد، ولی در دوران احمدشاه در ساختمان تکیه آقا در حصار بوعلی شیران (جنوب نیاوران) به دستور کامران میرزا نایب السلطنه، تعزیه خاص ماه رمضان بعدازظهرها تا قبل از افطار در مقابل احمدشاه و خانواده سلطنتی اجرا می شد. کسبه تهران قدیم در ماه رمضان غیر از بقال، قصاب و خباز عموماً تعطیل می شدند، زیرا اکثر مردم به دلیل شب زنده داری تا ظهر روز بعد خواب بودند. در کنار عبادات روزهای ماه رمضان، تفریحاتی نیز برای روزه داران معمول بود که از آن جمله معرکه گیری درویش ها و مارگیرها در فضای باز مساجد معروف تهران مثل مسجد سپهسالار، مسجدشاه و مسجد جامع بازار و سر قبر آقا دیدنی بود. در داخل شبستان مساجد محلات پس از اقامه نماز جماعت ظهر و عصر برنامه وعظ و تبلیغ آغاز می شد. تا قبل از مشروطه و وعاظ در مبنای فقط مسائل دینی مطرح می کردند. بعدها برای اولین بار سیدجمال الدین اصفهانی (پدر محمدعلی جمال زاده از نویسندگان معروف) در ماه رمضان مسائل سیاسی را نیز در منبر

مطرح می‌کرد. در دوران پهلوی دوم نیز واع<sup>۰</sup> معروف، استاد علامه فلسفی در سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، ظهرها بعد از نماز جماعت در مسجد سلطانی سخنرانی می‌کرد که به طور زنده از رادیو تهران پخش می‌شد. بعد از کودتا برنامه سخنرانی آن مرحوم به مسجد آقاسیدعزیزا... بازار منتقل شد که تا پایان دهه چهل ادامه داشت. در آن دوران دو مجلس سخنرانی بسیار پرجمعیت ظهرها در تهران برگزار می‌شد که در درجه اول منبر حاج آقا فلسفی بعد از نماز آیت ا... العظمی خوانساری در مسجد آقاسیدعزیزا... و مجلس دیگر، سخنرانی حضرت آیت ا.. مکارم شیرازی بود که ظهرها در مسجد ارگ برگزار می‌شد. در زمان ناصرالدین شاه پس از بنای مسجد سپهسالار از آقا شیخ ملا محمدعلی معروف به حاج آخوند رستم آبادی تقاضا شد که در ایام ماه مبارک رمضان در این مسجد اقامه جماعت نماید و ایشان این دعوت را اجابت کرد. ضمناً بعد از نماز، آن مرحوم در مسجد مردمی نیز می‌رفت که نماز جماعت و منبر حاج آخوند در رمضان در عهد ناصری جزو باشکوه‌ترین نماز جماعت مجلس وعظ در سطح تهران آن روزگار به شمار می‌رفت. شایان ذکر است ایشان یکی از فاضل‌ترین شاگردان شیخ مرتضی انصاری در نجف اشرف بود که در سال ۱۳۳۲ قمری در سن ۸۲ سالگی در زادگاهش رستم آباد شمیران بدرود حیات گفت. مزارش در کنار بوستان اختیاریه واقع در محله اختیاریه زیارتگاه اهالی و به قولی وجود تربتش خیروبرکت منطقه است. همچنین کسب و کار بازاریان در ایام ماه رمضان پاک تر و پر برکت تر می‌شد، اگر چه بسیاری از صنوف در این ماه تعطیل یا کم کار می‌شدند اما در عوض حمام‌ها، قهوه‌خانه‌ها، زورخانه‌ها و شیرینی‌فروشی‌ها به رونق می‌افتادند. آخرین مراسم ماه رمضان قبل از عید فطر در شب و روز بیست و هفتم اجرا می‌شد. بنابر اعتقاداتی که تهرانی‌های قدیم داشتند روز بیست و هفتم رمضان را روز اعدام و کشتن ابن ملجم می‌دانستند. شب بیست و هفتم کله پاچه می‌خوردند به این بهانه که سر ابن ملجم را خورده‌اند. خوردن آجیل مراد هم از مراسم این شب بود. این آجیل با تقاضا از افرادی که نامشان محمد، علی یا فاطمه بود تهیه می‌شد که ترکیبش هم خرما، پسته، فندق، تخمه، نخودچی، بادام و شکر پنیر بود. یکی دیگر از تشریفات روز بیست و هفتم، دوختن پیراهن مراد در مساجد مشهور نظیر سپهسالار، جامع بازار و سلطانی بود. زنان و مردان حاجتمند پس از عرض تقاضا از ۴۰ نفر که نامشان محمد، علی یا فاطمه بود از یک مغازه پارچه‌فروشی که اسم صاحبش محمد یا علی و دکانش هم رو به قبله بود پارچه می‌خریدند و بین دو نماز ظهر و عصر روز بیست و هفتم در مساجد ذکر شده

می‌بریدند و می‌دوختند و بعد از نماز به تن صاحب حاجت می‌کردند. در اواخر سلطنت قاجاریه که چرخ خیاطی در منازل اعیان و اشراف راه یافت، زنان رجال برای دوختن پیراهن مراد چرخ خیاطی خود را به وسیله نوکران خود به مسجد می‌فرستادند تا مراد آنها هم داده شود. در ماه رمضان تهران امروز دیگر خبری از ترنابازی در قهوه خانه‌ها و صدای شلیک توپ در افطار و سحر، خوردن آجیل مراد، دوختن پیراهن مراد و چیدن پیش افطاری و پس افطاری نیست. بدون شک حال و هوای تهران و فرهنگ مردم آن دستخوش تغییر شده است.

منابع :

آفتاب

روزنامه‌ی جام جم

سایت تبیان

## ماجرای ورود دوچرخه به تهران



چهار نفر از اعیان بزرگ و دو نفر انگلیسی با دوچرخه‌هایی که به تازگی مرسوم شده بود.

دارالخلافه‌نشینان برای اولین بار در میدان مشق، چشمشان به جمال دوچرخه به همراه دو نوجوان ۱۵ و ۱۶ ساله با شلوارهای کوتاه تا بالای زانو که به نمایش گذاشته شده بود، افتاد. این مرکب دوپا، توسط انگلیسی‌ها وارد پایتخت قاجار شده بود و نزد تهرانیان قدیم به «مرکب شیطان» معروف بود، چرا که عوام بر این اعتقاد بودند که این وسیله نقلیه توسط شیاطین و پریان حرکت می‌کند چون کسی نمی‌تواند، روی دوچرخ حرکت کند و برهانشان این بود که می‌گفتند اگر کسی مرکبی را نگه ندارد خودش که نمی‌تواند خودش را نگه دارد، پس چگونه می‌تواند یکی را هم بالای خود بنشاند و راه ببرد و کسانی که سوار بر این وسیله محیرالعقول می‌شوند و پیچ و تاب می‌خورند، مطمئناً بچه شیطان هستند. افراد پیر و سالمند زمانی که دوچرخه را در گذرها و خیابان‌های تهران می‌دیدند گویا که غول یا آل را دیده باشند، فوراً زیر لب بسم‌الله می‌گفتند و وجود این وسیله عجیب و غریب را از علایم ظهور می‌پنداشتند. در آن دوران، رسم بر این بود که هر پدیده تازه رسیده‌ای که به چشم عوام دور از عقل بیاید، آن را از علایم ظهور حضرت قائم می‌انگاشتند. در هر صورت دوچرخه، دل بچه اعیان و پسر پولدارهای پایتخت را برده بود و خانواده‌هایی که دستشان به دهانشان می‌رسید مخصوصاً حاجی‌ها و بازاری‌ها برای فرزندانشان این وسیله نوظهور را می‌خریدند.

### اولین دوچرخه‌سازی

دوچرخه‌های نخستین که در تهران مورد استفاده قرار می‌گرفت از مارک‌های «هرکوس»، «رالی»، «بی.اس.آ» و «بیرمنگام» همگی ساخته کشور انگلستان بود. قیمت بهترین، بادوام‌ترین

و خوش رکاب‌ترین نوع دوچرخه از ۱۰ تومان شروع می‌شد و به ۱۵ تومان می‌رسید که قیمت لوازم اضافی آن از جمله، قاب، ترک‌بند، بوق و امثال آن شامل دو تومان می‌شد. با رایج شدن دوچرخه در دارالخلافه، دکان‌هایی برای فروش و تعمیر دوچرخه باز شد. جعفر شهری، مورخ و نویسنده کتاب تهران قدیم، اولین دوچرخه‌سازی تهران را دوچرخه‌سازی حسین آقاشیخ در خیابان ناصریه (ناصرخسرو) می‌داند که بعد از آن دکانی نیز توسط شخصی ارمنی تبار به نام «ادیک» در خیابان منوچهری دایر شد و به تدریج مغازه‌های دیگری در تهران برای کرایه و تعمیر دوچرخه عمومیت پیدا کردند و دوچرخه‌سازی یا دوچرخه فروشی جزو چشمگیرترین مشاغل در تهران قدیم محسوب شد. کرایه دوچرخه ساعتی ۱۰ شاهی بود و پنچرگیری هم ۱۰ شاهی، روغن کاری دو شاهی و دیگر تعمیرات که شامل جوش کاری، شکست و بست، پره‌بندی‌ها، شل و سفت کردن زنجیر بود روی هم پنج، شش قران می‌شد.

#### عمومیت دوچرخه در تهران

خرید و کرایه دوچرخه در ابتدا برای تفریح و وسیله بازی پسران پولدار محسوب می‌شد اما کم‌کم دوچرخه از جنبه تفریحی خارج شد و جزو لاینفک اسباب کاسبان دوره‌گرد، دست‌فروشان و تعمیرکاران قفل و کلید شد. اما اکثر دوچرخه‌سواران تهران قدیم، حامل‌های ماست و حاملان چلوکباب بودند که تگاره‌های ماست را بر سر نهاده و سوار دوچرخه شده و به سرعت خود را به مقصد می‌رساندند یا شاگرد چلوپلوهای که ظروف غذا را در مجمع می‌چیدند و با سرعت رکاب می‌زدند تا غذا را داغ به مشتری برسانند.

#### نظامنامه و دوچرخه‌سواری

با افزایش دوچرخه‌سواران در خیابان‌های پایتخت، بر حسب پیشنهاد اداره تشکیلات نظمیه و تصویب وزارت داخله در ۲۳ مرداد ۱۳۰۵، نظامنامه دوچرخه‌سواری در ۲۰ ماده در روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران به چاپ رسید. به موجب این نظامنامه، احدی بدون جواز تصدیق نمی‌توانست با دوچرخه در شهر و حومه حرکت کند، اشخاص زیر ۱۳ سال مطلقاً حق سواری نداشتند و از ۱۳ تا ۱۸ سالگی کرایه کردن دوچرخه ممنوع بود، طبق این نظامنامه دوچرخه‌ها باید دارای بوق و زنگ باشند تا صدای آن‌ها تا فاصله ۵۰ ذرع شنیده شود و از غروب آفتاب چراغ جلوی دوچرخه با نور سفید تا ۱۰ ذرع از مسافت را روشن کند و چراغ عقب با نور قرمز روشن باشد. همچنین دوچرخه‌سوارها باید در محل‌های پرجمعیت، سر



پیچ‌ها و محل تلاقی خیابان‌ها آهسته حرکت کنند و مجاز نیستند به هیات اجتماع وارد شوند مگر اینکه پشت سر هم و به فواصل معین باشد، حرکت از میان دسته‌های پیاده، سواری در پیاده‌رو و مسابقه در خیابان‌ها ممنوع است و اگر کسی قصد مسابقه دارد باید در نقاط مخصوص مسابقه دهند و از قبل نظمی را مطلع و کسب اجازه کنند. سواری دو نفر یا بیشتر یا سوار کردن اطفال و نمایش دادن روی دوچرخه و حمل اشیا در یک دست ممنوع است. دوچرخه‌سواران در نقاط پرجمعیت مجاز نیستند دو دست خود را از دسته دوچرخه بردارند و تعلیم دادن دوچرخه‌سواری در این نقاط ممنوع است.

منبع :

روزنامه شرق

## گذری بر قهوه‌خانه‌های تهران



حالا دیگر در قهوه‌خانه‌ها به جای قهوه، چای می‌نوشند اما این موضوع آن قدرها هم مهم نیست؛ بیش از آنکه آمدن چای به قهوه‌خانه اهمیت داشته باشد، رخت بربستن فرهنگی مهم است که قهوه‌خانه‌ها حامل آن بوده‌اند. نهاد قهوه‌خانه در تهران و البته در بعضی شهرهای بزرگ ایران سال‌های سال حافظ فرهنگی بوده‌اند که امروزه در حال از بین رفتن هستند؛ معرکه‌گیری، نقالی، سخنوری، تعزیه‌خوانی، غزل‌خوانی و بسیاری از آداب و رسوم از یاد رفته که بعضی از آنها مانند نقالی و تعزیه در فهرست میراث بشری قرار گرفته‌اند.

در گذر سال‌ها، هنرهای کلامی و تجسمی در نهاد قهوه‌خانه ادامه حیات می‌داد و مجریان این هنرها به واسطه وجود چنین نهادی به کار خود ادامه می‌دادند. قهوه‌خانه‌ها نقش مهمی در آشنا کردن مردم با میراث فرهنگی و ادبی ایران داشتند. این نهاد، محیطی بود که ادبیات شفاهی ما را حفظ کرد؛ صندوقچه‌ای که به اندازه بقچه معرکه‌گیر، چوبدست نقال، کشکول سخنور، زره تعزیه‌خوان و سوز آوای غزل‌خوانی بزرگ بود و حافظه فرهنگی ما را زنده نگه داشت تا به امروز.

قهوه‌خانه در ایران احتمالاً نخست در شهر قزوین و در زمان سلطنت شاه‌طهماسب صفوی پا گرفت و بعد در دوره شاه‌عباس اول در شهر اصفهان توسعه یافت. قهوه‌خانه در آغاز، همان‌گونه که از نامش پیداست، جای قهوه‌نوشی بود اما با آمدن چای به ایران و کشت این گیاه در بعضی از مناطق ایران، به‌خصوص در خطه شمال و ذائقه‌پذیر شدن طعم چای دم‌کرده میان مردم، کم‌کم چای‌نوشی جای قهوه‌نوشی را گرفت. این اتفاق از نیمه دوم قرن سیزدهم هجری به بعد در قهوه‌خانه‌ها معمول شد و در دوره قاجار، به‌خصوص از زمان

پادشاهی ناصرالدین شاه به این سو، پیشه قهوه‌چی‌گری یا قهوه‌خانه‌داری در شهرهای بزرگ، از جمله تهران، به رسمیت شناخته شد.

قهوه‌خانه‌ها ابتدا در بازارها و محله‌های شهر و در کنار مجموعه‌ای از واحدهای صنفی مهم مانند نانوايي، قصابي، كبابي، بقالي، حمامي و ... که با هم بازارچه‌ای را در محل تشکیل می‌داند، پدید آمدند. بعدها که پدیده قهوه‌خانه جامعه‌پذیرتر شد، در کوی و گذر و بیشتر در محل‌های تجمع پیشه‌ها، کارگرها، کارگاه‌های صنعتی، کارخانه‌ها، مسافرخانه‌ها، گاراژهای مسافربری، مدخل شهرها، پای دروازه‌ها و منزلگاه‌های بیرون شهری قهوه‌خانه‌هایی پا گرفتند.

زمانی قهوه‌خانه یکی از اماکن تفریح و وقت‌گذرانی مردم تهران بود و این موقعیت را تا همین اواخر هم حفظ کرده بود. زمانی در تهران، در هر محله‌ای یکی دو قهوه‌خانه بزرگ و کوچک وجود داشت که پیش از آفتاب گشوده می‌شدند و بعد از همه دکان‌ها هم بسته می‌شدند. قهوه‌خانه‌های معروف هم بیشتر در ناحیه بازار و خیابان‌های اطراف آن و محله‌ها و گذرهای پرجمعیت قرار داشتند و «یوزباش»، «آسیدعلی» و «سرچشمه» از جمله معتبرترین قهوه‌خانه‌های تهران قدیم بودند.

در جوار قهوه‌خانه، دو مکتب مهم از هنرهای کلامی و تجسمی یعنی نقالی و سخنوری مرشدان و «قوپوزنوازی» عاشیقان آذربایجانی (هنر کلامی) و نقاشی (هنر تجسمی) رشد و بالندگی یافت و در هر یک از این هنرها، هنرمندان بزرگی تربیت شدند. نهاد قهوه‌خانه توانست این هنرها را تا چند دهه پیش در جامعه ایران و میان عامه مردم زنده و پایدار نگه دارد.

از طرفی قهوه‌خانه همواره محل دیدار و گفت‌وگو بوده است؛ محلی برای جریان کسب و کار اهالی یک محل و جان‌گرفتن انواع دادوستدها. این موضوع را در معماری قهوه‌خانه هم می‌توان دید؛ نوعی از معماری که برگرفته از سبک و شیوه معماری سنتی شناخته‌شده سرینه حمام، زورخانه و تکیه بود. سرینه حمام عمومی از قدیم محل دیدار و گفت‌وگوی عامه مردم، به خصوص اهل پیشه بوده و کاربری مشابهی با قهوه‌خانه داشته است.

برای همین سبک معماری فضای سرینه حمام‌های عمومی قدیم و سنتی، الگوی فضاسازی داخل ساختمان سرپوشیده قهوه‌خانه شد. برخی از ارکان سرینه، مانند سکوه‌های نشیمن

دورادور بنا و طاق‌نماها یا غرفه‌های روی سکوها هم با معماری سکوها و طاق‌نماهای زورخانه و تکیه، مشابهت و کاربری کم و بیش مشترک داشت. سکوی تعزیه‌خوانی در تکیه و «سردم» - جایگاه مخصوص - مرشد و استاد سخنور، در هر دو نهاد زورخانه و تکیه نیز از ارکان تاثیرگذار در «تخت»بندی و بستن «سردم» سرپوشیده قهوه‌خانه شد.

زمانی در تهران یکی از بیشترین شغل‌ها، قهوه‌خانه‌داری بوده است؛ کسبی رایج و البته بسیار پرطرفدار. طبق آمار و اسناد، حدود ۹۰ سال پیش در شهر ۱۵۰ هزار نفره تهران، ۴۵۰ قهوه‌خانه وجود داشته که این تعداد، جدا از قهوه‌خانه‌های سرپایی، موقتی و کوچک است؛ البته زیادی این شغل به معنی راحتی انجام آن هم نبوده؛ قهوه‌خانه‌داری و قهوه‌چی‌گری اگرچه جزو مشاغل پیش پا افتاده به حساب می‌آمد و هر کس می‌پنداشت می‌تواند چای دم کرده به دست مردم بدهد اما شغل و دانشی بود در حد خود بسیار مهم و علمی که از عهده هر کس ساخته نبود.

قهوه‌چی یعنی خود صاحب قهوه‌خانه، باید از مردم پرهیت آبرودار محل باشد تا بتواند مراجعان را وادار به رعایت نظم و نسق و پرداخت حق و حساب بکند. از این رو قهوه‌خانه تنها در اختیار پیر ورزشکاران و کهنه داش‌مشی‌ها و لوطی‌باشی‌ها و «نایب»ها و «ده‌باشی»ها و «پنجاه‌باشی»های قشون و امثال آن قرار می‌گرفت، چه در غیر اینها کسی قادر به اداره آن نمی‌بود.

اگر قهوه‌خانه‌دار از خود ضعفی نشان می‌داد، جوجه‌مشی‌ها و تازه باد به گلو افتاده‌ها و اشرار محل که از هر فرصت و مکان می‌خواستند استفاده کنند و خودی نشان دهند، میخ خود را محکم می‌کردند و قهوه‌خانه‌دار به قول خودشان نمی‌توانست «تاوان» یعنی پول جنس را از آنها وصول کند.

به‌طور کلی چند گونه صاحب قهوه‌خانه داشته‌ایم که هر کدام با توجه به سمت یا اعتباری که داشتند کار خود را پیش می‌بردند؛ به‌طور مثال قهوه‌خانه پهلوان نایب (نایب: اول درجه صاحب منصبی مثل ستوان سه)، قهوه‌خانه یوزباش (یوزباشی: فرمانده صد سرباز)، قهوه‌خانه پنجاه‌باشی (پنجاه‌باشی: فرمانده پنجاه سرباز)، قهوه‌خانه لوطی اکبر، قهوه‌خانه ده‌باشی غلام (ده‌باشی: فرمانده ده سرباز مانند سرجوخه)، قهوه‌خانه نایب حیدر و امثال آن که صاحبانشان قهوه‌خانه‌های بزرگ را اداره می‌کردند و قهوه‌خانه‌های کوچک‌تر بی‌باغچه سر گذرها و

داخل بازارچه‌ها را نیز افرادی نظیر اینها؛ یعنی سنگ‌شکن‌هایی که می‌توانستند سنگ‌ش و لوش‌های محل را خرد بکنند.

گذشت، خلق خوش، مردم‌داری و احترام به عموم هم از صفات و واجبات قهوه‌خانه‌دار بود. آنها می‌گفتند احترام هر کس دست خودش است و تا به کسی احترام نگذاری، احترامت نمی‌کنند و شوخی و رده و امثال آن هم مطلقاً بر زبان قهوه‌خانه‌دار نمی‌گذشت؛ چه این امور ابهتشان را کم می‌کرد، یعنی همان چیزی که باید با آن سکان‌دار هدایت قهوه‌خانه باشند و جلوی گروه‌های مختلف مراجعین قهوه‌خانه بایستند. اما همان‌طور که گفته شد، قهوه‌خانه محمل هنرهای گوناگونی هم بوده است. جدا از گفت‌وگوها و کسب و کارها، تفریح از مهم‌ترین دلایل رفتن به قهوه‌خانه بوده و هنرهای تجسمی و کلامی سنتی هم ایجادکننده این تفریح.

بیان قصه یا سخنی به زبان شعر، پیشینه‌ای طولانی در ایران دارد؛ هنری بوده باب طبع مردم که در قهوه‌خانه‌ها به سامان رسید و در انواع مختلفش تا سال‌ها ماندگار ماند. معرکه‌گیری یکی از این هنرهاست که خود، انواع مختلف داشته؛ معرکه‌گیرها یا معرکه‌شعرخوانی می‌گرفتند که کسی شعری برای مردم می‌خواند و پول می‌گرفت یا دو نفر مقابل هم قرار می‌گرفتند و با شعر گفت‌وگو کرده و کسب درآمد می‌کردند؛ البته این قاعده بسیار قدیمی است و به تدریج از رونق افتاد تا به صورت سخنوری در قهوه‌خانه‌ها محدود شد.

سخنور یا در اصطلاح «زبان‌آور» و «گوینده»، کسی بوده که با سخنان پسندیده و کلمات سنجیده نزد جمعی بیان مطلب می‌کرده؛ البته در اینجا سخنور به معنای کسی است که با کس دیگر تبادل شعر و مبادله مضامینی خاص با زبان شعر می‌کرد. محل اجرای سخنوری هم قهوه‌خانه بود و این مسابقه در آنجا انجام می‌گرفت؛ البته در قهوه‌خانه‌های بزرگ و هر نوبت آن از یک تا دو ماه طول می‌کشید. قاعده انجام سخنوری هم چنین بود که آن را برای فصول پاییز و زمستان معلوم می‌کردند.

قهوه‌خانه را از بالا تا پایین یعنی از سقف تا بدن آذین می‌بستند و بالای قهوه‌خانه نقطه‌ای را به نام «سردم» برای سخنور معین می‌کردند. برای شب آغاز سخنوری هم جارچی می‌فرستادند یا به وسیله این و آن و ارسال دعوتنامه اهل ذوق را مطلع می‌کردند و به این ترتیب سخنوری آغاز می‌شد: «ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما / آبروی خوبی از چاه زرخدان شما /

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده / باز گردد یا در آید چیست فرمان شما» و سخنور میزبان از جا برخاسته و می‌گفت: «رواق منظر چشم من آشیانه توست / کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست.» به این طریق زور آزمایی آغاز می‌شد و گفت و شنید ادامه می‌یافت تا در یکی از اشعار مثلاً سخنور مهمان سکوت کند. اینجا بود که یا سخنور ساکن بر او می‌بخشید، خود جواب می‌داد و سخن ادامه می‌یافت و یا گذشت نمی‌کرد و تکه‌ای از لباس مهمان را به گرو می‌کشید؛ به این ترتیب که طبق معمول از کلاه سر شروع می‌کرد و شعری برایش می‌خواند که در آن خواستن کلاه باشد. سخنور مهمان هم کلاه از سر برمی‌داشت و تقدیم سردمدار می‌کرد و سخنوری دنبال می‌گرفت.

نقالی از مهم‌ترین اجراهای داستان در ایران است که انواع گوناگون داشته و دارد و مهم‌ترین آنها «نقل موسیقایی»، «نقل با استفاده از تصاویر» و «نقل با استفاده از متون مکتوب» است. نقل موسیقایی از کهن‌ترین اشکال نقالی است که پس از دوران صفویه به‌خاطر رشد قهوه‌خانه‌ها، مکان ثابتی یافت و قصه‌های جدید، پیرامون شخصیت‌های محوری حکومت صفوی به آن افزوده شد.

نقل با استفاده از تصاویر هم که از دیرباز در ایران رواج داشته، در دوران اسلامی، به ویژه در حکومت صفویان، رواج قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد، چنان‌که نمونه‌های آن را در «شمایل گردانی» و «پرده خوانی» که به جهت تبلیغ مذهب شیعه در کانون توجه قرار داشت، می‌توان دید. پرده خوانان و شمایل گردانان معمولاً بساط نقل خود را در گذرگاه‌ها، معابر و محوطه مقابر و امامزاده‌ها بر پا می‌کردند که به تدریج در قهوه‌خانه‌ها هم رونق گرفت.

برخلاف دو شیوه دیگر، در نقل با استفاده از متون مکتوب، نیازی به قصه‌گویان حرفه‌ای در آن حس نمی‌شود و در قدیم افراد باسواد ساکن روستا و یا عشیره آن را برعهده داشته‌اند. این شیوه نقل از دیرباز در ایران وجود داشته و چون سایر نحله‌های نقل، از دوران صفویه و با به وجود آمدن قهوه‌خانه‌ها به عنوان پاتوق این گروه از قصه‌گویان، گسترش فراوانی یافت.

نقل نقال‌ها هم به یک کتاب یا داستان بخصوص منحصر نمی‌شد و تا اواخر حکومت قاجاریه از کتاب‌ها و داستان‌های گوناگون مانند امیر ارسلان نامدار، حسین کرد شبستری و بیشتر از همه اسکندرنامه بود که در هر قهوه‌خانه به مناسبت روحیه مشتریان آن تعریف می‌کردند. باروی کارآمدن رضاخان پهلوی، این‌گونه نقل‌ها قدغن شد. از همین زمان هم بود که

شاهنامه‌خوانی از میان ایلات و عشایر شرق و جنوب که از سرگرمی‌های قدیمی‌شان بود به شهرها، پایتخت و قهوه‌خانه‌ها راه یافت و عمومیت گرفت.

در میان قهوه‌خانه‌ها بودند جاهایی که در آنها تعزیه‌خوانی هم صورت می‌گرفت و بعضی از تعزیه‌خوان‌ها در این مکان‌ها تعزیه‌خوانی می‌کردند؛ تعزیه‌هایی برای سرگرمی و جلب مشتری به صورت نقل و نقال‌ها که از بعدازظهر شروع و تا نزدیک غروب ادامه می‌یافت. اجرای تعزیه بیشتر در قهوه‌خانه‌های جنوب شهر مانند گذر «لوطی صالح»، بازارچه «حاج غلامعلی» و میدان «سیداسماعیل» انجام می‌گرفت که البته در قهوه‌خانه میدان سیداسماعیل دائمی و همه‌روزه بوده است.

برخلاف تعزیه‌خوانی، هنری که در قهوه‌خانه‌ها پاتوق دائمی داشته، غزل‌خوانی بوده است. غزل‌خوان اصطلاحی است که به نوعی آوازخوان اطلاق می‌شود؛ آوازخوانی‌ای ساده بدون همراهی هیچ‌گونه آلات موسیقی با اشعاری انتخابی از بی‌وفایی دوست، ناسازگاری روزگار، زبان‌گیری احوال زندانیان و سخن گفتن از زبان ایشان، رباعی و نیم‌غزلی و یا نعت پیامبر(ص) و مدح علی(ع) و بدون تحریر.

غزل‌خوانی را «بیات تهران» هم می‌گفتند چراکه مختص تهرانی‌ها بود. این سبک که به آواز «کوچه باغی» یا «باباشمل» هم معروف است، معمولاً مختص داش‌مشدی‌ها و لوطی‌ها بود. در قهوه‌خانه‌ها چنین رسم بود که هر قهوه‌خانه پاتوق یکی دو غزل‌خوان بود و برایشان مکانی می‌آراستند؛ در «شاه‌نشین» یا بالاترین نقطه «صُفّه» جریزی پوست تختی می‌کوبیدند، کشکولی می‌آویختند، تبرزین و «پشت ماهی»‌ای ضربدرمانند نصب می‌کردند، زیرش تشکچه‌ای می‌گذاشتند و برای پشتش مخده‌ای می‌نهادند، جایی که تنها به غزل‌خوان اختصاص داشت و دیگری را هر چند محترم، حق نشستن بر آن نبود. در میان غزل‌خوان‌های بنام آن زمان «ابراهیم غزل‌خوان» بچه «چال میدان»، «اکبر غزل‌خوان» بچه «سنگلج»، «غلام غزل‌خوان» بچه «شاه‌آباد» و «مرتضی غزل‌خوان» بچه «کوچه آبشار»، مجلس غزلشان جان‌بخشی می‌کرد. از دوره صفوی به این سو هنر تصویرگری عامه، برخلاف هنر رسمی تصویرگری، به صورت‌های تازه‌تری مانند شمایل‌نگاری مذهبی و غیرمذهبی روی پرده و دیوار (دیوارنگاری) و کتاب‌نگاری عامیانه (نگارین کردن کتاب‌ها) نمودار شده است. نقاشی‌هایی

که در زمان ما به نقاشی قهوه‌خانه معروف شده، سنت و شیوه‌ای خاص از تصویرگری در حوزه هنرهای عامه است.

این شیوه نقاشی در نهاد اجتماعی - فرهنگی قهوه‌خانه شکل گرفت و خاستگاه و زمینه‌ساز آن مکتب، هنر کلامی شاهنامه‌خوانی، نقالی و تعزیه‌خوانی (هنر کلامی - نمایش) و هنر تجسمی شمایل‌نگاری مذهبی و نگارگری حماسی روی دیوار یا دیوارنگاری حماسی بوده است. سبک و شیوه نقاشی قهوه‌خانه متأثر از سبک هنر شمایل‌نگاری در زمان شاه اسماعیل صفوی است که پس از رسمی‌شدن مذهب شیعه در ایران پدید آمد.

نقاشی قهوه‌خانه یک نوع نقاشی ذهنی، خیالی، برتائیده از احساس و تخیل هنرمندان و برخاسته از میان مردم عامه است و از این رو هم این نوع نگارگری را سبک خیالی یا خیالی‌سازی هم نامیده‌اند. مضامین این نقاشی‌ها برگرفته از بن‌مایه‌های داستانی حماسی، ملی و قومی ایران و داستان‌ها و قصه‌های مذهبی و واقعه‌های تاریخی روز عاشورا در دشت کربلا به روایت نقالان و تعزیه‌خوانان است.

پیشروان نامدار شیوه نقاشی قهوه‌خانه دو نقاش به نام‌های «حسین قوللر آقاسی»، فرزند استاد رضا نقاش، نقش‌انداز روی کاشی و پارچه و قلمدان و «محمد مدبر»، شاگرد استاد علی رضا و دوست حسین قوللر آقاسی بودند و شاگردانشان هم اسم و رسمی دارند؛ مانند «فتح‌الله قوللر آقاسی» - پسر خوانده حسین قوللر - «عباس بلوکی فر»، «حسن اسماعیل زاده» و «حسین همدانی».

عاشقان، نقالان، سخنوران و نقاشان قهوه‌خانه‌ها تا بودند، همچون یک وسیله ارتباطی نیرومند در جامعه سنتی ایران عمل می‌کردند و با توش و توان خود رشته‌های پیوند تاریخی - فرهنگی را از راه ابلاغ فرهنگ قومی و مذهبی به صورت‌های گوناگون در میان نسل‌ها استوار و محفوظ نگه می‌داشتند. همان‌طور که ذکر شد، قهوه‌خانه‌ها در گذشته یک نهاد اجتماعی، فرهنگی و مکتب و مدرسه پرورش استعداد‌های ادبی، هنری، آموزش فرهنگ و ادب سنتی به عامه مردم جامعه بودند ولی با گذشت زمان و با گسترش نظام ارتباطات سمعی و بصری در جامعه شهری و ورود رادیو و تلویزیون به قهوه‌خانه‌ها، کم‌کم اعتبار و ارزش پیشین خود را از دست دادند.



«علی بلوکباشی» نویسنده کتاب قهوه‌خانه‌های ایران، در این باره می‌نویسد: «قهوه‌خانه‌ها که تا چند دهه پیش کانون نشر و ترویج فرهنگ سنتی و دستاوردهای ادبی و هنری گذشتگان ما بود و وظیفه و نقش مهمی در انتظام روابط اجتماعی و باورهای جمعی و بقای ارزش‌های فرهنگی ایرانی - اسلامی در میان گروه‌ها و قشرهای مختلف مردم به‌خصوص اجتماعات شهرنشین به عهده داشت، به تدریج به محلی برای نوشیدن چای و خوردن صبحانه و نهار و رفع خستگی درآمد. بعضی از آنها نیز به کانون‌های فساد و نشر شرارت و بدکاری و بدآموزی تبدیل شد. در این زمان قهوه‌خانه‌ها رشته‌های پیوند فرهنگی خود را با گذشته و سنت‌های گذشتگان گسسته و از کار کرد مفید سابق خود فاصله گرفته‌است.»

منبع :

همشهری ، سرزمین من شماره ۱۰ ، سپیده شمالی

## کاخ صاحبقرانیه تهران



این کاخ در دوره فتحعلی شاه و در میان یکی از کاخ‌های مجموعه نیاوران، در شمال شرقی تهران ساخته شد. از قسمت‌های مختلف آن می‌توان به حوض خانه، کرسی خانه، تالار جهان نما و تالار آینه اشاره کرد که با تابلوهای نقاشی گران بها و اشیای بسیار نفیس تزئین شده‌اند.

## طیب و هیات لوطی های تهران



در بین لوطی های جنوب شهر اولین نفر خدا بیامرز شهید طیب حاج رضایی هیئت داری را باب کرد.

از آغاز پائیز سال ۱۳۲۰ شمسی که زمینه فعالیت های مذهبی مساعد شد، علاقه مندان به فرهنگ عاشورا و معارف ناب به تدریج شروع به تاسیس جلسات و هیئت های مذهبی در بازارچه ها و محلات قدیمی شهر کردند و دیگر جلسات قدیمی نظیر پیرعطا، بنی فاطمه و بنی الزهرا نیز احیا شد.

در دهه ۳۰ نیز زنده یاد حاج محمد رزاقی به اتفاق بعضی از بازاریان خوشنام هیئت انصار عباس الحسین(ع) را بنیان نهاد که در دهه ۴۰ به هیئت اتفایون و انصار الحجه تغییر نام پیدا کرد. سخنرانان این هیئت با آیت الله حاج سیدمهدی لاله زاری و حجت الاسلام و المسلمین حاج سیدقاسم شجاعی بود که ایشان در اکثر هیئت های قدیمی تهران نظیر بنی فاطمه، فاطمیون و هیئت طیب حاج رضایی و تکایای اصناف و مساجد معروف بازار نظیر مسجد ملک و مسجد سیدعزیزالله هم نقش محوری داشت.

در بین جمع لوطی های جنوب شهر اولین نفر خدا بیامرز شهید طیب حاج رضایی هیئت داری را باب کرد. طیب پس از تشریف به زیارت مرقد مطهر امام حسین(ع) از سال ۱۳۲۶ شمسی (۶۱ سال پیش) به جرگه مریدان سالار شهیدان پیوست و در همان محله قدیمی صابون پزخانه بازارچه حاج غلامعلی در انتهای باغ فردوس مولوی در منزلش تعزیه داری حسینی را شروع نمود. بعدها به دلیل محدودیت مکان طیب از بازارچه حاج غلامعلی نقل مکان نمود و به حوالی خیابان خراسان تغییر منزل داد و با توسعه عزاداری حسینی در ایام محرم تکیه مفصلی در داخل بنگاه حاج علی نوری واقع در خیابان ری در کنار انبار گندم برپا نمود.

به تدریج سبک و سیاق عزاداری طیب و دسته سینه زنان منسوب به او که شامل صد دسته سینه زن بود معروف خاص و عام گردید. دسته طیب از میدان بارفروش ها در روز عاشورا به راه می افتاد و مسیر آن خیابان ری، چهارراه مولوی، خیابان سیروس، بوذرجمهری، گلوبندک، خیام، میدان اعدام و خیابان مولوی و بازگشت به تکیه بود. زمان حرکت دسته به احترام طیب دیگر دستجات عزاداری در مسیر از حرکت بازمی ایستادند. بعد از انقلاب حاج شیخ حسن عبدالهی (یکی از اهالی بازارچه سوسکی) با در اختیار گرفتن طوق طیب به یاد آن شهید برنامه عزاداری را در محلی در خیابان صاحب جمع اقامه نمود.

قبل از سال ۱۳۴۲ حسین رمضان یخی (اسماعیل پور) در باغ فردوس مولوی محل دبیرستان فرخی را تکیه می بست که اخوان حاج عباسی (هفت کچلون) و اخوان طاهری (ابرام خان) جزو لوطی هایی بودند که با رمضان یخی در زمینه عزاداری حسینی همکاری می نمودند. در همان سال های دور که چهارراه مولوی فلکه و آب نما داشت پرچم بزرگ سفید هیئتی (۲ چوبه) در ضلع شمال فلکه نصب می شد که روی آن نوشته شده بود «هیئت عزاداران حسینی جوانان جنوب شهر» با آرم دو دست بهم پیوسته که نشانی از اتحاد و صمیمیت ۲ تن از لوطی های معروف محلات ری و مولوی یعنی طیب خان و حسین رمضان یخی بود.

مؤسس باشگاه شاه مردان انبار گندم خیابان ری زنده یاد اصغر بنایی معروف به اصغر شاطر را نیز می توان نام برد که آن مرحوم هم مانند دیگر لوطی های عاشق حسین(ع) در دهه اول محرم اقدام به عزاداری و راه انداختن دسته سینه زنی در محدوده خیابان های ری، خراسان و میدان شاه (قیام) و مولوی می نمود. پس از درگذشت اصغر شاطر در سال ۱۳۳۳ شمسی پرچم هیئت او به دست لوطی دیگری به نام چنگیز رضوان سپرده شد.

از دیگر تکایای محلات مولوی، صاحب جمع هیئت عزاداران قمیون مقیم مرکز که در محوطه صحن حیاط سرقبر آقا تکیه ای بزرگ و وسیع برقرار می کردند واعظ معروف مرحوم انصاری قمی بود.

تکیه دیگری هم مربوط به خالدآبادی های مقیم مرکز در بنگاهی نزدیک میدان کاه منشعب از خیابان صاحب جمع برپا می شد، واعظ معروف آن مرحوم شیخ علی اکبر ترک بود. در ادامه خیابان صاحب جمع در بنگاه پنبه عزاداری مفصلی اقامه می گردید. گوینده آن مجلس نیز مرحوم حاج سلطان معروف به سلطان الواعظین شیرازی صاحب کتاب شب های پیشاور نام داشت.

منبع :

<http://www.khabaronline.ir/detail/116200>

## شکست هیتلر در تهران رقم خورد



آذر ۱۳۲۳ (نوامبر ۱۹۴۳) نام تهران و برگزاری کنفرانس تهران در راس اخبار جهان قرار گرفت. سرنوشت جهان در این شهر و کنفرانس رقم می خورد.

سران سه کشور متفق در «تهران» یکدیگر را ملاقات کردند. ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیای کبیر و فرانکلین دلانوا روزولت رییس جمهور، ایالات متحده آمریکا اواخر نوامبر به تهران آمدند تا در مورد سرنوشت جنگ دنیا تصمیم گیری کنند. آن روزها تهران و به خصوص خیابانی که خیابان علاء الدوله «فردوسی» را به خیابان دروازه یوسف آباد «حافظ» متصل می کرد کانون توجه مردم نگران دنیا شده بود. خیابانی که هنوز در ابتدای آن باغ سفارت انگلستان و سفارت کبرای بریتانیای کبیر و در انتهایش باغ و پارک سفارت اتحاد جماهیر شوروی (روسیه کنونی) واقع شده است و به خاطر آن حضور تاریخی، چرچیل نام گرفت. به اعتقاد بیشتر مورخان و صاحب نظران تاریخ معاصر کنفرانس تهران نقطه عطفی در سرنوشت جنگ جهانی دوم بود. این گردهم آیی چنان اهمیت داشت که نتیجه جنگ را به نفع گروه های متفق تغییر داد و پرونده شکست نازیسم و فاشیسم را به جریان انداخت. اما چه شد که لزوم تشکیل چنین نشستی به وجود آمد؟ چرا تهران، برای تشکیل نشست مهمی برگزیده شد؟ و چه محورهایی در چهار روز برگزاری آن مطرح شد که سرنوشت جنگ را تغییر داد؟

جنگ جهانی دوم در پنجمین سال خود به مراحل حساسی رسیده بود. همه معادلاتی که در سال های ابتدای آن وجود داشت، در حال بهم ریختن بود. جهان هر روز بیشتر به پاره پاره شدن نزدیک می شد. مشخص نبود، دامنه های این نزاع عالم گیر که در همان زمان یک

سرش، اروپا و سر دیگر آن قلب آفریقا را درنوردیده بود و از مرز آبی بریتانیا آلمان در دریای مانش تا مرز آبی ژاپن و آمریکا در اقیانوس رسیده بود، به کجا می رسد و کی به پایان خواهد رسید.

تقسیم بندی ها و اتحاد های قدیمی کمرنگ شده بود و به نظر می آمد در جبهه دیپلماسی ائتلاف های جدیدی برای مقابله با دشمن مشترک یعنی آلمان نازی و هیتلر به وجود آمده است. دکتر علی بیگدلی استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی در مورد چگونگی به وجود آمدن این ائتلاف تازه معتقد است: «از سقوط پاریس در ۱۹۴۰، انگلستان متوجه شد برای نبرد در برابر آلمان در اروپا تنها مانده است و نیازمند یک کمک قدرتمند و همه جانبه تسلیحاتی دیپلماتیک بود. بنابراین متوجه ایالات متحده شد که تا آن روز با وجود آن که از قدرت تسلیحاتی خوبی برخوردار بود به علت دوری از معرکه جنگ وارد آن نشده بود. روزولت رئیس جمهوری آمریکا که در ابتدای جنگ اعلام بی طرفی کرده بود، باید متقاعد می شد که وارد جنگ شود. در مذاکراتی که بین لندن و واشنگتن انجام شد، مساله خطر از دست رفتن آزادی و دموکراسی با قدرت گرفتن نازیسم مطرح شد. انگلیسی ها موفق شدند روزولت را وادار کنند که وارد جنگ شود. روزولت که طرفداران و یاران زیادی در کنگره آمریکا داشت براحتی کنگره را با خود همراه کرد و نمایندگان کنگره ایالات متحده آمریکا به او اجازه دادند که وارد جنگ شود. بدین ترتیب آمریکایی ها در سال ۱۹۴۲ با ۱۲ میلیون سرباز از چند جبهه وارد جنگ با متحدین شدند»

بنا به شهادت منابع و اسنادی که وجود دارد، به نظر می رسد آمریکایی ها علاوه بر بهانه نبرد برای دفاع از دموکراسی و آزادی، انگیزه های دیگری نیز برای ورود به این نزاع عالم گیر داشتند. مهم ترین آنها این بود که علیرغم واقع شدن آمریکا در میان دو اقیانوس بزرگ و با وجود فاصله جغرافیایی این کشور با کشورهای متخاصم، ورود ژاپن به جنگ، مرزهای آبی این کشور را تهدید می کرد.

علاوه بر آن گسترش نفوذ هیتلر می توانست تهدیدی برای آنها و منافع آنها در سطح بین المللی باشد. دکتر بیگدلی در این باره می گوید: «آمریکایی ها برای ورود به عرصه جنگ چند هدف عمده داشتند، اول، تاسیس یک نهاد یا سازمان بین المللی که بتواند اختلافات بین دولت ها را قبل از ورود به جنگ در جهت حفظ صلح تامین کند. همین انگیزه بود که بعدها

موجب بوجود آمدن سازمان ملل شد. بحث تشکیل این سازمان برای نخستین بار در سال ۱۹۴۱ در مذاکرات میان فرانکلین، روزولت و وینستون چرچیل مطرح شد. پس از مذاکرات، منشوری با عنوان منشور اتلانتیک در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ تصویب شد و مورد توافق قرار گرفت. سپس قرار شد به منظور وسعت بخشیدن به اهمیت صلح عمومی در سطح جهان این سازمان تاسیس شود. اما انگیزه دوم این بود که آمریکایی ها با ورود به جبهه جنگ در صف بندی قدرت طرفین جنگ، تعادل به وجود آورند و نگذارند دموکراسی فدای خودخواهی های طرفین جنگ شود. علاوه بر آن که جبهه متحدین در آن زمان به لحاظ ورود ژاپن به جنگ تقویت شده بود و خطری بزرگ برای مرزهای آمریکا به شمار می آمد. یک نظر فرعی دیگر نیز وجود داشت که آمریکا می خواست جلوی گسترش نفوذ شوروی را نیز بگیرد، تا این کشور در مرزهای خود و همسایه هایش دست به تصرف جغرافیایی نزند. به همه این دلایل آمریکا وارد جنگ شد و ورود آمریکا چهره جنگ را تغییر داد.»

هر چند اتحاد و توافق میان انگلیسی ها و آمریکایی ها به خاطر منافع مشترک آسان صورت گرفت اما سومین قطب این مثلث یعنی اتحاد جماهیر شوروی، که پیش از جنگ با این دو کشور اختلافات ایدئولوژیک داشت، کمی به کندی پیش می رفت. نیاز به کنار گذاشتن اختلافات به دلیل خطری که شوروی ها احساس می کردند ابتدا از طرف استالین مطرح شد، دکتر بیگدلی معتقد است: «با حمله هیتلر به اتحاد شوروی این کشور نیز احتیاج به کمک های تسلیحاتی پیدا کرد که در دست دشمنان قدیمی اش، انگلستان و متحد قدرتمندش آمریکا بود»

ابتدا آمریکا و انگلستان تمایلی به این اتحاد نداشتند. والنیف برژکف از مشاوران استالین که در کنفرانس تهران سمت مترجم رهبر شوروی را بر عهده داشت در خاطراتش می نویسد: «محافل انگلستان تا مدت ها پس از حمله هیتلر به شوروی، تمایلی به همکاری با اتحاد شوروی نشان نمی دادند، ولی بعدها در اثر فشار افکار عمومی مردم جهان و کشورهاشان راضی شدند، تحت شرایطی خاص تعهداتی را بر عهده بگیرند.»

این طور به نظر می رسد که در ابتدا آمریکایی ها و انگلیسی ها از نبرد بین هیتلر و استالین نفع می بردند. دکتر بیگدلی در این خصوص می گوید: «مبانی نظری آمریکایی ها و انگلستان و به طور کلی دولت های انگلوساکسون در تشدید نزاع بین دشمنان اصلی خود یعنی نازیسم



و کمونیسم بود که در آن زمان به جان هم افتاده بودند. از نظر آنها این نبرد به نفع دنیای آزاد بود.» اما بعدها تصور آنها تغییر کرد. اتحاد با شوروی ها از سوی آمریکا و انگلیس در حقیقت تجهیز یک دشمن برای از بین بردن دشمن دیگر به شمار می آمد. به همین دلیل چرچیل در سخنرانی خود که در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ از رادیو پخش شد رسماً اعلام کرد: «خطر روسیه را تهدید می کند. این خطری است که ما و ایالات متحده را نیز به مخاطره خواهد انداخت ...». و از این تاریخ رسماً قطب سوم این اتحاد یعنی اتحاد جماهیر شوروی نیز وارد میدان شد. اما برای بیشتر شدن همکاری میان این سه کشور احتیاج به مکان و مرزهای مشترکی بود که بتوانند تسلیحات نظامی را جا به جا کنند. این مرز مشترک با حمله به ایران در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۲۰) و نقض بی طرفی ایران فراهم آمد و همکاری این سه قدرت با یکدیگر آغاز شد.

آغاز کنفرانس تهران در شرایطی بود که جنگ وارد جبهه های جدید می شد. متفقین تصمیم به گشایش جبهه دوم اروپا داشتند. اما پیش از آن باید این سه کشور به یک اتحاد دست می یافتند. برژکف در خاطراتش نگاشته است: هر یک از سه رهبر (استالین، چرچیل و روزولت) که در راس یک اتحاد ضد هیتلری قرار داشتند، برای پیروزی بر دشمن واحد و مشترک هدف های خاص خود را داشتند. ولی با تمام اختلاف عقیده های موجود، تنها منطق، جنگ علیه دشمن واحد بود که باعث شد آنها با یکدیگر متحد شوند و تصمیمات مهم و هماهنگی اتخاذ کنند»

از مدت ها پیش از نوامبر ۱۹۴۳ مکالمه ها و مکاتبه های بسیاری میان این سه رهبر برای مکان و زمان ملاقات با یکدیگر انجام شده بود. پس از این تماس ها بود که قرار شد زمان برگزاری نشست مشترک پاییز ۱۹۴۳ باشد. اما چرا تهران برای انجام این نشست در نظر گرفته شد؟

برژکف می نویسد: «همه چیز آماده چنین ملاقاتی بود. مشکل اساسی مکان انجام ملاقات بود. استالین ترجیح می داد این کنفرانس در محلی نزدیک به شوروی باشد. دلیلش این بود که جنگ بین شوروی و آلمان به او \_ که در مقام فرماندهی عالی انجام وظیفه می کرد \_ اجازه نمی داد که زیاد از مسکو دور باشد. روزولت نیز اما به قانون اساسی آمریکا استناد می کرد. این قانون به ریاست جمهور آمریکا اجازه نداده است مدتی طولانی از واشنگتن دور بماند.» در حالی که برای چرچیل تفاوتی نداشت، مکان مذاکرات کجا باشد.

ایران در آن زمان در اشغال متفقین بود و در میانه جبهه جنگ قرار داشت. متفقین از شهریور بیست، نیروها و تسلیحات بسیاری در ایران وارد کرده بودند و نفوذ بسیاری در ایران داشتند بنابراین می توانستند به راحتی امنیت کنفرانس را در تهران برقرار کنند.

دکتر بیگدلی با توجه به حضور نیروهای انگلستان در جنوب ایران می گوید: «انگلیسی ها از جنوب و شوروی ها از شمال در ایران پیشروی کرده بودند. شوروی از نیروهای داخلی هوادار خود در ایران نیز استفاده فراوانی می کرد. مهم ترین حامی اتحاد جماهیر شوروی در داخل ایران حزب توده بود.

هر یک از این سه قدرت جهان در ایران منافی داشتند و دنبال می کردند، تا حدی که یکی از موارد مورد بحث در این کنفرانس وضعیت ایران پس از پایان جنگ، تحکیم سلطنت پهلوی دوم و خروج نیروهای متفق از ایران بود. بنا بر این دلایل، یعنی امنیت بیشتر سران سه کشور متحد و منافع هر یک از آنها در ایران بود که آنها درباره مکان برقراری کنفرانس در تهران به توافق رسیدند. کنفرانس تهران صبح روز ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ مطابق با ششم آذر ۱۳۲۳ در سفارت روسیه آغاز شد. سران سه کشور چند روز پیش از ۲۷ نوامبر وارد ایران شده بودند. این کنفرانس چهار روز به درازا کشید و در این چهار روز درباره سرنوشت جنگ جبهه دوم اروپا، ورود ترکیه به جنگ، لهستان و مرزهای آن، وضعیت جنایتکاران جنگی پس از جنگ، طرح تقسیم آلمان و وضعیت خروج نیروهای متفق از ایران بحث و گفت و گو شد. در انتهای این نشست در اول دسامبر، ۱۹۴۳ اعلامیه مشترکی موسوم به «اعلامیه سه دولت بزرگ در کنفرانس تهران» در مورد جنگ و وضعیت جهان پس از جنگ تصویب شد. یک اعلامیه فرعی نیز در مورد ایران و وضعیت تخلیه ایران شش ماه پس از پایان جنگ و بازسازی آن به امضای سه دولت بزرگ رسید.

کنفرانس تهران و مذاکراتی که در آن انجام شد شکست متحدین و پایان جنگ را در پی می آورد. دکتر علی بیگدلی معتقد است: «مهم ترین برتری کنفرانس تهران نسبت به دو کنفرانس بعدی \_ که در یالتا و پوتسدام برگزار شد \_ آن بود که این دیدار، نخستین ملاقات رسمی این سه رهبر بزرگ دنیای آن روز با هم بود که طی آن استراتژی، سال های پس از جنگ مشخص شد سرنوشت جنگ جهانی دوم آشکار شد و شکست هیتلر در آن رقم خورد»

منبع : خبرگزاری میراث فرهنگی

## ساختمان‌های بلند تهران و تاریخچه آن



تهران در چهل سال گذشته در زمینه ساختمان بلند گرچه فقط ۱۳ طبقه بالا رفته و از ساختمان علمی ۱۴ طبقه به برج تهران ۵۰ طبقه رسیده است ولی از جهت تعداد ادارات، موسسات و خانه‌های مسکونی که در ساختمان‌های بلند جا گرفته‌اند، رشد سریعی داشته است. این گردش گذری است بر پیشینه ساختمان‌های بلند تهران.

در ۲۰۰ سال از تاریخ ۲۵۰ ساله تهران به عنوان پایتخت، بلندترین ساختمان شهر شمس‌العماره بود که چون شاهان قاجار در بالای برج ۲۰ متری آن قرار می‌گرفتند همه شهر را نظاره می‌کردند که به ندرت ساختمان دوطبقه داشت. رضاخان بعد از به سلطنت رسیدن، بلواری در شمال تهران کشید و مردم را تشویق کرد تا اطراف آن بلوار خانه بسازند، به کسانی که چهار طبقه می‌ساختند جوایزی از جهت دریافت آجر و معافیت از عوارض تعلق می‌گرفت. با این همه نیمی از اطراف این بلوار (انقلاب فعلی) در زمانی که رضاخان ساقط شد، هنوز خالی بود. بعضی از این ساختمان‌های چهارطبقه که ۲۰ متر ارتفاع دارند، هنوز پابرجا مانده‌اند. اولین و تا سال‌ها تنها آسانسوری که در تهران برپا شد متعلق به مظفر فیروزه نوه فرمانفرما بود که در شمال لاله‌زار نو، یک ساختمان (پاساژ) تجاری برپا کرده بود و با تبلیغات می‌کوشید تا اصناف و تجار را به خرید مغازه در آن تشویق کند.

بلندترین ساختمان تهران در پایان دهه بیست و بعد از جنگ جهانی دوم، توسط علی‌اکبر علمی ناشر در خیابان شاه‌آباد آغاز شد و بعد از ۲۸ مرداد افتتاح گردید. این ساختمان با ۱۴ طبقه و حدود ۴۰ متر ارتفاع بلندترین ساختمان ایران بود و به جهت آن که در پایان دهه ۳۰ یک شرکت تبلیغاتی برای تبلیغ کالایی بر بالای آن یک بادکنک بزرگ (فیل) به هوا فرستاده

بود، معروف بود که بالای این ساختمان فیل هوا کرده‌اند. در سال ۱۳۴۱، حبیب القانین سرمایه‌دار معروف ساختمان آلومینیوم را با ۱۴ طبقه به پایان برد. این ساختمان نزدیک ۳۰ هزار متر زیربنا دارد و در زمینی به وسعت ۴۳۰۰ متر مربع ساخته شده، در هر طبقه آن ۵۵ واحد بازرگانی و تجاری پیش‌بینی شده، ۵ آسانسور دارد و از عجایب آن که فاقد پلکان اضطراری است. در چند باری که در طبقات این ساختمان آتش‌سوزی رخ داد، سازمان آتش‌نشانی هر بار در گزارش‌هایی یادآور شده که این ساختمان که در هر زمان حدود ۳۰۰۰ نفر در آن حضور دارد، ناامن است. در سال ۱۳۵۲ این ساختمان را هژبر یزدانی به ۳۸ میلیون تومان خرید و در سال ۱۳۵۸ با حکم دادگاه به ملکیت بنیاد مستضعفان درآمد. در سال ۱۳۴۲ با پایان کار ساختمان پلاسکو، دومین ساختمان بلند تجاری به سبک ساختمان‌های آمریکایی در تهران ساخته شد. این ساختمان که بلندترین ارتفاع تهران محسوب می‌شد، به سرعت گروه کثیری را به خود جذب کرد، سوار شدن بر آسانسورهای بزرگ آن و تماشای تهران که از پنجره‌های بزرگ رستوران طبقه بالا دیده می‌شد دلمشغولی مردمی بود که برای دیدن شهر از سطح بالا در آن روزها مدام اتوبوس‌های دو طبقه سوار می‌شدند و در طبقه بالای آن می‌نشستند، فقط به قصد سیاحت. پلاسکو که در ضلع غربی خود جای بزرگی برای آگهی‌های نئون تعبیه کرده بود ۱۶ طبقه داشت و دو طبقه زیرزمین و ۴ نوع آسانسور، یک ساختمان تجاری بود که در هر طبقه آن ۲۰ واحد قرار داشت. در ابتدای دهه چهل واحدهای تجاری این ساختمان به صورت قسطی به ۴۵۰ هزار ریال واگذار می‌شد (ماهانه ۱۰ ریال). در سال ۱۳۵۴ هژبر یزدانی سرمایه‌دار معروف این ساختمان را از حبیب القانین به ۲۰۰ میلیون ریال خرید. از جمله اتفاق‌های مهم در این ساختمان چندین خودکشی پرسر و صدا بود. در سال ۱۳۵۸ این ساختمان با حکم دادگاه مصادره شد و به تملک بنیاد مستضعفان درآمد.

سومین ساختمان بلند تهران، برج بانک کار در خیابان حافظ رو به روی پارک هتل بود که آن هم در سال ۴۲ توسط بانک کار ساخته شد و نه تجاری، بلکه اداری بود. این ساختمان ۶۸ متر ارتفاع داشت و ۱۹ طبقه. در ۱۳۵۸ این ساختمان به بانک تجارت تعلق گرفت و سه سال بعد بانک مرکزی طبقات پایین آن را برای بورس تهران در نظر گرفت. نخستین ساختمان بلند مسکونی در تهران در بلوار کشاورز ساخته شد و آن سه برج سامان بود با ۲۲ طبقه و ۷۲ متر ارتفاع که در سال ۱۳۴۸ به بهره‌برداری رسید.

در زمان پیروزی انقلاب ساختمان‌های مسکونی اسکان (۷۰ متر)، پارک پرنس (۷۲ متر) بلندترین ساختمان‌های مسکونی و ساختمان وزارت کشاورزی (۶۲ متر) بلندترین ساختمان دولتی بودند و از اینها بلندتر ساختمانی در تهران نبود. در اصفهان، شیراز و مشهد هم که ساختمان بلند ساخته شده بود، ارتفاع بناها از ۶۰ متر بالاتر نرفت. اما در قلب تهران، بانک صادرات در حال ساختن برجی بود که با نگاهی به تهران معلوم می‌شد که از صدها ساختمان بلند که در اطراف شهر روئیده بود، بلندتر خواهد شد. این ساختمان که به برج سپهر شهرت دارد، بعد از مدت‌ها که عملیات ساختمانی آن متوقف مانده بود بعد از جنگ ایران و عراق بار دیگر به فعالیت پرداخت و در سال ۱۳۷۰ آماده بهره‌برداری شد. این برج با ۱۲۰ متر ارتفاع بلندترین ساختمان تهران است که ۲۷ طبقه دارد. با تصمیمات تازه شهرداری که تراکم بیشتر را تاکید و تشویق می‌کند، ساخت ده‌ها برج در اطراف شهر آغاز شده که بیشتر آنها اداری یا تجاری است.

برج تهران سازه‌ای منحصر به فرد با زیر بنای تقریبی ۲۲۰۰۰۰ متر مربع و ارتفاع تقریبی ۱۶۲ متر مشتمل بر ۳ بال و ۵۶ طبقه که در زمینی به مساحت ۲۸۰۰۰ متر مربع واقع شده، دارای یک لابی عمومی و یک لابی اختصاصی برای هر بال است. سازه برج متشکل از دیوارهای بتنی مسلح اصلی و فرعی و سقف‌های آن نیز به صورت دال بتنی طراحی و ساخته شده است. سه دیوار بتنی اصلی در امتداد سه بال و با زاویه ۱۲۰ درجه از یکدیگر قرار دارند و دیواره‌های فرعی به گونه‌ای طراحی و ساخته شدند که بر دیواره‌های اصلی عموداند. طراحی و بازنگری سازه اصلی و قطعات الحاقی در برابر زلزله براساس استانداردهای معتبر و بر طبق دانش روز انجام گرفته است.

پارکینگ‌ها نیز بصورت اسکلت بتونی و دیوار حایل طراحی و اجرا شده‌اند. برای ایجاد نمای زیبایی و با صلابت با در نظر گرفتن مسایلی همچون فشار باد، تابش آفتاب و همچنین سرعت ساخت از عناصر هم شکل و پیش ساخته استفاده شده است. مصالح و مواد مصرفی در داخل واحدها. از بهترین نوع ممکن انتخاب شده و در انتخاب آنها فاکتورهایی از قبیل ایمنی، زیبایی و دوام به طور کامل رعایت شده است.

سازنده برج تهران شرکت بین المللی توسعه ساختمان (سهامی عام) بزرگترین شرکت ساختمانی از نظر ارزش در بورس اوراق بهادار ایران است. مشخصه بزرگ ساختمان‌هایی که

در سال‌های اخیر ساخته شده، ایرانی بودن طراحی و پیمانکاران است، در حالی که در نخستین موج ساختمان‌های بلند در تهران (دهه پنجاه) شرکت‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی در چندین طرح ساختمان‌سازی سرمایه‌گذاری مشترک داشتند. بزرگ‌ترین مجموعه آپارتمان‌سازی بخش خصوصی که در دهه ۵۰ آغاز به کار کرد، مجموعه اکباتان بود. هم‌زمان با آن شهرک‌های آپارتمانی متعددی برای کارکنان نیروهای مسلح و واحدهای دولت در تهران، آبادان، بندرعباس، اصفهان، شیراز و مشهد آغاز شده بود. اکباتان که توسط شرکت عمران و نوسازی تهران ساخته شد در مجموعه‌ای با ۵ هزار واحد مسکونی آغاز شد که در زمان پیروزی انقلاب اسکلت بتونی تمام آن آماده بود، ادامه کارها که با توقفی چندساله ادامه یافت، هنوز نیز آماده دارد.

منبع :

سایت روزنامه دنیای اقتصاد

## زنان و غائله نان در تهران در دوره مظفرالدین شاه



سال ۱۳۲۳ ق سالی سخت برای مظفرالدین شاه قاجار بود. از سویی او خود را برای سفر به فرنگ آماده می کرد و از سویی دیگر بلوایی بر سر لباس نوز برپا بود که اختلافات وی با تجار این بلوا را دامن می زد. سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله صدراعظم مخالفان بسیار داشت و هر روز در گوشه ای از شهر جلسه ای توسط مخالفان در اعتراض به آن اوضاع برقرار می شد. محمدعلی میرزا ولیعهد برای اداره امور در غیاب پدر به طهران آمده است که خود چندان آوازه خوشی در حکومت ندارد. تجار در اعتراض به عملکرد گمرک و نوز ابتدا به صدراعظم اعتراض بردند و چون پاسخی مناسب دریافت نکردند در نوزدهم صفر ۱۳۲۳ به حضرت عبدالعظیم پناه برده بست نشستند.

تمامی این مسائل به یک سو خوراک مردم به سختی به دست می آمد، گوشت در طهران نایاب شده بود «در هر دکانی دو، سه لاشه گوسفند بیشتر نیست و مردم در اطراف دکان قصابی ازدحام دارند» (۱) و نان نیز ماجرای خود را داشت: «روزی هزار تومان از نانواخانه ها می گیرند و در عوض نان مخلوط به خاکه نجاری به ما می دهند و می گویند آرد حاج ترخان است. نانی که در سابق یک من دو عباسی منتها سه عباسی بود حالا باید یک من سه هزار بخریم...» (۲) گرانی گوشت به جای خود اما از کمبود و گرانی نان نمی شد گذشت. گرانی نان زنان را از اندرونها به خیابان آورد و به شخص شاه و ولیعهد شکایت بردند. گوشه هایی از این اعتراضات در یادداشتهای عبدالحسین خان ملک المورخین روایت شده است.

اولین برخورد زمانی روی داد که شاه چند روز پیش از سفر خود به فرنگستان، به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت، زنان در حضرت عبدالعظیم اعتراض خود را با جسارت بیشتری به گوش او رساندند: «در سلخ صفر (۱۳۲۳) که شاه به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفت زنها از طهران و از آنجا جلو شاه را نزدیک زنجیر بست به اجماع گرفتند و فحش زیاد به او دادند و گفتند نان و گوشت و سایر نرخ‌ها گران و نایاب است.» (۳)

شاه طهران را در روز دوم ربیع‌الاول ۱۳۲۳ به قصد فرنگ ترک کرد بدون آنکه راه‌حلی در پیش روی معترضان بگذارد. یک روز بعد زنان پیگیر شکایت خود به خانه ولیعهد محمدعلی میرزا رفتند: «در سوم ربیع‌الاول (۱۳۲۳) جمعی از زنان به درب خانه ولیعهد رفته شکایت از نان و گوشت طهران می‌نمایند. از قرار مذکور دو روز مهلت خواسته که نظم بدهد. در روز چهارم نان قدری بهتر بود. سبب کمی نان به جهت این است که صدراعظم گندم خراب فاسد دیوانی را به نانوا به قیمت گران فروخته است.» (۴)

وعده ولیعهد صورت عمل نیافت و در دهه دوم ربیع‌الاول زنان در شکایت از وضع نان شکوه به او بردند: «در عشر دوم ربیع‌الاول (۱۳۲۳) عمل نان طهران سخت است. هر روز زنها به ولیعهد عارض می‌شوند و او هم وعده اصلاح می‌دهد و خود ولیعهد عرایض مردم را از پا تا سر می‌خواند و حکم می‌کند، لکن ترتیب امور طوری شده که پیشرفت ندارد.» (۵)

«اعتراض زنان در خصوص گرانی نان به جایی نرسید حتی با تهدید حاکم طهران، علاءالدوله، که خبازان را احضار کرد و گفت: من میرغضب می‌باشم، اگر سعدالسلطنه عوض اینکه یک من سیر کم می‌دادید یک سیر نقره می‌گرفت، عوضش من از گوشت بدن شما مقراض می‌کنم.» (۶) در گزارشات این سال نرخ نان ثابت نیست و کاهش قیمت نیز با کاستن از وزن نان همراه است.

پی نوشت :

۱. عبدالحسین خان سپهر، یادداشتهای ملک‌المورخین، به اهتمام: دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، ۱۳۶۸، ص ۱۳۴.



۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام: سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۵۷.

۳. عبدالحسین خان سپهر، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۱۵۱.

۵. همانجا.

۶. همان، ص ۲۱۸.

نشریه الکترونیکی زنان

## در جست‌وجوی قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی تهران



ردپای قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی تهران را می‌توان از بازار پرپیچ و خم شلوغی گرفت که اکنون عنوان «بازار بزرگ تهران» را دارد. «تیمچه‌ی حاج‌الدوله» راسته‌ای است نزدیک مسجد بازار که الآن پر از مغازه‌های لوازم‌التحریرفروشی است. حدود صد سال پیش، مغازه‌هایی که اکنون پر از دفتر و خودکارند، مغازه‌های کتاب‌فروشی بوده‌اند که حالا دیگر از آن‌ها خبری نیست. برخی از کتاب‌فروشی‌ها به باب همایون و ناصر خسرو رفته‌اند.

خبرنگار کتاب خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، برای تهیه‌ی گزارشی از قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی تهران به بازار بزرگ تهران رفته است که شرح گزارشش در پی می‌آید. از مغازه‌داری قدیمی سراغ کتاب‌فروشی‌های حاج‌الدوله را می‌گیرم. می‌گوید: «از کتاب‌فروشی‌های این راسته چیزی نمانده است. تنها کتاب‌فروشی بازار، مغازه‌ی آخوندی‌ها توی بازار سلطانی است.» از میان شلوغی بازاری که پر از جواهرات بدلی است، می‌گذرم و سریع چشمم کتاب‌فروشی‌ای را با عنوان «مکتبه اسلامیة» می‌یابد. صاحب کنونی کتاب‌فروشی، حاج مرتضی آخوندی است که درباره‌ی کتاب‌فروشی‌اش می‌گوید: «این کتاب‌فروشی در سال ۱۳۲۷ توسط پدرم حاج شیخ محمد آخوندی تأسیس شده است. او که روحانی بود و اجتهادش را از آیت‌الله سیدحسن اصفهانی گرفته بود، از همان ابتدا کتاب‌های مذهبی می‌فروخت و اکنون نیز این کتاب‌فروشی محل عرضه‌ی کتاب‌های مذهبی است.»

او درباره‌ی قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی تهران نیز عنوان می‌کند: «کتاب‌فروشی اسلامیة در خیابان پانزده خرداد از کتاب‌فروشی ما قدیمی‌تر است.» از میان شلوغی‌های بازار به خیابان پانزده خرداد نرسیده، به چهارراه سیروس می‌روم تا در بازار آهنگران، کتاب‌فروشی اسلامیة را پیدا کنم. پیدا کردن کتاب‌فروشی اسلامیة کار سختی نیست. کتاب‌فروشی اسلامیة، مغازه‌ی

متفاوتی است با در چوبی سفید و قدیمی که پر است از اطلاعاتی درباره‌ی کتاب‌ها و تابلویی قدیمی با عنوان «کتابفروشی اسلامی».

وارد کتابفروشی که می‌شوم، گویی رفته باشی به تاریخ، کتابفروشی هنوز شکل اولیه‌ی خودش را حفظ کرده است. قفسه‌های چوبی با کتاب‌های جلد چرمی نفیس. بوی چوب و کاغذ در هوا پیچیده است. فروشنده‌ی مغازه می‌گوید، آقای کتابچی در چاپخانه است. چاپخانه‌ی اسلامی را در کوچی کناری پیدا می‌کنم.

سیدجلال کتابچی که بعد از پدر و پدربزرگش، الآن کتابفروشی و چاپخانه را اداره می‌کند، درباره‌ی پیشینه‌ی کتابفروشی اسلامی می‌گوید: «کتابفروشی اسلامی را پدربزرگم سیدمحمدعلی کتابچی در سال ۱۲۸۰ در تیمچه‌ی حاجب‌الدوله‌ی بازار راه انداخت؛ اما بعد از این که کتابفروشی‌های تیمچه‌ی حاجب‌الدوله آن جا را ترک کردند، پدرم کتابفروشی را در مکان وزارت دارایی سابق در ناصرخسرو، راه انداخت. اما در زمان رضاشاه که می‌خواستند آن جا وزارت دارایی را تأسیس کنند، او کتابفروشی را به باب همایون منتقل کرد. بعد از مدتی، پدرم سیداحمد کتابچی کتابفروشی کنونی را در خیابان پانزده خرداد خریداری کرد و کتابفروشی اسلامی تا کنون در این جا پابرجاست. در ابتدا عنوان کتابفروشی ما «کتابفروشی علمی اسلامی بود؛ اما چون عمویم با پدرم شریک بود، بعد از جدا شدنشان از یکدیگر، عنوان «علمی اسلامی» برای عمویم ماند و ما نیز «اسلامیه» را انتخاب کردیم. سال ۱۳۰۰ نیز در کنار کتابفروشی، انتشارات اسلامی را راه‌اندازی کردیم. کتاب‌ها اوایل از بمبئی و پاکستان وارد می‌شد؛ اما بعد با ظهور چاپ سنگی، قرآن و ادعیه را در چاپخانه‌ی خودمان، منتشر می‌کردیم تا این که حالا کتاب‌ها با دستگاه‌های افست منتشر می‌شوند. از او می‌پرسم این درست است که کتابفروشی شما قدیمی‌ترین کتابفروشی تهران است، می‌گوید: «قبل از پدربزرگم، کسان دیگری نیز کتابفروشی داشتند. اما کتابفروشی ما قدیمی‌ترین کتابفروشی است که از آن زمان تا کنون به فعالیت خودش ادامه داده است».

سیدجلال کتابچی درباره‌ی بهترین کتاب‌هایی که در طی این سال‌ها به چاپ رسانده است، می‌گوید: «تاکنون حدود ۷۰۰ کتاب چاپ کرده‌ایم که بهترین آن‌ها به نظرم، کتاب «شرح اصول کافی است؛ اما چاپ «وسائل الشیعه» در ۲۰ جلد ۷۰۰ صفحه‌ی نیز روزهای

خاطره‌انگیزی برای مان داشت. اما یکی از کتاب‌هایی که ۲۷ بار توسط تجدید چاپ شد، کتاب شش جلدی یکی از اساتید اهل فقه و استاد دانشگاه و زعیم مسجد امام خمینی (ره)، سیدحسن امامی، بود. مضمون کتاب دربرگیرنده‌ی حقوق مدنی و فقهی بود که هنوز در دانشگاه‌های حقوق و قضا تدریس می‌شود و جزو بهترین کتاب‌ها درباره‌ی قانون اسلامی و فقه مدنی است. او از بهترین خاطره‌ی خود از کتاب و کتاب‌فروشی نیز یاد می‌کند و می‌گوید: «در زمان شاه کتابی را به نام» الایم علی (ع) نوشته‌ی «جورج جورداق» و با ترجمه‌ی «آیت‌الله شعرانی» چاپ کردیم که هم‌زمان با چاپ این کتاب، سیدصدرالدین بلاغی نیز ترجمه‌ای از این کتاب منتشر کرد و از آن‌جا که وی وابسته به جبهه‌ی ملی بود، در زمان شاه توسط تیمسار بختیار تحت تعقیب قرار گرفت و ساواک نسخه‌های چاپ‌شده‌ی او را ضبط کرد. از ترس این که کتابی را که ما نیز منتشر کرده بودیم، توقیف کنند، از میرزا عبدالله سعید تهرانی معروف به چهل‌ستونی (مسجدی که ایشان درش نماز می‌خواندند، ۴۰ ستون داشت) کمک گرفتیم. برادر بزرگم مرحوم سیداسماعیل خدمت حاج میرزا عبدالله رفت و جریان را به او گفت، او نیز در تماسی تلفنی از بختیار خواست که او را ببیند و به وی گفت که من گفته‌ام این کتاب را سیداسماعیل منتشر کند و کتاب زیر نظر من ترجمه شده است و مطالبی برخلاف مسائل حکومتی ندارد؛ در نتیجه، بختیار هم دستور رفع توقیف کتاب را داد. میرزا عبدالله هم تعریضی اول کتاب نوشت و هنوز امضای او را در اول کتاب داریم.

سیدجلال کتابچی درباره‌ی کتاب‌فروشی‌های تیمچه‌ی حاج‌الدوله می‌گوید: «این مکان حالا دیگر تجاری شده، کتاب‌فروشی‌ها به باب همایون رفته‌اند. من حاج‌الدوله را یادم نمی‌آید؛ اما شاگرد پیری داشتیم که با پدر بزرگم در تیمچه کار می‌کرد، او می‌گفت کتاب‌فروشی‌ها تا ظهر هیچ فروشی نمی‌کردند، دم ظهر می‌آمدند پیش پدر بزرگم، او هم به شاگردش پولی می‌داد تا غذایی تهیه کند و بعد همگی با هم می‌خوردند».

او درباره‌ی مخاطبان کنونی کتاب می‌گوید: «کتاب‌خوان‌ها حالا بیش‌تر از گذشته‌اند. شاید یکی از دلایل آن، کم بودن جمعیت در آن زمان و بی‌سواد بودن بیش‌تر جمعیت تهران بود؛ چون آن وقت‌ها بیش‌تر طبقه‌ی روحانی مخاطب کتاب‌های کتاب‌فروشی اسلامی بودند».

گردانندگان این کتاب‌فروشی از روز اول خانواده‌ی کتابچی‌ها یا به قول نوشته‌ی بالای سردر انتشارات اسلامی، اخوان کتابچی‌ها بوده‌اند؛ اما حالا سیدجلال کتابچی امیدوار است

که با همکاری بردار و برادرزاده‌هایش، همچنان بتواند یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی‌های تهران را در آینده نیز به همین روش حفظ کند تا این ریشه‌ی فرهنگی قطع نشود.

الآن هرکسی بورس کتاب را کتاب‌فروشی‌های راسته‌ی خیابان انقلاب می‌داند. اما برای یافتن قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی میدان انقلاب به سراغ قدیمی‌های این راسته رفتیم. بعضی‌ها قدیمی‌تر از «نیل» و «علمی» و «طهوری» سراغ نداشتند؛ اما بعضی‌ها با اطمینان، «چهر» را قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی این خیابان شلوغ و پرطرفدار می‌دانستند. حسین فریور، مؤسس این کتاب‌فروشی، تأسیس آن را مربوط به ۱۳۲۱ عنوان می‌کند و می‌گوید: «وقتی تازه ساختمان دانشکده‌ی طب از دانشگاه تهران را در انتهای باغ دانشگاه ساخته بودند، یعنی حدود سال ۱۳۲۱، مغازه‌ی خود را قدری جلوتر از مغازه‌ی کنونی باز کردیم، بعد از چند سال به خیابان فخررازی منتقل شدیم، و بالأخره روبه‌روی دانشگاه تهران مستقر شدیم و حالا حدود ۵۰ سال است که در این جا فعالیت می‌کنیم.» «چهر مخفف «چاپخانه‌ی همراهان روزنامه» از همان زمان افتتاح بر روی کتاب‌فروشی نقش بست؛ اما از ابتدا کتاب‌های طب و پزشکی را منتشر می‌کردیم و حتا با پیشنهاد یکی از اساتید دانشگاه تهران برای اولین بار جزوه‌های دانشگاهیان را به صورت کتاب منتشر کردیم. گشت و گذار در پی یافتن قدیمی‌ترین کتاب‌فروشی تهران تمام شد؛ اما نوستالژی کتاب‌های جلدچرمی و بوی کاغذهای قدیمی و گاهی همچنان پابرجاست.

منبع :

ایسنا

## تهران و شهرداری؛ از مهندس باشی تا قالیباف



ناصرالدین شاه قاجار، شاه همیشه در سفر در یکی از سفرهایش با مشاهده وضع شهرهای اروپا و بررسی چگونگی رسیدگی به آن‌ها به فکر احداث شهرداری (بلدیه) افتاد تا وضع تهران را از آنچه بود، نجات دهد. تهران در آن دوره با وضعیت خاصی که داشت لازم بود به فردی تحصیلکرده جهت سر و سامان دادن به عنوان وزیر واگذار شود و اولین نفر مهندسی بود که تحصیلات اروپایی را طی کرده بود؛ میرزا عباس خان مهندس باشی که از جمله نخستین محصلان فرنگ رفته بود، وزیری تهران را به حکم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۱ شمسی (۱۲۹ سال قبل) برعهده گرفت. به این ترتیب شهر چنارها میزبان شهرداری شد که آمد شهر را تمیز نگه دارد.

میرزا آقاخان اصفهانی ملقب به اسلامبولی نفتی و اعتمادالملک و دکتر خلیل خان اعلم الدوله صدفی و ابراهیم یمین السلطنه ملقب به نظرآقا، شهرداران بعدی تهران تا پایان عصر ناصری بودند. با وقوع کودتای رضاخانی اداره تهران برای نخستین و آخرین بار به حکم سیدضیاءالدین طباطبایی، نخست‌وزیر وقت به یک غیرمسلمان به نام مسیو ایکپیان ارمنی واگذار شد و اداره شهر تهران را کمیسیون متشکل از یک فرانسوی، دو انگلیسی و دو ارمنی تشکیل می‌دادند.

جایگزینی چراغ‌های برقی به جای چراغ‌های نفتی، جمع‌آوری کودکان بی‌سرپرست، نصب نیمکت در میادین و سنگفرش خیابان‌ها و از این قبیل امور انجام شد. با برکناری سیدضیاءالدین توسط رضاخان، مسیو ایکپیان نیز به همراه وی به تبعید محکوم شد و بعد از او کریم آقا بوذرجمهری که یکی از نزدیکان رضاشاه بود به دلیل مشارکت در کودتای رضاخانی شهردار تهران شد و خیابان بوذرجمهری (۱۵ خرداد فعلی) به نام وی نامگذاری شد و بین

سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ به مدت ۱۰ سال شهردار تهران بود. بعد از او سرهنگ فضل‌الله بهرامی اداره تهران را تا انتصاب تیمسار هوشمند برعهده گرفت و پس از چهار سال بار دیگر فضل‌الله بهرامی مسوول شهرداری شد.

تقی خواجه‌نوری (آذر تا دی ۱۳۱۷)، قاسم صور اسرافیل (۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹) و علی‌اصغر فروزان (شهریور ۱۳۱۹ تا مهر ۱۳۲۰) آخرین شهرداران رضا شاه بودند. تهران در این دوره از بابت کالبدی و خدماتی شاهد تحولات عظیمی بود که مهم‌ترین آن‌ها خیابان‌کشی و تغییر ساختار معماری تهران از کوچه‌های بن‌بست تو در تو به مسیرهای عریض قابل تردد سواره است. احداث خیابان‌های شاه‌رضا (انقلاب) و پهلوی (ولیعصر) به عنوان محورهای غرب به شرق جنوب به شمال در این دوره صورت گرفت.

در سال ۱۳۲۳ به فرمان شاه پسر، ابتهاج شهردار تهران شد و پس از او محمود نریمان به مدت دو ماه این شهر را اداره کرد و سپس نوبت مهدی مشایخی شد که مدت سه سال مدیریت را به عهده داشت و به جرم اختلاس به دادگاه فرا خوانده شد. محمد خلعتبری، حسام‌الدین دولت‌آبادی و محمد مهران به مدت سه سال اداره شهر را برعهده داشتند و سپس مهدی نامدار از تیرماه ۱۳۲۹ تا فروردین ۱۳۳۰ به مدت هشت ماه شهرداری تهران را اداره کرد و پس از وی ارسلان خلعتبری به مدت یک ماه و مجدداً محمد مهران برای دومین بار به مدت ۱۵ ماه و بعد نصرالله امینی ۱۱ ماه و تیمسار محمدعلی صفاری شهرداری تهران را برعهده گرفتند. صفاری نیز پس از برکناری مدتی را صرف برطرف کردن اتهامات خود کرد، پس از وی که آرزو می‌کرد کاش هیچ وقت مسوولیت شهرداری را نمی‌پذیرفت، نصرت‌الله منتصر سکان هدایت شهرداری را به دست گرفت و بعد از هفت ماه به اتهام اختلاس و بی‌لیاقتی در حفاظت از اموال دولتی به دادگاه فراخوانده شد.

محمود دولو از اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ تا فروردین ۱۳۳۷ شهردار بود و پس از او موسی مهام فرماندار سابق تبریز شهردار شد. او به شهردار میدان‌ها معروف است و روزنامه‌های آن زمان مهام را فردی پرکار معرفی کردند که از ساعت ۴ صبح تا نیمه شب گوشه و کنار تهران را شخصا بازدید می‌کرد. وی در روز ۱۲ آذر ۱۳۴۱ پس از چهار ساعت بازپرسی در شهرداری بازداشت شد و ذوالفقاری جانشی او شد. پس از یک سال ذوالفقاری نیز برکنار شد و فتح‌الله

فرود جایگزین وی می‌شود که او پس از پنج ماه محکوم به حبس می‌شود و مدیریت شهر را به محسن نصر واگذار می‌کند.

احمد نفیسی از خرداد ۱۳۴۱ رسماً شهردار تهران شد و فعالیت وی در شهرداری مثبت بود اما هنگامی که همگان منتظر ارتقای او به وزارت بودند طی دسیسه‌ای به اتهام خرید زمین در رباط کریم به دادگاه فرا خوانده شد. محمدرضا پهلوی در واکنش به این ماجرا گفته است: «مبارزه با فساد در این مملکت به طور قطع به عمل می‌آید و هر کس ولو گذشته درخشانی داشته باشد، اگر منحرف شد تحت تعقیب قرار خواهد گرفت.» علی‌اکبر توانا، ضیاءالدین شادمان، تقی سرلک، محمدعلی صفاری (برای دومین بار)، منوچهر پیروز و جواد شهرستانی به ترتیب شهرداران بعدی تهران بودند و سرانجام با نظر همسر شاه (فرح دیبا) غلامرضا نیک‌پی وزیر آبادانی و مسکن هویدا به عنوان شهردار انتخاب شد.

ریاست شهرداری در آخرین ماه‌های حکومت پهلوی برای دومین بار به جواد شهرستانی واگذار شد و او اولین مقام دولتی بود که در گیر و دار انقلاب استعفای خود را تقدیم رهبر انقلاب کرد تا عصر شهرداران پهلوی پایان پذیرد و اعدام شد. محمد توسلی به عنوان اولین شهردار انقلاب ریاست این نهاد را در سال ۱۳۵۷ برعهده گرفت و سپس مرحوم رضا زواره‌ای به مدت یک ماه سرپرست شهرداری شد. سیدکمال‌الدین نیک‌روش، غلامحسین دلجو، کاظم سیفیان، حسین بنکدار، محمدنبی حبیبی و سیدمرتضی طباطبایی پس از توسلی شهرداران تهران شدند تا اینکه با تصمیم عبدالله نوری و تاکید هاشمی رفسنجانی، غلامحسین کرباسچی در بهمن ۱۳۶۸ شهردار تهران شد که در اوایل فروردین ۱۳۷۷ به اتهام اختلاس محاکمه و در نهایت محکوم شد.

پس از او مرتضی الویری و محمدحسن ملک‌مدنی شهردار تهران شدند و بالاخره نوبت محمود احمدی‌نژاد شد که مقصد نهاد ریاست جمهوری در انتظار او بود. او اولین شهردار تهران است که به ریاست جمهوری رسید. پس از وی محمدباقر قالیباف، ریاست شهرداری را برعهده گرفت که تا به امروز ادامه دارد تا سرنوشت او چه باشد... در مجموع از ۴۸ شهردار تهران (بدون احتساب سرپرستان و شهرداریانی که دو یا سه بار به این سمت دست یافتند) ۱۳ نفر به زندان رفته، یک نفر اعدام شده، ۲۳ نفر برکنار شده و پنج نفر استعفا داده‌اند. از این میان فقط شهرداری برای پنج نفر سکوی پرش بود.



اشاره به این نکته لازم است که شاه طهماسب اول در ۹۴۴ قمری برای تهران برج و بارو و چهار دروازه ساخت و تصمیم گرفت پایتخت را از قزوین به تهران بیاورد که تابستان گرم تهران او را از این تصمیم منصرف کرد. سپس شاه عباس اول در شمال تهران چهارباغ و چنارستان ساخت که بعدها به مقر حکومتی تبدیل شد. شاه عباس دوم بر اعتبار تهران که از مقاومت دلیرانه در مقابل افغان‌ها به دست آورده بود با ساخت یک دژ نظامی و کریم‌خان زند با ساخت بخشی از باغ گلستان افزود، بالاخره آقامحمدخان با تاج‌گذاری در عید نوروز ۱۲۰۰ هجری [قمری] در «چنارستان شاه عباسی و خلوت‌خانه کریم‌خانی» تهران را به پایتختی ایران برگزید تا بتواند با اصفهان و شیراز «پایتخت‌های قبلی ایران» رقابت کند، تا نوبت به ناصرالدین شاه رسید.

منبع :

روزنامه روزگار

## تهران عصر پهلوی



در سال ۱۳۰۵ ه.ش، با روی کار آمدن خاندان پهلوی حکومت قاجار به پایان رسید ولی تهران کماکان پایتخت ماند. با روی کار آمدن رضا شاه تغییرات فراوانی در زمینه‌های اجتماعی سیاسی بوجود آمد. ساخت‌های اقتصادی و ارتباطی و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی در تهران شروع گردید. ایجاد راه‌آهن سراسری، تقویت ارگان‌های دولتی، پیدایش ارتش، بانک‌ها و وزارتخانه‌های جدید چهره تهران را به کلی دگرگون ساخته و به مهاجرت‌های داخلی دامن زده و موجب رشد و گسترش سریع تهران شد. شهر می‌بایست به سرعت تغییر می‌یافت تا با نیازهای جدید دولت مرکزی که در حال شکل گرفتن بود هماهنگ شود. شهر سنتی چون در میان حصار احاطه شده بود. مانعی در راه گردش سریع کالا و آمد و شد اشخاص بود. از این رو نخستین اقدام، احداث دو محور شمالی - جنوبی و شرقی - غربی بود. قوانین یلدیه و تعویض توسعه معابر و خیابان‌ها تصویب شد و با به اجرا درآمدن این قوانین، تهران این شهر کوچک پایان قرن نوزدهم، صحنه مداخله‌های شهری مداوم و همه جانبه شد.

خیابان‌های جدید (بوذرجمهری و خیام) احداث و معابر اصلی عریض‌تر شد. تخریب حصار تهران قدیم از ۱۳۱۱ ه.ش، آغاز شد و در سال‌های بعد خیابان‌های عریض کمربندی جانشین حصار شدند. در شمال شهر، خیابان شاهرضا (انقلاب)؛ در شرق خیابان شهباز (۱۷ شهریور)؛ در جنوب، خیابان شوش و در غرب، خیابان سی متری نظامی (کارگر) احداث شدند. تهران در این دوران دارای مساحتی حدود ۴۶ کیلومتر مربع و به عبارتی ۱۱ برابر دوره فتحعلی شاه و ۵/۲ برابر دوره ناصرالدین شاه بود.

براساس طرح جدید تهران که توسط «وزارت داخله» تهیه شد. عملکردهای شهری جدید در هسته کهن شهر جای گرفت. ساختمان‌ها و محله قدیمی ارک تقریباً به طور کامل تخریب شد و به جای آنها عمارات جدید دولتی، نظیر کاخ دادگستری \_ وزارت دارایی و ... ساخته شد. عمارت گلستان و شمس‌العماره تنها بناهایی بودند که تخریب نشدند و بر جای ماندند.

دو خیابان چلیپایی، معروف به خیابان‌های رضا خانی (خیابان خیام و خیابان بوذرجمهری) شکل نهایی خویش را یافتند و محله سنکج کاملاً ویران شد و بعدها پارک شهر در آن محدوده احداث گردید. خیابان خیام و خیابان بوذرجمهری شکل نهایی خویش را یافتند و محله سنکج کاملاً ویران شد و بعدها پارک شهر در آن محدوده احداث گردید.

دانشگاه، بیمارستان پانصد تختخوابی، ایستگاه راه‌آهن، کارخانه چیت‌سازی و ... دیگر مراکز جدیدی بودند که در شمال و جنوب شهر مستقر شدند. ساختمان‌های دولتی از سمت شمال و غرب میدان توپخانه گسترش یافتند و معماری کاملاً جدیدی، چه از نظر ترکیب و چه از نظر ابعاد، عرضه شد. از این گونه بود بناهای پستخانه، شهربانی کل کشور، وزارت امور خارجه و ...

در حقیقت طرح سال ۱۳۱۶، تهران سبب توسعه راستین شهر و نیز منطقه نشد و الگویی به دست نداد. در عهد سلطنت محمدرضا پهلوی، تهران به طور مسلم عمیق‌ترین دگرگونی‌های تاریخ کوتاه خود را از سرگذرانده است. شهر معمولی و پایتختی که حکومت مرکزی ضعیفی داشت و در پایان حکومت رضا شاه تحت اشغال بود. در سال ۱۳۵۷، یک شهر مهم بین‌المللی شده بود. خانواده سلطنتی خانه‌های زیبای قدیمی خود را در مرکز شهر ترک کردند و به طور دائم و در ویلاهای جدید شمال شهر سکنی گزیدند. این صعود محله‌های مرکزی و بسیار ثروتمند به شمال شهر موجب جدایی اجتماعی و سپس گسستگی سیاسی شد و به تجزیه پایتخت به دو بخش شمال و جنوب منجر شد. در شکل‌گیری تهران در عهد محمدرضا پهلوی سه دوره متمایز را می‌توان تشخیص داد. تقویت جدایی شمال و جنوب شهر، که در نقل مکان شاه به اقامتگاه‌های شمال شهر (کاخ نیاوران) تبلور می‌یابد.

تهیه طرح جامع که از طریق حاشیه‌ای کردن محله‌های قدیم و محدوده کردن توسعه شهر به یک محدوده ۲۵ ساله سعی شده شهر بر محوری شرقی- غربی سازماندهی شود.

اینده‌نگری در شمال تهران و احداث شهر بین‌المللی معتبر به نام شهستان پهلوی طی سه دهه و توسعه شهری در این چارچوب بسیار دوگانه که شمال و جنوب شهر را رو در روی هم قرار داد، تقابل‌های اجتماعی روز افزونی پدید آورد.

طی چهار سالی که دولت درگیر انقلاب سفید بود. تهران توسعه می‌یافت و طبق طرح شهرسازی در سال ۱۳۴۸، انتقال محور شهر و سازماندهی توسعه آن بر مبنای محور شرقی - غربی به سمت کرج در رأس امور و حمل و نقل به مناطق صنعتی را، که بیشترشان در مسیر آزاد راه کرج قرار دارند، مطرح کرد.

طبق طرح جامع شهرسازی، ۹ قطب شهری بر مبنای محوری که در امتداد رشته کوه‌های البرز قرار داشت، سازماندهی می‌شدند. این قطب‌های جدید شهری که بین کرج و تهرانپارس پخش بودند، می‌بایست از طریق شبکه گسترده آزاد راه‌ها و یک خط مترو به یکدیگر متصل شوند؛ محله قدیمی اطراف بازار می‌بایست نوسازی شود و پس از جا به جایی غالب مراکز فعالیت‌های تجاری و صنایع دستی، به صورت «مرکز قدیمی برای جهانگردان» در آید. برای آنکه وسایل حمل و نقل عمومی بازدهی داشته باشد. سرانجام تصمیم گرفته شد با ساختن ساختمان‌های جمعی مدرن به جای خانه‌های سنتی دو یا سه طبقه جمعیت مرکز شهر را بسیار متراکم کنند.

سرانجام آن که تهران می‌بایست از طریق جنگل کاری تپه‌های هزار دره در شرق پایتخت و شمال منطقه صنعتی تهران - کرج با فضای سبز محصور شود تا فضاهای کاری از مناطق مسکونی آنی واقع در دامنه البرز جدا شوند. با احداث مجتمع‌های مسکونی عظیم (لویزان، شهرک غرب)، بزرگراه‌های شهری، جنگل کاری و بستن گاراژهای مسافربری مرکز شهر در نزدیک بازار و خیابان امیرکبیر، این پروژه‌ها به اجرا در آمدند، اما شهر از تحول پیش‌بینی شده پیروی نکرد.

می‌دانیم که هر دوره بزرگ تاریخ ایران معاصر در شکل دهی به مرکز مدرن و جدیدی در پایتخت تبلور یافته است. سبزه میدان بین بازار و ارک عهد قاجار، توپخانه در زمان رضا شاه، میدان فردوسی و سپس خیابان تخت جمشید در زمان محمدرضا پهلوی و در پایان شهستان پهلوی در تپه‌های عباس‌آباد بین شمیران و مرز شمالی تهران. ثروت حاصل از صعود

ناگهانی قیمت نفت به احداث خانه‌های تازه و ظهور محلات جدید در مناطق مسکونی طبقات متوسط (گیشا، لویزان) و نیز فقیرنشین‌ترین محله‌های تهران سرعت بخشد.

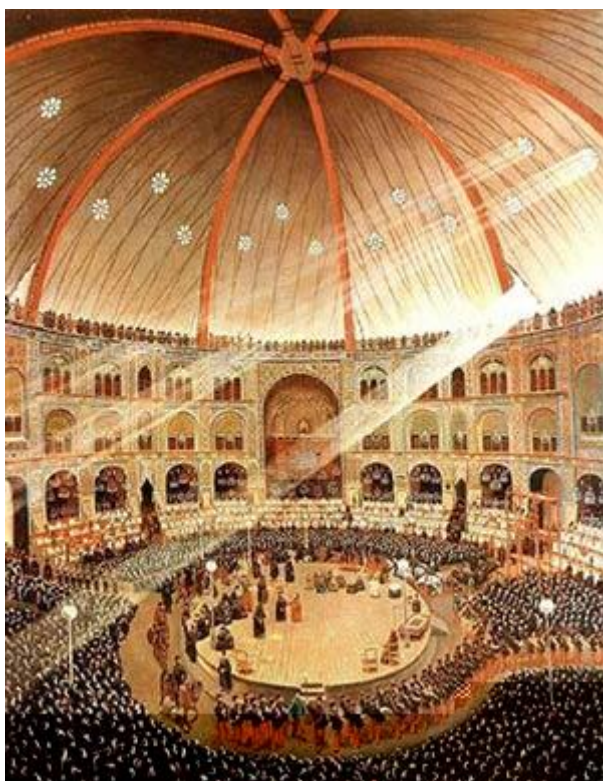
در طرح جامع ۱۳۴۸ ه.ش، ایجاد محله جدیدی برای امور اداری، سیاسی و بین‌المللی پیش‌بینی شده بود. این محله قرار بود در فضای بی‌نظیر و خالی ۵۵۴ هکتاری شمالی خیابان عباس‌آباد ایجاد شود، بین دو خیابان بزرگی که تهران را به شمیران می‌پیوندند. در این طرح احداث مجموعه بناهایی عظیم پیش‌بینی شده بود. هدف این طرح احداث یک مرکز جدید برای تهران نبود بلکه ایجاد مجموعه‌ای بود که می‌بایست پایتخت یا مظهر درخشان ایران شود.

سطح زیر بنا نمی‌بایست از ۱۹۹ هکتار بیشتر شود. این بناها می‌بایست در میان فضاهای سبز وسیع و راه‌های ارتباطی و در طول محور پر عظمت شمالی - جنوبی و میدان مرکزی وسیع شاه و ملت احداث شوند. این میدان از میدان شاه اصفهان و میدان سرخ مسکو وسیع‌تر بود و به برگزاری مراسم بزرگ ملی اختصاص داشت و بناهایی برای دستگاه‌های اداری کشوری نظیر وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها و بانک‌ها اختصاص یافته بود. همچنین فعالیت‌های فرهنگی نظیر موزه‌ها، کتابخانه‌ها و همچنین سطوحی به کارهای تجاری بین‌المللی گالری‌ها و نمایشگاه‌ها و مراکز پذیرایی و سفارتخانه‌ها اختصاص یافته بود. هرچند احداث مرکزی مدرن و سطح بالا برای توسعه آنی تهران ضرورتی مسلم بوده و هست. اما تأکید بی‌مورد و فقدان تدبیر و حتی جدی نبودن پروژه شهستان، آن را سست و بی‌اعتبار کرد؛ چرا که خود دولت ظاهراً توانایی مالی ایجاد زیر بنا و احداث بناهایی را نداشت که قلب شهر جدید را تشکیل می‌دادند.

منبع :

سایت کتاب اول

## تکیه دولت تهران



در سال ۱۲۴۸ شمسی بود که به دستور ناصرالدین شاه و مباشرت دوستعلی معیر الممالک عظیم ترین نمایش خانه تاریخ ایران یعنی تکیه دولت، در زاویه جنوب غربی کاخ گلستان با گنجایش حدود بیست هزار نفر و صرف هزینه ای معادل یکصد و پنجاه هزار تومان ساخته شد .

سال ۱۲۸۰: ناصرالدین شاه قاجار دستور ساخت یکی از مهم ترین و بزرگ ترین بناهای دورانش را صادر کرد. اولین تماشاخانه تاریخ ایران با گنجایش ۲۰ هزار نفر و هزینه ۱۲۰ یا ۱۵۰ هزار تومان ساخته شد. تکیه دولت به دستور شاه قاجار و جمع بزرگی از مهندسان قابل و معماران ماهر که برای ساختن این بنا دور هم گرد آمده بودند، تنها پنج سال بعد جان گرفت.

عظمت ساختمان در سه طبقه دایره شکل و بزرگی بنا به شکلی بود که هیچ کمکی را برای بهتر ساخته شدن از خود دریغ ندید. طبقه اول تکیه دولت مخصوص وزیران و حکام بود. اتاق مخصوص شاه یکی از غرفه های بالایی بود که جلوی آن را پرده ای مشکی گرفته بود و حتی شب ها هم چراغی در آن روشن نمی کردند تا شاه بتواند آزادانه صحنه تزییه را تماشا کند.

ناصرالدین شاه مایل بود این بنا مثل تماشاخانه‌ها و آمفی‌تئاترهای اروپای یان مانند آلبرت هال لندن ساخته شود تا نمایش‌های بزرگ در آن روی صحنه بروند. شروع ساخت تکیه دولت با کمک مهندسان انگلیسی صورت گرفت اما دیری نگذشت که به علت مخالفت، ناصرالدین شاه ناگزیر شد آن را به تعزیه‌خوانی اختصاص دهد. در مرکز تکیه، سکوی مدوری بود که از زمین حدود یک متر ارتفاع داشت و دو پله در آن به کار رفته بود. این سکو با فرش‌هایی پوشیده و با اشیای مجللی تزئین شده بود و مخصوص به بازیگرها بود ولی بی‌دکور نمایش!

سال ۱۳۲۷: ۵۰ سال بعد از ساخته شدن تکیه دولت است. سلسله قاجار آخرین نفس‌های خود را می‌کشد. بنایی با عمر نیم قرن هنوز پا برجاست اما بی‌توجه نسبت به آن با توجه به وقایع سیاسی دوران ساختمان را به متروکه‌ای تبدیل کرده است. سرانجام تکیه دولت در اختیار بانک ملی قرار می‌گیرد و شعبه بازار این بانک در آن بنا می‌شود.

سال ۱۳۸۸: حالا سال‌ها گذشته از اولین تماشاخانه تاریخ ایران. به تاریخ ما این بنا بدون هیچ دلیل موجهی ویران شد.

منبع :

<http://tavakkol23.mihanblog.com>

## پرسه در تهران قدیم



چنار بوده است و باغ، جویبارهای روان؛ آب و هوایی خوش و مسیری بر سر راه ری. از ری پیش از این نوشتیم که چگونه گندمش بر قدرت طلبان بی وفایی کرده است؛ اما در هر صورت ری بوده است و عبدالعظیم حسنی و تاریخ نهفته در آن؛ ری بوده است و علمای آن که رازی برایش بسنده می کند.

اما تقریباً تا ۳ قرن پیش، آن زمان که هنوز تهران نه برجی داشت و نه بارویی؛ به قصبه‌ای خوش آب و هوا اشتها داشت که جویبارهایش در بهاران جان را خنک می کرد و چنارهایش سایه‌ساری امن بر دامنه جنوبی البرز منحصر به فرد بود؛ هر چند تابستان‌هایش گرم بوده است، اما نسیم بامدادی و شبانگاهی توچال خنکایی بوده است برای آرام جان. این روزها دیگر تهران است با بیش از ۱۰ میلیون جمعیت و ساختمان‌های سر به فلک کشیده؛ چنارهای تاریخی خیابان ولیعصرش را نیز نه کسی دل دارد که سر ببرد و نه زندگی مدرن شهری و خیابان‌های تنگ امن می دهد که نگه دارندش، خودش مساله‌ای شده است که برایش نشست و همایش تشکیل می دهند.

بگذریم از اینها تهران، با همه این نازیبایی‌ها که این گونه بر چهره‌اش خط انداخته است، هنوز نگین البرز است، هنوز هم وقتی که باران امن می دهد و چهره شهر را می شوید، سینه‌ریز کوه‌هایش نقشی از استواری و صلابت بر ذهن شهر ترسیم می کند. تا کنون زیاد از سفر کردن به سایر شهرها نوشته‌ایم که البته هر یک زیبایی خاص خود را دارند و نگینی هستند بر انگشتر زرین ایران زمین ۴ فصل؛ اما خود تهران نیز برخلاف آنچه که ما در ذهن مان داریم، گنجینه‌ای از تاریخ و هنر در دلش نهان دارد؛ چرا که حداقل بیش از ۲ قرن است که این قصبه گمنام از گمنامی به در آمده است و تبدیل به قطب قدرت، اقتصاد و... شده است.



بنابراین خوب است که یک روز نیز برویم تهران گردی و چه اشکالی دارد که اگر مهمانی داشتیم بدانیم که از تهران برایش چه بگوییم و کجا ببریمش؛ پس کوله‌بار می‌بندیم به سمت تهران قدیم!

کاخ گلستان، بازار و مسجد امام

شاید نسل امروز ندانند در میان دود و دم سبزه‌میدان و میدان ارک، کاخی است که بیشترین تحولات دو سده ایران در آن رقم خورده است و این کاخ جایی نیست جز کاخ گلستان که امروز تبدیل به موزه شده است و بازدید از آن برای همگان آزاد است.

کاخ گلستان، میراث‌دار ۴ نسل پادشاهی بوده است. برای پادشاهان صفوی، تهران قصبه‌ای خوش آب و هوا بوده است برای عبور به سمت ری و زیارت حرم عبدالعظیم حسنی؛ شاه طهماسب نخستین فردی بوده که دستور داده است بارویی به طول یک فرسخ در محل ارک کنونی کشیده شود که بعدها دیوار بلندی گرد آن بنا شکل می‌گیرد و عمارات مقرر سلطنتی در داخل آن ساخته می‌شود که آن را ارگ می‌نامند. در اواخر عهد صفوی تهران گاهی به عنوان مقر دربار پادشاهان صفوی مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

هنگامی که دست تاریخ پایان روزگار صفویان را رقم می‌زند نوبت به زندیان می‌رسد و آرام‌آرام کاخ گلستان تبدیل به کاخ می‌شود و جایی برای تردد پادشاهان زندیه که خلوت کریمخانی حاصل همین دوران است؛ هر چند که بعدها همین کاخ گلستان مکانی می‌شود برای انتقام‌گیری قاجارها از زندیان. کاخ گلستان در روزگار قاجارها تبدیل به مقر حکومتی می‌شود؛ محل اسکان شاه و خاندان شاهی و بخش مهمی از داستان‌هایی که از قاجار شنیده‌ایم در این کاخ رقم خورده است و شاید بتوان این‌گونه تعبیر کرد که جز زمان‌های تابستان و بیلاق‌های ونک، تجریش، زرگنده، قلهک و... بقیه مدت اسکان شاه در کاخ گلستان بوده و آغاز سلطنت تمام پادشاهان قاجار نیز در این کاخ بوده و البته مراسم تاجگذاری پادشاهان پهلوی نیز در کاخ گلستان انجام شده است. این نکته را نیز نباید از ذهن دور داشت که اتفاقی مانند مراسم افتتاحیه مجلس اول نیز در همین کاخ گلستان انجام شده است. کاخ گلستان هنوز دیدنی‌ها دارد که در ادامه به برخی از نکات آن اشاره می‌شود.

شمس‌العماره به گوش بسیاری از ما ایرانیان آشناست؛ بلندترین ساختمان زمان خود که مشرف به تهران بوده است که درباریان از فراز آن تهران را رصد می‌کرده‌اند. شمس‌العماره یکی از بناهای تاریخی دوره قاجار است که در این دوره درون کاخ گلستان ساخته شده است و از شاخص‌ترین بناهای این کاخ است. این ساختمان در سال ۱۲۸۲ به دستور ناصرالدین شاه آغاز شده است و در ۲ سال به مباشرت دوستعلی خان نظام‌الدوله به پایان رسیده است. دلیل شاخص بودن این ساختمان ارتفاع آن و تزئینات و طراحی این بناست. سبک این بنا ترکیبی از معماری سنتی ایرانی و معماری غربی است.

شما نیز اگر یک روز دل‌تان برای تهران قدیم و تاریخ آن تنگ شد، حتما سری به کاخ گلستان بزنید و مطمئن باشید که آن قدر نکته‌ها در آن آرمیده است که می‌تواند خاطره‌ای خوش از رنگ تاریخ و آداب و سنن تهران قدیم برایتان ترسیم کند؛ علاوه بر شمس‌العماره، تالار سلام، تالار آینه و نقاشی‌های کمال‌الملک و کاخ ایض یا موزه مردم‌شناسی و عمارت بادگیر و... همه از دیدنی‌های نهفته در کاخ گلستان است.

بازار تهران؛ گذر لوطی صالح و... نماد قدمت تهران

حال بگذارید چند قدم بیرون از کاخ بگذاریم. بازار؛ که در جامعه سنتی نماد تکاپو و تجارت بوده است، تعامل مردمان با یکدیگر، نماد کسب و کار و رزق حلال. شاید برای شما نیز جالب باشد که بدانید بنای اولیه بازار تهران به دوران شاه طهماسب صفوی برمی‌گردد؛ بنابراین سابقه تاریخی آن بسیار قدیمی است. بازار تهران هم‌اکنون به ثبت ملی رسیده است، یعنی این‌که برای اساس حفظ و نگهداری از آن الزامی است و ساخت و ساز در آن ممنوع است؛ قانونی که مسوولان باید توجه بیشتری به آن مبذول کنند.

نخستین تقسیم‌بندی بازار تهران به این شرح بوده است: بازار لباف‌ها، کرجی‌دوزها، سراج‌ها و نعل‌چی‌ها؛ یعنی پاسخی به نیازهای زمان خودشان بوده است.

نکته: اگر یک روز دل‌تان برای تهران قدیم تنگ شد، حتما سری به کاخ گلستان بزنید و مطمئن باشید که آن قدر نکته‌ها در آن آرمیده است که می‌تواند خاطره‌ای خوش برایتان ترسیم کند

بگذارید به دور از زرق و برق امروزی جنس‌های چینی بازار تهران امروز؛ چشم‌هایمان را ببندیم و به زمان‌های کمی دورتر برویم؛ مثلاً زمان آغامحمدخان قاجار خوب است؛ برویم گذر لوطی صالح که هنوز در بازار تهران معروف است. در تاریخ این‌گونه ثبت است که آغامحمدخان قاجار که تجربه کاخ زندیه و تلخک‌های آن را دیده بوده است، از فردی به نام لوطی صالح که از افراد بنام تهران نیز بوده است، می‌خواهد که به عنوان تلخک دربار برای او شیرین‌زبانی کند؛ سخن کوتاه این که لوطی صالح بیچاره سرانجام به سبب یک شوخی که به مذاق شاه خوش نیامده بوده است، شاه دستور می‌دهد که بینی‌اش را ببرند و آن‌گاه اجازه می‌دهد که او برود. محله لوطی صالح در تهران قدیم، از محلات سرشناس و اعیان‌نشین شهر بوده است. این محله که هم‌اکنون تقریباً مخروبه‌ای بیش از آن باقی نمانده است بسیاری از حوادث تاریخی مانند قتل گریبایدوف، سفیر روسیه در این محله رخ داده است و بسیاری از سفیران کشورهای خارجی در این محله سکونت داشته‌اند. لوطی صالح را بسیاری به عنوان جوانمرد و لوطی می‌شناخته‌اند و به همین سبب گذری در بازار به نام او نامگذاری شده است. زیرگذر معروف به او پایین‌تر از چهارسوق بازار بزرگ و بازار مسگرها واقع شده است.

اما وقتی که از بازار تهران سخن می‌گوییم، مسجد امام خمینی نیز در جایگاه خود در کنار بازار حائز اهمیت است. این مسجد که به نام قدیمش مسجد سلطانی معروف بوده است از بناهای دوران فتحعلیشاه قاجار به شمار می‌رود و در انتهای خیابان ناصر خسرو واقع شده است که خود از دیدنی‌های پایتخت محسوب می‌شود.

اما بازار تهران و حاشیه‌اش باز هم دیدنی دارد؛ امامزاده‌های زید از جمله امامزاده‌هایی است که هم به جهت تاریخی و هم به جهت مذهبی حائز اهمیت است. این بقعه در محله بازار در انتهای جنوبی بازار بزازان یا بازار امیر میان چهارسوق کوچک و انتهای بازار ارسی‌دوزها واقع شده است. از نظر قدمت تاریخی پس از بقعه سید اسماعیل (ع) و امامزاده یحیی (ع) در ردیف سوم قرار دارد. برخی از آثار تاریخ این امامزاده از جمله صندوق منبت عتیقه آن به عهد صفوی برمی‌گردد ولی ساختمان آن به دوران قاجاریه برمی‌گردد که به سفارش کامران میرزا نایب‌السلطنه ساخته شده است.

اگر اهل تاریخ هستید هم خوب است بدانید که لطفعلی خان زند آخرین پادشاه قاجاریه در این امامزاده دفن است. او که رقیب سرسخت آغامحمدخان قاجار بوده است، پس از شکست خاندان زندیه از قاجاریه به دستور آغامحمدخان قاجار که کینه‌ای دیرین از زندیه داشته است به قتل می‌رسد و در نهایت جوان ۲۲ ساله را که تاج قدرت امان زندگی را از او می‌ستاند در امامزاده زید به خاک می‌سپرند.

#### مسجد و مدرسه سپهسالار و دارالفنون

حال که به تهران قدیم رفتیم، بگذارید کمی نیز به مهد علم و دانش برویم؛ مدرسه و دانشگاه دارالفنون، واقع در ناصرخسرو، نخستین مدرسه تحصیلات عالی در ایران بوده است که به دستور امیرکبیر ساخته شده است. بسیاری دارالفنون را همتراز دانشگاه دانسته‌اند و دانش‌آموختگان این دانشگاه در تحول دانش، مدیریت و فرهنگ ایران بسیار تاثیرگذار بوده‌اند. مدرسه دارالفنون به عنوان اثر ملی به ثبت رسیده است و هم‌اکنون به عنوان زیرمجموعه پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش درآمده است.

زمان ساخت دارالفنون به قبل از مسجد و مدرسه سپهسالار برمی‌گردد؛ اما مهم‌ترین وجه تمایز این دو از یکدیگر این است که دارالفنون بیشتر در ارتباط با علوم مدرن فعال بوده است و مسجد و مدرسه سپهسالار همان‌گونه که از مجاور بودن مسجد و مدرسه آن مشخص است بیشتر حالت بومی داشته است.

هم‌اکنون کتابخانه مدرسه سپهسالار بیش از ۴۲۰۰ کتاب خطی به خط مولفان در خود جمع آورده است و نزدیک به ۱۰ هزار نسخه نیز کتاب چاپ سنگینی در گنجینه این کتابخانه وجود دارد.

بنیانگذار مسجد و مدرسه سپهسالار حاج میرزا حسن خان سپهسالار قزوین صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار و برادرش مشیرالدوله بوده است و بسیاری ساختار مسجد سپهسالار را شبیه به مساجد ترکیه دانسته‌اند.

آیا باز هم می‌خواهید از دیدنی‌های تهران بنویسیم؛ دیدنی‌هایی که بسیاری از ما چشمان خود را روی آنها بسته‌ایم و حتی فکر نمی‌کنیم که می‌توانیم یک روز تعطیل یا در یک روز تابستانی به آن سفر کنیم؛ برای سفر کردن لزومی ندارد که حتماً تا دوردست‌های جغرافیایی

برویم، چرا که دوردست‌های تاریخی نیز جای مناسبی برای سفر کردن است و چه بهتر که دوردست‌های تاریخی به جهت جغرافیایی به ما نزدیک باشند. اگر میهمانی داشتید که می‌خواستید تهران را به او معرفی کنید، نگران نباشید که تهران کم از دیدنی ندارد. اگر زمان امان دهد و قلم یاری کند، باز هم از تهران خواهیم نگاشت؛ اما همین جا خوبست علاوه بر آنچه برشمردیم از برخی از این دیدنی‌ها فقط نام ببریم:

- ساختمان مجلس شورای ملی

- خانه قدیمی فخرالدوله

- مجموعه کاخ سعدآباد

- قبرستان ظهیرالدوله

- سردر باغ ملی

و... تا سفری دیگر خدانگهدار!

منبع :

روزنامه جام جم ۱۳۸۹/۱۱/۱۴

## بازار در تهران قدیم



واژه‌ی «بازار» که اصل آن در پهلوی (واچار) است و هنوز هم در گیلان و نطنز به صورت واچار به کار می‌رود، اصلاً فارسی است و کلمه‌ی بازارگان (بازرگان) هم از آن به دست می‌آید. این واژه به دلیل تجارت ایرانیان با پرتغالی‌ها وارد زبان پرتغالی شده و از آنجا به فرانسه و انگلیس راه یافته، چنانکه آنان هم مرکز خرید و فروش خود را بازار می‌گویند.

امروزه هرگاه بازار تهران را به یاد می‌آوریم، بی‌درنگ راهروی سر پوشیده‌ای در نظمان مجسم می‌شود با دو ردیف دکان که روبروی هم زیر آن سقف مشترک قرار دارند. اما این تجسم با هویت اصلی بازار در تهران قدیم بسیار متفاوت است، چرا که در آن زمان چون ارتباط مردم با هم بسیار محدود و سنتی بود، بازار نه فقط یک مرکز داد و ستد، بلکه یکی از مراکز عمده‌ی رابطه‌های اجتماعی و سیاسی میان مردم - از هر طبقه و دسته‌ای - به شمار می‌رفت و جایگاه وسیعی در قلب تهران قدیم، نزدیک به کاخ‌های سلطنتی (ارگ) و دیگر مراکز حکومتی داشت و همچنین نزدیک به مسجد جامع بود. زیرا که هر یک از این دو مکان عمومی (بازار و مسجد) باعث تقویت یکدیگر می‌شدند. البته امروز هم بازار تهران تا حدودی موقعیت خود را حفظ کرده است.

فکر ساختن بازار ابتدا در ذهن آقا محمد خان قاجار افتاد و در زمان فتحعلیشاه قاجار، در مرکز تهران قدیم، میان دو محله‌ی «سنگلج» در غرب و «عود لاجان» در شرق، شکل گرفت و در دوره‌ی ناصرالدین شاه به رونق رسید.

بنای بازار که هنوز هم معماری ویژه ی خود را با راهروهای پیچ در پیچ، طاق‌های ضربی و هواکش‌های سنتی حفظ کرده است، در آغاز کار زیاد هم پیچیده نبود اما به مرور زمان گسترش یافت چنانکه در آن سراها و چارسوق‌های تو در تو و پیچیده و مرتبط بوجود آمد. مکان‌های عمومی چون قهوه خانه و زور خانه و حمام و حسینیه و سقاخانه ساخته شد. راسته‌ها ایجاد گردید و هر راسته ای که خود در حکم بازار کوچکتري بود، به صنف خاصی تعلق گرفت و بطور جداگانه صاحب تکیه و مسجد و حمام و غیره و برنامه‌های خاص خود شد و در برگزاری جشن‌ها و سوگواری‌های مذهبی، برای جلب بیشتر مردم با راسته‌های دیگر به رقابت پرداخت. بنابراین بازار بزرگ که از اجتماع این راسته‌ها فراهم آمده بود، در مسیر جنب و جوش بیشتری قرار گرفت و مردم بیشتری را به سوی خود کشید.

از طرف دیگر چون معماری بازار بگونه ای بود که زمستان‌ها گرما و تابستان‌ها خنکا را حفظ می‌کرد، کم کم به صورت پایگاه مطبوعی برای مردم در آمد و مرکز ملاقات آنان گردید. مردم در بازار یکدیگر را می‌دیدند، از حال و وضع هم با خبر می‌شدند، اخبار اجتماعی و سیاسی را به گوش هم می‌رساندند و گاهی از صبح تا غروب یعنی تا زمان بسته شدن دکان‌ها در بازار وقت می‌گذرانند و بدینگونه بود که بازار چونان شهری پر شور در دل شهر تهران قرار گرفت و قلب تپنده ی آن شد.

اما امروزه بر اساس نیازهای اجتماعی، بسیاری از آن راسته‌ها از میان رفته است مثلاً اکنون دیگر از بازار مسگرها، بازار مرغی‌ها و بازار توتون فروش‌ها اثری نیست و بعضی از آنها هم چون بازار زرگرها و بازار حلبی سازها کوچکتر شده. و حتا از بازار خندق هم که در گذشته، معروف‌ترین‌شان بود، رد پای وجود ندارد. ( به بازار خندق؛ بازار شتر گلو و یا بازار مفت برها هم می‌گفتند.)

جهانگردان خارجی که به ایران آمده‌اند از قبیل «کنت دو گو بینو» و «اورسل متولد ۱۸۵۸ میلادی» جهانگرد بلژیکی که در زمان ناصر الدین شاه به ایران آمده و در مورد بازار بزرگ تهران، گفته‌هایی شنیدنی دارند. مثلاً «اورسل» در مورد موقعیت بازار می‌نویسد:

« از سبزه میدان به وسیله ی سه مدخل می‌توان وارد بازار شد. بازار تهران خود به تنهایی به منزله ی یک شهر است که روزانه در حدود بیست تا بیست و پنج هزار نفر را در خود جای می‌دهد و کوچه‌ها، مهمان خانه‌ها و مساجد مرتبی دارد. راهروها ی وسیع پیچ در پیچ سر

پوشیده اش زیر گنبد‌های روزنه داری قرار گرفته است و این روزنه‌ها طوری ساخته شده که نور و هوا به داخل بازار نفوذ می‌کند.

بازار گذشته از این که بزرگترین مرکز کسب و تجارت تهران است، برای بیکاره‌ها نیز گردشگاه مناسبی به حساب می‌آید و میعادگاه انواع و اقسام مردمی است که در آنجا یکدیگر را می‌بینند تا امور را ارزیابی کنند، اخبار روزانه را بشنوند و شایعات و دروغ‌هایی را که بلافاصله دهان به دهان می‌گردد و یک کلاغ چهل کلاغ می‌شود، پخش کنند.

بازار تهران دارای کاروان‌سراها ی متعددی است که از نظر ساختمان همه شکل هم هستند: یک حیاط چهار گوشه که در میان آن یک حوض نسبتاً وسیع و گردی وجود دارد که آب از آن جاری است. دورتادور حوض را درختان انبوه گرفته و دور تا دور حیاط هم ساختمان‌هایی دوطبقه یا یک طبقه و در اطراف این حیاط هم بسته‌های کالا است که بر روی هم انباشته شده است.

در میان این کاروانسراها، کاروان سرای «حاجب الدوله» که در زمان ناصر الدین شاه بنا شده، از همه دیدنی تر است. جایی وسیع، پر از گونه گونه چلچراغ‌ها و انواع کالاهای بلور، و گردشگاه و محل تجمع صاحبان ذوق که حتا از میان اعیان و اشراف نیز کسانی بدشان نمی‌آمد که گاهی سری به آنجا بزنند.

در بازار مساجدی نیز وجود دارد و در تقاطع دالان‌های آن چار سوق‌های سر پوشیده ای که گنبد و دیواره‌های آن با کاشی‌های زیبا به طرزی چشمگیر تزیین شده است. چار سوق تیمچه یکی از آنها ست که حجره‌های اطرافش اختصاص به کتاب فروش‌ها دارد و لاجرم محل مراجعه و اجتماع روحانیون و میرزاها و روشنفکران است.

کسبه روی قالی‌هایی که در حجره‌های خود گسترده اند، دو زانو یا چهار زانو بر مخته ای می‌نشینند و کالاهای خود را با سلیقه ی چشمگیری- که ما مغرب زمینان از آنان تقلید کرده ایم و آن را به کمال رسانده ایم - می‌چینند و مردم را به خرید دعوت می‌کنند.

در جایی دیگر اورسل می‌نویسد: در بازار مسجدهایی نیز وجود دارد، به نظرم در حدود چهار باب. ولی در این مورد اطلاعات من نمی‌تواند دقیق و درست باشد زیرا روزی وسوسه شدم یکی از آنها را از نزدیک ببینم، بلافاصله از هر طرف فریاد «اجنبی، اجنبی!» بلند شد. در همان



لحظه باربری گریبانم را سخت گرفت و مرا پیش مرد معممی برد. این معمم با تمام زوری که در بازو داشت، مرا به سوی کوچه پرت کرد. خوشبختانه افسری از آنجا می‌گذشت که توانستم کمرش را بگیرم و تعادل خود را حفظ کنم. این سرمشق خوبی بود که تا دیگر به فکر بازدید مسجدی نیافتم.

گاهی بعضی از اشخاص با دیدن یک خارجی خود را کنار می‌کشند تا لباس شان به علت تماس با لباس او آلوده نشود، یا بعضی از بازاریان جواب این نجس‌ها را نمی‌دادند و حتا حاضر نمی‌شدند، سکه یا نشانی را که روی آن آیه ای از قرآن و یا فقط کلمه ی الله نوشته شده بود، به آنان بفروشند. «سفرنامه ی اورسل» «کنت دوگوبینو» در سفرنامه ی خود درباره ی بازار تهران می‌نویسد:

«مردم گوناگونی در این بازارها در رفت و آمدند: لوطی‌ها که کلاه را کج گذاشته، تکمه ی پیراهن را گشوده و خودنمایانه دست بر قبضه ی قمه ی خود نهاده اند. فروشندگان میوه و کره و پنیر و آجیل که متاع خود را بر دراز گوش‌های سفید بار کرده و تبلیغ کالای خود را به الحان گوناگون می‌خوانند، نایبانیان و گدایان اشعار شاعران سلف را در مایه‌ها و آهنگ‌های متنوع می‌سرایند و نقالان که هر یک در گوشه ای معرکه گرفته، باد به گلو انداخته و از پهلوانی‌ها افسانه می‌گویند. گاه میرزایی که قلمدان از پر شالش دیده می‌شود، شتابان برای خود راهی باز می‌کند. آن سو ترک درویشی که تخته پوستی به پشت انداخته و تبرزینی بردوش نهاده، با خراطی که سخت مشغول تراشیدن تنه ی قلیانی است، سرگرم گفتگوست و شاهزاده ای افغانی، که خود سوار است و نوکرانش پیاده او را در میان گرفته اند، با جلال و جبروت تمام می‌گذرد. بخش عمده ای هم زنان خانه دارند که بخصوص در بازار کفشان و بزازان بیشتر از جاهای دیگر اجتماع می‌کنند.

ناگهان قطار شتری که از اعماق دوردست کویرهای بی پایان رسیده با قافله ای از استران که کالای مازندران را به پایتخت آورده است، درهم گره می‌خورند و در میان‌های و هوی و فریاد ساربانان خسته و کاروانسالاران بی حوصله و آواز آشفته ی زنگ و زنگوله ی شتر و قاطر پیشاهنگ که در شلوغی بازار و عدم حرکت آزادانه ، نظم تفکرانگیز آهنگ خود را از دست داده است راه آمد و شد مسدود می‌شود ... من نمی‌دانم این قطار شتر و قاطر چگونه در این معبر تنگ توفیق می‌یابند که از کنار یکدیگر بگذرند. اما از آنجا که در این کشور باستانی هیچ

کاری نیست که عملاً امکان ناپذیر باشد، نه تنها قطارها راه خود را ادامه می‌دهند بلکه مردم هم به راحتی از میان دست و پای شتر و قاطر برای عبور خود راهی می‌یابند.

در این میان سیاسیون (= سیاسی‌ها) شهر و کسانی که خود را در هر مورد آگاه و صاحب اطلاع می‌دانند، در حجره‌هایی که پاتوق آنهاست در باب مسائل دولتی و پیچیدگی امور کشوری سخن می‌گویند و تصمیمات تازه‌ی شاه و صدر اعظم را بررسی می‌کنند و از وقایع حرمسرای شاه که بیش از همه چیز شنونده دارد، گفتگو می‌نمایند.

مردم پول می‌دهند و پول می‌گیرند. قرض می‌کنند و اثاث خانه‌ی خود را به گرو می‌گذارند. علاوه بر اینها قلیانچی‌های دوره گرد بی وقفه قلیان‌ها را در بازار می‌گردانند و قهوه چیان استکان‌های شستی کوچک را که چون برج و بارویی عظیم بر یک دست بر هم چیده اند، به کاسبان و مشتریان عرضه می‌کنند و شاگردان چلو پزی‌ها که در برابر چلو پز خانه‌ها ایستاده اند، عابران را به صرف ناهار می‌خوانند.

گاهی هم یکی از جارچیان حکومتی در گوشه‌ای می‌ایستد و آخرین احکام حکومت را به صوت بلند برای آگاهی عامه اعلام می‌کند، زیرا مردم به ندرت می‌توانند بنویسند یا بخوانند.» - (کنت دوگوینو / سه سال در آسیا ۱۸۵۵-۱۸۵۸ / ص ۶۲ تا ۶۴)

اورسل در سفرنامه‌ی خود در مورد اتفاق‌هایی که در بازار رخ می‌دهد اینگونه می‌نویسد:

«گاهی یک خبر عجیب که از کاخ سلطنتی سرچشمه می‌گیرد از ابتدا تا انتهای بازار دهان به دهان می‌گردد: اعلیحضرت به بازار می‌آیند! آنگاه شاهنشاه در حالی که درباریان و ملتزمین زیادی دور و برش را گرفته اند به چپ و راست گشتی می‌زند و رای مبارکش به سوی مغازه‌ای متمایل می‌شود و از صاحب مغازه می‌خواهد که با شاه شریک شود. صاحب مغازه با کمال اشتیاق می‌پذیرد. بعد اعلیحضرت دستور حراج می‌دهد. درباریان و اشخاص ثروتمندی که همراه شاه هستند برای اینکه نظر مبارک شاهانه را بیشتر به سوی خود جلب کنند با شور عجیبی در بالا بردن قیمت‌ها با هم رقابت می‌کنند و آن زمان است که یک کالای تجملی که سه یا چهار فرانک بیشتر قیمت ندارد، به مبلغ هزار یا دو هزار فرانک به فروش می‌رسد و خریدار هم حتماً باید پول نقد بپردازد. وقتی تمام اجناس مغازه به فروش رسید، شاه با شریک یكروزه‌ی خود تسویه حساب می‌کند، به این صورت که سه چهارم مبلغ عایدی را به

جیب مبارک می‌گذارد و یک چهارم را به صاحب مغازه می‌دهد و آن وقت خوشحال و تر دماغ به کاخ مراجعه می‌کند.

از غروب آفتاب به بعد درهای حجره‌ها را تخته کرده و بر آنها قفل‌های سنگین می‌زنند و تنها چند شمع روشن می‌کنند که در سایه روشن آنها به زحمت می‌شود تک و توک مردم را دید که با رداهای بلند و تیره، آرام آرام در دالان‌ها و چارسوق‌ها می‌لغزند. دست آخر گزومه‌ها سراسر بازار را که دیگر جنبنده ای در آن نیست تحت نظارت می‌گیرند.

از تجار بعضی یگراست به خانه‌های خود می‌روند و بعض دیگر بر نیمکت‌هایی که کنار خیابان نقاره خانه گذاشته شده، می‌نشینند و شاگرد قهوه چی با سرعتی عجیب، با سینی‌های پر چای دور مشتری‌ها می‌چرخد و با مهارت قابل تحسینی جلوی هر شخص تازه وارد استکانی چای می‌گذارد. قلیان‌ها دست به دست می‌گردد و در طرفی نوازنده‌ها اشعار حافظ یا فردوسی را می‌خوانند و درویش‌ها سرگذشت خود و ماجراهایی را که در سفرهای دور و دراز بر سرشان آمده با بیانی گرم تعریف می‌کنند و بازاری‌ها همچنان که در ذهن خود به حساب سود و زیان خویش می‌رسند، به این آوازاها و داستان‌ها جسته و گریخته گوش می‌دهند و چای می‌نوشند و قلیان می‌کشند.»

سفر نامه ی اورسل / ص ۱۴۰ و ۱۴۱

اکنون جا دارد به دو راسته ی مهم که هر یک نام بازار را به خود گرفته است، سری بزنیم :

بازار بزآزاها :

بازار بزآزاها هم یکی دیگر از راسته‌های مهم در تهران قدیم بود که ادامه ی آن به بازار امیر می‌رسید و علت اینکه در بعضی مراجع این سه بازار را یکی می‌دانند، همین است. بازار بزآزاها که قسمت اعظم آن هنوز هم باقی است، در گذشته از انتهای خیابان ناصر خسرو فعلی شروع می‌شد و تا میدان محمدیه (= اعدام) امتداد می‌یافت. طول آن را تا پنج کیلومتر نوشته اند. در بازار بزآزاها انواع و اقسام پارچه‌های نخی و پشمی و ابریشمی، از قبیل پارچه‌های چیت (پارچه ی پنبه ای و نقش دار، مزین به نقش گل‌های کوچک و بزرگ)، چلووار (پارچه ی پنبه ای سفید و آهار دار و بسیار پر مصرفی که از آن پیراهن و زیرجامه و ملحفه و روبالشی تهیه می‌کردند)، کرباس (= کرباس، پارچه ی پنبه ای سفید و درشت بافت که غالباً زنان و مردان

روستایی از آن جامه می‌ساختند و برای کفن نیز به کار می‌رفت)، متقال (پارچه ی پنبه ای سفید شبیه به کرباس اما از آن لطیف تر)، کتان (پارچه ای که از الیاف ساقه ی کتان ساخته می‌شود. کتان گیاه علفی یکساله ای است دارای برگ‌های سبز مات و ساقه ی متشکل از الیاف نرم و بلند. از این الیاف نخ کتانی هم به دست می‌آورند)، مخمل (پارچه ای نخی یا ابریشمی که یک روی آن صاف و روی دیگر دارای پرزهای لطیف و نزدیک به هم و به یک سو خوابیده است.)، حریر (پارچه ی ابریشمی نازک)، ململ، (نوعی پارچه ی نخی لطیف و نازک و سفید)، ماهوت (پارچه ای ضخیم تمام پشم، نرم، کمی براق، با سطح پرز دار)، کریشه (پارچه ی سبک نخی دارای گل‌های برجسته)، کلوکه (پارچه ی نخی که بیشتر برای چادر مشکی بکار می‌رفت)، کرپدوشین (یا کرپدوشین پارچه ای از خانواده ی کرپ که از ابریشم خام بافته می‌شد)، آغبانو (= آقبانو، پارچه ای نازک و پنبه ای که بیشتر برای چارقد و چادر به مصرف می‌رسید)، گاواردین (نوعی پارچه ی معتبر و مرغوب انگلیسی که بیشتر به مصرف کت و شلوار مردانه می‌رسد)، دبیت (پارچه ای نخی که بیشتر آستر لباس و رویه ی لحاف می‌شد و نوع علی اکبری آن از همه مرغوب تر بود. حاج علی اکبر شخصی بود که دبیت را به کارخانه‌های دبیت بافی لندن سفارش می‌داد)، مخمل‌های کاشان، زربفت‌های یزد (= زربفت‌هایی که به دست زنان زردشتی یزد بافته می‌شد)، بورسا (بورسا یکی از بنادر معروف ترکیه است که محصولات ابریشمی آن شهرت جهانی داشت.)، شال‌های کشمیر (این شال‌ها را به تقلید از شال‌های کشمیر با پشم شتر در کرمان می‌بافتند). پارچه‌های زری دوزی شده ی اصفهان، قدک نخی قزوین، وال، تور، فاستونی، عبای لار و بسیاری از چیزهایی از این دست به معرض فروش گذاشته می‌شد. مشتریان این بازار بیشتر خانم‌ها بودند که دسته دسته به مغازه‌ها هجوم می‌آوردند، پارچه ای را قیمت می‌کردند و بعد وارد مغازه ی دیگری می‌شدند و دوباره قیمت می‌کردند و چانه می‌زدند و سر انجام هم ممکن بود آن را نخرند. از این رو مغازه داران سعی می‌کردند مشتریان واقعی (به قول خودشان مشتریان بخر) را بشناسند و با آنها با زبان چرب و نرم تری گفتگو کنند و چنانکه معمول شان بود جنس را به چند برابر قیمت آب نمایند.

روانشاد جعفر شهری در کتاب تهران قدیم می‌گوید: «به بازار بزازها، بازار «بدذات‌ها» هم می‌گفتند، زیرا بی‌ایمانی با خون فروشندگان آن عجین شده و پایبند هیچ مذهب و آیینی نبودند. این بازار چرخ سیاست مملکت را می‌چرخانید و پول‌های کلانی که از جانب ارباب

و صاحب می‌رسید، اول در این بازار تقسیم می‌شد. بازار بزازها در وضع سیاسی آن زمان تأثیر کلی داشت و باز و بسته بودنش می‌توانست شهر را به آشوب بکشد یا آرام کند. فروشندگان آن بسیار حقه باز بودند و در این بازار حتا اگر کسی جنسی را به ثلث قیمت هم می‌خرید، باز سرش کلاه رفته بود. « طهران قدیم / ج ۳ / ص ۲۳۳

بازار امیر یا بازار خیاطها:

بازار خیاطها در قدیم، در ادامه ی بازار بزازها قرار داشت و اصلاً در بسیاری از کتابها، از جمله کتاب «تهران در گذشته و حال / صفحه ی ۱۴۷» آن دو بازار را یکی می‌دانند و میانشان تفاوتی نمی‌گذارند.

کتاب دارالخلافه ی طهران، در شرح این بازار می‌نویسد :

بازار امیر یادگار امیر کبیر، صدر اعظم بزرگ ناصر الدین شاه است. هنگامی که امیر کبیر به دسیسه ی اجانب مغضوب و به کاشان تبعید شد، چون احساس کرد که مرگش نزدیک است، وصیت نامه ای نوشت و در آن ثلث اموال خود را به حاج شیخ العراقین که از مجتهدان معروف تهران بود واگذار کرد تا به مصرف امور خیریه برساند. پس از مرگ وی وصیتش اجرا گردید و شیخ عبدالحسین از محل یک سوم اموال او، مسجد و مدرسه ای ساخت که هنوز هم در انتهای بازار ارسی دوزها باقی است و برای اداره ی مسجد و مدرسه نیز بازار امیر را وقف کرد. به این بازار، بازار خیاطها نیز می‌گویند. سبب این نامگذاری از آن جهت است که در گذشته معروف ترین خیاطهای پایتخت در آن راسته بودند و بدون استفاده از چرخ خیاطی که هنوز وارد نشده بود، با نخ و سوزن لباس و پوشاک می‌دوختند. بعدها مظفر الدین شاه که از سفر فرنگ بازگشت یک خیاط قفقازی را با خود به تهران آورد که ده دستگاه چرخ خیاطی به همراه داشت و لباس درباریان را با ماشین خیاطی می‌دوخت. این عمل، ابتدا با مخالفت عده ای از روحانیون رو به رو شد، ولی بعد با آن موافقت کردند و اندک اندک استفاده از چرخ خیاطی در بازار خیاطها باب شد.

منبع : کتاب تهران قدیم ، جعفر شهری

## آشنایی با چند محله قدیمی تهران



میدان‌های تهران قدیم یادآور خاطرات تلخ و شیرینی است که نسل به نسل و سینه به سینه روایت شده است. از میادین معروف خرید و فروش باید به میدان‌های امین‌السلطان، سر قبر آقا، مال فروش‌ها، کاه‌فروش‌ها، کهنه‌چین‌ها و گمرک اشاره کرد. با اینکه امروزه اثری از این میادین تاریخی باقی نمانده اما نام هر کدام از آن‌ها کوله‌باری از تاریخ دارالخلافه را دربر دارد، که ذکر شرح حال مختصری از آن‌ها خالی از لطف نیست.

### میدان امین‌السلطان

از بزرگترین میدان‌های قدیمی شهر تهران، میدان امین‌السلطان یا میدان بارفروش‌ها بود که در دوره قاجار تاسیس شد. از تاریخ دقیق احداث این میدان اطلاعی در دست نیست. البته به گفته مورخان نخستین میدان تره‌بار تهران در محله پامنار بوده که بعدها به این میدان منتقل می‌شود. میدان امین‌السلطان از تاسیسات ابراهیم خان پدر میرزا علی‌اصغر خان اتابک ملقب به امین‌السلطان - صدراعظم قاجار- است که نزدیک دروازه قدیم حضرت عبدالعظیم بنا نهاده شد. این میدان مخصوص بارانداز بارهای میوه و سبزی‌فروشان بود که شخص امین‌السلطان بعدها آن محل را گسترش می‌دهد و تا مدت‌ها تمام خواربار و زغال و هیزم‌های دارالخلافه در این میدان تخلیه و سپس به محلات دیگر شهر فرستاده می‌شد. در واقع بخش اعظم مایحتاج ساکنان تهران را این میدان تامین می‌کرد. میدان مذکور دارای سردر باشکوهی بود که به مرور زمان مورد تخریب قرار گرفت و به هنگام احداث خیابان صاحب جمع بخش‌های جنوبی آن به کلی از بین رفت.

## داستان یک قتل در میدان امین السلطان

ناصر نجمی، مورخ و نویسنده در کتاب «دارالخلافة ناصری» به ماجرای قتل یک شاهزاده قاجاری در این میدان اشاره می‌کند. داستان به این قرار بود که فرزند یکی از شاهزادگان قاجاری در این میدان توسط پسر داروغه به طرز فجیعی کشته می‌شود به طوری که پوست سرش را کنده و چشمانش را از حدقه درآورده بودند. ناصرالدین شاه پس از با خبر شدن از این فاجعه دستور داد که ظرف ۲۴ ساعت باید قاتل را پیدا کنند. بعد از سه شبانه‌روز تلاش، ماموران بلدیة سرانجام قاتل - پسر داروغه - را پیدا و دستگیر می‌کنند و بعد از بازجویی معلوم می‌شود که مستی و پاره‌ای از خیالات شیطانی علت این قتل بود. ماموران قاتل را تحویل اولیای مقتول می‌دهند و آن‌ها روی قاتل نفت می‌ریزند و وی را آتش می‌زنند.

### میدان سر قبر آقا

یکی دیگر از میدان‌های خرید و فروش دارالخلافة در عهد ناصری، میدان سر قبر آقا در حد فاصل بازار دروازه و میدان کاه‌فروش‌ها بود. از این جهت به این میدان، سر قبر آقا می‌گفتند که در اطراف میدان قبرستان و غسلخانه‌ای وجود داشت که بقعه میرزا ابوالقاسم نخستین، امام جمعه تهران در آنجا دفن شده بود. این میدان از آشفته‌ترین و شلوغ‌ترین میادین بود که به دلیل وجود بازار دروازه همه نوع اجناسی در آنجا پیدا می‌شد و انواع شگردها و ترفندهای دزدی و گدایی در آن محل اتفاق می‌افتاد. شب‌ها عبور از این میدان برای تهرانیان خطرناک بود چرا که قاطرچیان و چاپاردارها که در مجاورت این میدان سکونت داشتند مرتب مست می‌کردند و مردم را آزار و اذیت می‌کردند. در دوران پهلوی این میدان تخریب و جای آن باغ فردوس تاسیس گردید که بعدها محل لوطیان تهران شد.

### کفن پوشان سر قبر آقا

ماجرای کفن پوشان از این قرار بود که عده‌ای از اراذل و اوباش این محله در نیمه‌شب‌ها، پارچه سفید بلندی مثل کفن بر تن می‌کردند و به وسط میدان می‌رفتند و با پوشش کفن جلو رهگذران را می‌گرفتند و می‌گفتند: «ای زنده‌ها، سهم مرده‌ها را بدهید» و این گونه باعث ایجاد رعب و وحشت می‌شدند تا جایی که ساکنان محله به حاکم تهران، وزیر نظام شکایت کردند، حاکم نیز دستور داد تا چندین داروغه با تفنگ در قبرستان تا صبح کشیک دهند اما

داروغه‌ها رفیق دزد و شریک قافله شدند تا آنجا که سربازان هم کفن بر تن می‌کردند و جلو زنده‌ها را می‌گرفتند. وزیر نظام وقتی از این قضیه باخبر شد شبانه با لباس مبدل به میدان سر قبر آقا آمد و سربازان را دستگیر کرد و غایله را به پایان رساند. این داستان همچنان در اذهان تهرانیان قدیم باقی مانده است.

#### میدان مال فروش‌ها

یکی دیگر از میدان‌های تهران قدیم، میدان مال فروش‌ها در نزدیکی بازار آهنگرها بود. در این میدان افراد به معامله حیوانات بارکش و سواری می‌پرداختند. صاحبان مال‌ها، اسب، گاو، گوسفند، شتر، یابو و قاطر خود را بدون زین و پالان با یک دهنه به میدان می‌آوردند و خودشان زیر سایه‌بان مشغول کشیدن چیق و قلیان بودند و یک عده دلال هم میداناری می‌کردند و مشتری‌ها هم با کیسه‌هایی پر از مسکوکات به میدان می‌آمدند و هر مالی را که می‌پسندیدند پس از آزمایش و چند بار چرخاندن به دور میدان آن‌ها را با سکه‌های طلا و نقره می‌خریدند و عقیده داشتند که در این زمینه اسکناس برکت ندارد.

#### میدان کاه فروش‌ها

میدان کاه فروش‌ها که به نام میدان سیداسماعیل خوانده می‌شد، در نزدیکی میدان مال فروش‌ها بود و همان‌طور که از نامش برمی‌آید در آن محل کاه و یونجه خرید و فروش می‌شد که به مرور زمان زغال و هیزم نیز به آن‌ها اضافه شد. کریم شیرهای، دلکک معروف دربار ناصری به این میدان رفت و آمد زیادی داشت و در آنجا به تقلید درباریان می‌پرداخت.

#### میدان کهنه‌چین‌ها

این میدان نزدیک دروازه قدیم شهری بود که اکثر سوداگران آن محل کلیمی بودند. در میدان کهنه‌چین‌ها، لحاف پاره، تشک پاره و قبای پاره روی هم انباشته بود و برخی این کهنه‌ها را با چاقو ریشه‌ریشه و بعداً وزن می‌کردند و برای کف گیوه می‌فروختند یا برای مشعل گرز، کهنه درست می‌کردند. از دیگر اجناس رایج این میدان بقچه چهل تکه و رویه لحاف صد تکه بود به این ترتیب که زن‌ها صد تکه پارچه رنگارنگ را با رعایت ذوق و سلیقه به هم می‌دوختند و از آن رویه لحاف یا یک بقچه درست می‌کردند.



## میدان گمرک

انتهای خیابان امیریه سابق و نزدیک ایستگاه راه آهن میدان بزرگی به نام گمرک واقع بود که در ایام قدیم تمام کالاهایی که از شهرستان و کشورهای فرنگی به تهران می آمد از دروازه های مقابل میدان گمرک وارد می شد که علاوه بر عوارض دروازه، مجدداً برای ورود به بازار تهران باید به ماموران مستقر در میدان هم گمرک می دادند. امروزه این میدان در همان محل و به همین اسم پابرجاست و تغییر کاربری داده و تبدیل به میدان عمومی شده است.

منبع :

روزنامه شرق

نماینده ای که کل حقوقش را برای تاسیس بیمارستان در جنوب تهران اختصاص داد



تاریخ مجلس در ایران پس از مشروطه، شاهد برخی نمایندگان خدوم و مردم‌گرا بوده که در میان آنان از نام آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی همواره با احترام و ستایش یاد می‌شود.

او در کرسی نمایندگی چند دوره مجلس شورای ملی، از سرسخت‌ترین مدافعان حقوق و منافع ملت بود. خدمت شایسته او در نگرفتن حقوق نمایندگی و اختصاص آن به تأسیس بیمارستان در یکی از مناطق جنوب شهر تهران، از خدمات فراموش‌نشده اوست. کما این که نطق‌ها و مذاکراتش در جریان جلسات مجلس در دفاع از حقوق ضعفا و فقرا و محرومین، از یادها نمی‌رود و نباید برود تا همیشه به ما بیاموزد آنان که در راه خدمت به خلق خدا قدم برمی‌دارند، در وجدان بیدار جامعه همواره زنده و مورد ستایش‌اند و برکات وجودی آن‌ها از محدوده زمان و مکان درمی‌گذرد.

آیت‌الله فیروزآبادی در سال ۱۲۵۳ ش در قریه فیروزآباد از توابع شهرری به دنیا آمد. پدر بزرگش از اهل فضل کاشان بود، که به فیروزآباد هجرت نمود. در جریان رخداد مشروطه، از مدافعان مشروطه بود. در دوره سوم قانون‌گذاری از جانب اهالی غار و فشافویه (از توابع شهر ری) به نمایندگی برگزیده شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و در جریان

جمهوری خواهی رضاخان، در کنار آیت الله سیدحسن مدرس، از مخالفان جمهوری بود. فعالیت های او در این زمینه منجر به دستگیری و تبعید او به کلات نادری گردید. این تبعید مدت ۲۲ روز طول کشید و با تقاضای اهالی غار و فشافویه دستور آزادی وی داده شد. او مدتی به مشهد رفت و بعد از یک ماه به تهران بازگشت. فیروزآبادی در دوره سلطنت پهلوی اول، چهره شناخته شده ای هم در مجلس و هم خارج از آن و عضو هیئت علمیه تهران بود.

او در دوره های ششم و هفتم تقنینیه از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد. از آن جا که بابت حقوق نمایندگی پولی دریافت نمی کرد، با مبلغ ۲۴ هزار تومان که از این بابت در صندوق مجلس پس انداز شده بود، قطعه زمینی را به منظور احداث بیمارستان خریداری کرد و به تدریج و با کمک افراد خیر و نیکوکار، بیمارستان فیروزآبادی را تأسیس کرد که در ۲ آذر ۱۳۱۳ افتتاح گردید.

این بیمارستان از آن زمان تاکنون از مراکز درمانی عام المنفعه در جنوب شهر تهران به شمار می آید. فیروزآبادی بعد از شهریور ۱۳۲۰، در دوره چهاردهم نیز از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب گردید و در رویدادهای سیاسی دوران نهضت ملی شدن نفت از هواداران دکتر مصدق و نزدیکان آیت الله کاشانی به شمار می رفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نیز با گروه های سیاسی نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی و نهضت آزادی، تشریک مساعی داشت. او سرانجام پس از عمری خدمت خداپسندانه به مردم در ۱۴ مرداد ۱۳۴۴ دار فانی را وداع گفت.

#### یادآوری وضعیت اسفناک معیشتی مردم

فیروزآبادی در خلال مباحث گوناگون مجلس، با یادآوری وضعیت اسفناک معیشتی مردم، سعی داشت نمایندگان را از خرج تراشی اضافه برای مردم برحذر دارد تا باری از دوش مردم بردارند و به طرح مسائل مهم تر تشویق و ترغیب شوند. در جلسه ۲۸ مورخ ۱۷ آبان ۱۳۰۵ یادآور شد:

«خوب است یک اندازه هم به این مردم و اشخاصی که این مالیات ها و این پول ها را می دهند عطف توجه کنیم، که چه طور مردم زیرجامه در پای عیالشان نیست و این پول ها را می دهند و ما به اسم تشویق به طرز اروپا به پشت میز نشین ها می دهیم.»

یکی از اقدامات رایج مجلس تعیین مستمری برای بازماندگان برخی اشخاص بود. فیروزآبادی با این مسأله از این نظر مخالف بود، که مردم فقیر در اولویت بیشتری برای رسیدگی به حال و روزشان قرار دارند و خانواده‌های بی‌سرپرست بیشتری در جامعه وجود دارد. در جلسه ۷۰ مورخ ۱۱ اسفند ۱۳۰۵ ضمن مخالفت با تعیین مستمری برای یک خانواده خاص چنین گفت:

«... با اینکه می‌دانم تصویب هم می‌شود معذالک ناچارم مخالفت کنم، به علت این که آن‌هایی که مرا وکیل کرده‌اند، برای همین چیزها بنده را این جا فرستاده‌اند. آن‌ها همه گدا و پابره‌اند. درست است که ورثه... هم فقیر و پریشانند و واجب‌الرعايه هستند... اما پریشان‌تر و واجب‌الرعايه‌تر از اینها، همان اشخاصی هستند که نه دستشان به آقایان و کلامی رسد و نه به دولت می‌رسد و اقلان نه عشر[نه دهم] از اهالی این مملکت همه فقیر و بی‌بضاعتند و آن وقت از این‌ها مالیات گرفته می‌شود و به شهریه‌ها داده می‌شود... چطور دیانت و سایر معتقداتی که ما داریم به ما اجازه می‌دهد که به یک همچو پیشنهادات حرجی رأی بدهیم؟»

#### مخالفت با افزایش حقوق نمایندگان

در جلسه ۷۵ مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۰۵ فیروزآبادی ضمن مخالفت با افزایش حقوق نمایندگان، به یادآوری فقر و فلاکت مردم پرداخت. او گفت:

«البته خاطر نمایندگان کاملاً مسبوق است که مردم در چه فقر و فلاکتی هستند... خدا شاهد است غالباً نان جو ندارند بخورند. اغلب جاها با علف آن هم اگر گیرشان بیاید، زندگی می‌کنند. لباس تن‌شان نیست. با این احتیاج روزافزونی که برای این مملکت است، این اتومبیل‌ها که آمده، روزی پانزده هزار تومان خرج لاستیک و فقط بنزینش است. ملت ما را انتخاب می‌کند که یک چاه نفت را لااقل استخراج کنیم برایشان. می‌گوییم نمی‌شود، در مقابل هم، همه‌روزه از وزارتخانه‌ها اضافات و اعتبارات جدیدی به مجلس می‌آید. آن وقت خود مجلس که باید با آن‌ها مخالفت کند خودش می‌آید و یک اضافه برای خودش قائل می‌شود... اگر ما وکیل این ملت هستیم باید صد تومان هم نگیریم. ولی افسوس اگر حرفی بزنم می‌گویند توهین می‌کنی. این است که بیش از این حرفی نمی‌زنم.»

## اعتراض به سوبسیدهای دولت

سوبسیدهایی که دولت بابت برخی اقلام پرداخت می‌کرد از قبیل چراغ اتومبیل یا بنزین و... مورد اعتراض فیروزآبادی بود. در جلسه ۸۶ مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۰۶ با اشاره به فقر و بی‌کاری و نبود پول، نسبت به پیش‌آمدهای ناگوار در آینده هشدار داد و گفت: «این پول‌ها را صرف یک کار بکنید که مصالح و منافع عامه درش باشد. ما الآن داریم سالی چند میلیون پول چراغ اتومبیل می‌دهیم، پول بنزین می‌دهیم، این همه نفت داریم، یک چاه نفت در نمی‌آورند و همه‌اش را هدف این کارهای بی‌مصرف که هیچ منفعت ندارد، می‌کنند.»

## بررسی لایحه اعتبار راه آهن

در جلسه ۹۰ مورخ ۳۱ فروردین ۱۳۰۶ حین بررسی لایحه اعتبار راه آهن پیشنهاد دو میلیون به جای پنج میلیون را داد و اظهار داشت: «بنده شخصی هستم رعیت و رعیت‌زاده، در توی ده با رعایا زندگانی کرده‌ام و با احوال آن‌ها آشنا هستم... این وجهی که جمع شده است تمام از فقرا گرفته می‌شود. کسی که یک سیر آب‌نات بخواهد بخورد، باید صد دینار پول بدهد. این جور این پول‌ها جمع شده و از این مردم گرفته شده است... نمی‌توانم تصدیق کنم که یک مرتبه پنج میلیون اعتبار داده شود برای ساختن مقدمات راه آهن... شاید بعضی می‌گویند در اسلامبول یا آنقره [آنکارا] صد میلیون پیشنهاد شده و قبول شده. بنده به این چیزها قانع نمی‌شوم. گفتم خرج ما خرج اروپایی است، ولی دخل ما دخل ایرانی. وقتی دخل‌ها ایرانی شده، باید خرج‌مان هم ایرانی باشد.»

## مخالفت با افزایش حقوق قضات

در جلسه ۱۸۰ مورخ ۲۶ آذر ۱۳۰۶ فیروزآبادی با افزایش حقوق قضات مخالفت و از اینکه روحیه خرج کردن بیشتر از روحیه دخل پیدا کردن وجود دارد، انتقاد کرد. این که افزایش حقوق موجب جلوگیری از دزدی می‌شود، از نظر فیروزآبادی امر مردودی بود. او خیانت و دزدی را نزد ثروتمندان بیشتر از فقرا می‌دانست و در این باره گفت:

«آن که طبیعتش دزد نیست، اگر هیچ به او ندهید دزدی نخواهد کرد. شما بیائید امتحان کنید ببینید در اشخاص صاحب ثروت، دزد و خائن بیشتر است یا در اشخاص فقیر. غالباً خائن در اشخاص صاحب ثروت است. در فقرا کمتر خائن دیده می‌شود. پس معلوم می‌شود که حقوق

زیاد، اسباب خیانت است و علاوه بر این، این مملکت مقتضی این خرج‌ها نیست. اگر راستی راستی دل ما برای اهل این مملکت می‌سوزد، یک قدری در این بودجه‌ها صرفه‌جویی کنیم و فکر کار به جهت مملکت باشیم. بعضی از آقایان در ضمن فرمایشاتشان می‌فرمایند که این پول، مال فقرا نیست، مال اغنیاء است. بنده عرض می‌کنم که تمام پول‌ها حتی آن‌هایی هم که در گمرک گرفته می‌شود، از فقر است. قند و چای و این جنس‌هایی که وارد می‌شود، فقرای این مملکت غالباً مصرف می‌کنند. عایدی این مملکت در واقع همه مال این فقرای بدبخت است و افراد این مملکت همه فقیرند، شاید صد یک‌شان فقیر نباشند.»

اعتراض به گرانی نان و گوشت

گرانی مایحتاج عمومی مردم، مزید بر مشکلات آنان بود. فیروزآبادی یکی از وظایف خود را منعکس ساختن این مشکلات می‌دید. در جلسه ۲۰۹ مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۰۶ او گرانی نان و گوشت را مورد اشاره قرار داد و از وزیر مالیه در این باره توضیح خواست و خواستار آن شد که وزارت داخله و بلدیّه، ترتیبی دهند که مردم در ماه رمضان راحت باشند. او در پایان عرایض خود گفت:

«گرچه این‌ها که گفتیم به نظر آقایان اهمیت ندارد، ولی بنده مجبور بودم عرض کنم.»

فیروزآبادی که ایجاد هرگونه تشکیلات اداری را مغایر با اولویت رسیدگی به حال مردم می‌دانست، در جلسه ۲۴۰ مورخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ اظهار داشت:

«مردم این مملکت باید باقی باشند تا شما این تشکیلات را برایشان بدهید. مردم دارند از گرسنگی می‌میرند. باید اول کاری کرد که مردم از این فقر و فلاکت و بدبختی خلاص شوند بعد این تشکیلات را برایشان درست کنید.»

در جلسه ۲۴۷ مورخ ۳ خرداد ۱۳۰۷، فیروزآبادی تعبیر زیبایی درباره مردم فقیر به کار برد و در حالی که بحث از حفاظت آثار ملی بود، فقرا را «آثار ملی» نامید و گفت: «بنده آرزو داشتم در عوض این آثار ملی که می‌خواهیم توجه بکنیم، یک توجهی هم به آن آثار ملی که در امامزاده زید تشکیل شده است بکنیم. هر کدام آن‌ها نماینده این ملت هستند که در آنجا جمعند... آثار قدیمه ما به این‌طور حفظ می‌شود که ما اول آثار جدید را حفظ

کنیم. این مملکت و این ملت را از فقر و فلاکت نجات بدهیم، بعد برویم سر آثار قدیمه  
خودمان.»

منبع :

به نقل از مرکز اسناد و کتابخانه مجلس

## نخستین کارخانه برق تهران چگونه شکل گرفت؟



حاج محمدحسین مهدوی امین الضرب فرزند حاج محمد حسن امین الضرب، نماد تجارت مدرن ایرانی، در شب ششم محرم الحرام ۱۲۸۹ هجری در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را نزد معلمین خصوصی آغاز کرد، فقه و اصول فلسفه را در حد سطح تحصیل کرد و ریاضیات و تاریخ و جغرافیا را فرا گرفت. زبان فرانسه را نیز به خوبی آموخت و در مدتی که پدرش میزبان سیدجمال الدین اسدآبادی بود، زبان عربی را به طور کامل از سید فرا گرفت.

در شانزده سالگی کار خود را در تجارتخانه پدر آغاز کرد و چند سفر کوتاه به اروپا رفت. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، اموال پدرش را به علت تقلب در پول سیاه توقیف کردند، محمدحسین به تسویه حساب پدر پرداخت و او را از زندان آزاد کرد. پس از مرگ امین الضرب پدر، مورد توجه مظفرالدین شاه قرار گرفت و ملقب به امین الضرب شد. او که طرفدار حکومت قانون بود، در دوران انقلاب مشروطه از مشروطه خواهان حمایت کرد و حامی مالی آنان بود و در مجلس اول به نمایندگی مجلس شورای ملی از سوی تجار انتخاب و عهده دار نیابت مجلس شد.



در سال ۱۳۳۸ قمری به همراه عده ای از تجار هیأت اتحاد تجار را تشکیل داد و ریاست آن را بر عهده گرفت، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به دستور سیدضیاء دستگیر شد و به زندان افتاد. پس از سقوط سید ضیاء از زندان آزاد و در دوره‌های هفتم، هشتم و نهم مجلس شورا و مجلس موسسان به نمایندگی برگزیده شد. امین الضرب صاحب نخستین کارخانه برق تهران بود و برای نخستین بار کارخانه ذوب آهن را به ایران آورد. وی تاجری مشروطه خواه و تجدد طلب بود و مهم ترین یادگار او تلاش برای توسعه تجارت بخش خصوصی است. وی تاجری مشروطه خواه و تجدد طلب بود و مهم ترین یادگار او تلاش برای توسعه تجارت بخش خصوصی است. او در اواخر عمر به بیماری قند مبتلا شد و برای معالجه به پاریس رفت، پس از چندی به تهران بازگشت و در تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۱۱ دار فانی را وداع گفت. ماندگار ترین یادگار او، تأسیس اتاق بازرگانی تهران است که در حال حاضر با عنوان اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران ۸۴ سال قدمت دارد.

منبع :

خبر آنلایین

## میدان توپخانه در تهران قدیم



میدان توپخانه (= سپه) یکی از میدان‌هایی است که هم در زمان قدیم از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده و هم امروزه یکی از میدان‌های پُر رفت و آمد و معتبر تهران بحساب می‌آید. این میدان که مرکزی است که در آن خیابان‌های امیر کبیر، ناصر خسرو، باب همایون، سپه، فردوسی و لاله زار به یکدیگر می‌رسند، در سال ۱۲۸۱ ق احداث شد و در ابتدای احداث آن، میرزا قهرمان امین لشکر، وزیر گمرکات ناصرالدین شاه در ضلع شرقی اش، عمارت وسیعی با سردری گچ بُری شده و زیبا ساخت که بعداً انگلیسی‌ها برای ساختن بانک خود در آن محل چهره‌ی این عمارت را بکلی تغییر دادند.

ارنست اورسِل که در سال ۱۸۸۲ میلادی (۱۲۱ سال پیش) از ایران دیدار کرده است، در مورد وضع این میدان گزارشی خواندنی دارد که به اختصار نقل می‌شود:

«تقریباً در مرکز شهر تهران، میدان وسیع مستطیل‌شکلی وجود دارد که شش خیابان اصلی شهر به آن منتهی می‌شود، از این رو این میدان برای کسی که بخواهد به هر سویی برود، نقطه‌ی عزیمت بسیار مناسب و سرراستی است. وسط میدان چند درخت تنومند روی حوض بزرگی سایه انداخته و در چهار گوشه‌ی این حوض چهار توپ گذاشته‌اند که آنها را شاه عباس از پرتغالی‌ها گرفته است. روی دیوارهایی که دور میدان کشیده شده، نقاشی‌هایی با رنگهای سبز و سرخ به چشم می‌خورد و با گچ بُری نیز توده‌ی گلوله‌های توپ و سربازان مسلح را تجسم داده‌اند. چند دروازه به این میدان باز می‌شود که مهم‌ترین آنها دروازه‌ی دولت است. روی این دروازه‌ها به عنوان تزئین تصاویری از گل و میوه و نیز سربازان و سوارکاران و حیوانات مختلف، با رنگ‌های تند بر زمینه‌ی سفید کاشی‌هایی نقش شده که گواه بارز افول هنر کاشیکاری ایران است ولی در عین حال منظره‌ای عجیب و غریب برای این میدان

که شلوغ ترین میدان پایتخت است، بوجود می آورد. در این میدان پیوسته جمعیت انبوهی دررفت و آمدند. مثلاً من اکنون مناظری را که می بینم می توانم به اینصورت وصف نمایم:

کاروان های طویلی مرکب از قاطر ها و شتر هایی که از نقاط مختلف آسیا آمده اند و می خواهند از لابلای این جمعیت برای خود راهی باز کنند؛ مردان لاغر اندامی را می بینم سراپا در جامه های تنگ و کلاه های پوستی، که پارچه های ابریشمی بخارا را برای فروش آورده اند؛

شتر بانان تاتار با پاپاق های \* پشمالوی خنده آور که فرش های خوی را که در اندرون شاهی مشتری های پر و پا قرص تری دارد، با خود به اینجا حمل کرده اند؛ بانوی متشخصی را می بینم که سوار بر قاطر از کنار من می گذرد و چنان خود را زیر چادر و رو بنده نهان کرده که از تمام اعضای بدنش چیزی دیده نمی شود، جز پایی ملوس که از شلوار تنگ ابریشمینی شبیه جوراب بیرون آمده و به نعلین ظریفی از پوست آهو خزیده است. خدمتکارانش پیاده به دنبالش می دوند اما پوشش آن ها هم جز این نیست، اصلاً در بیرون خانه لباس هر زنی باید همین باشد؛ چند بازرگان را می بینم با جامه ی بلند آبی رنگ، شلوار گشاد سبز، نعلین نارنجی، کلاه پوست بخارایی بزرگ و ریش و ناخن های حنا کرده که راهی بازارند؛ دو کاروان را می بینم که راه را به دیگران تنگ کرده، یکی عازم مشهد است و دیگری تازه از مکه رسیده، و جماعت را که حاجی حاجی گویان دست های آفتاب سوخته ی زوآر را غرق بوسه می کنند؛ در یک گوشه ی میدان دسته ای از اوباش ژنده پوش را می بینم که به همراه لوطی باشی شیر پیری را می گردانند و با هوار و فریاد مردم را به دور بساط خود دعوت می کنند؛ آن طرف تر هم پسر بچه های رقاص یهودی را می بینم که با گیسوهای بلند بافته و با بدن های نرم و ورزیده، در تلاش معاش می رقصد و هنر نمایی می کنند، و هرکس نداند آنان را با دختران به اشتباه می گیرد؛ شاطر های شاه - فراشان پیاده - هم سراپا سرخ پوش، با کلاهخود مخصوص مزین به زنگوله و پرتاووس در اطراف میدان گشت می زنند و در این هنگام ناگهان سر و کله ی دسته ای از فراشان باچوبدستی های دراز پیدا می شود که به میدان می ریزند و در اندک مدتی آن را از مردم خالی می کنند. ضربه های چوبدستی که بی دریغ حواله ی سر و شانه ی مردم می شود، معنی اش این است که هم اکنون اعلیحضرت

اقدسِ ظلِ الله از یکی از قصر های خارج از شهر خود به کاخ شهری نزول اجلال می فرمایند.» (۱)

خانم « سره نا » که در سال ۱۲۵۶ خورشیدی به تهران آمده درباره ی میدان توپ خانه چنین نوشته است:

«در اطراف این میدان طاق هایی برای گذاشتن توپ ها ساخته شده که در هر طاقی یک عراده توپ گذاشته اند. بالای طاقی ها کیسه های پارچه ای سفیدی با طرح های آبی، برای جا دادن سایر اسباب و ادوات مورد لزوم توپچی ها، آویزان است. پشت این طاقی ها هم برای سربازان اتاقک هایی ساخته اند. در کنار توپ ها تعداد زیادی گلوله روی هم چیده شده، که در زمانی که من آنجا بودم به منظور حظّ بصر شاه و مردم پایتخت این گلوله ها را به رنگ های مختلف رنگ کرده بودند. این فکر از تراوشات مغز رئیس قور خانه (= اسلحه خانه) بود که می خواست از آن آهن های زنگ زده برای تزیین میدان استفاده کند. این گلوله ها هم از زمان سلطنت محمد شاه به یادگار مانده که صدراعظمش - حاج میرزا آغاسی - کارخانه ی توپ ریزی راه انداخته بود. چیدن توپ ها دور میدان از ابتکارات وزیر جنگ است که می خواهد با نمایش فرآورده های قور خانه ی ایران از نمایندگان کشور های خارجی مقیم تهران زهرچشم بگیرد. وسط میدان توپخانه حوض بزرگی با لبه ی سنگی قرار دارد که در واقع محل نظافت توپچی ها و به عبارت دیگر «بهترین سربازان اعلیحضرت» است. من بارها آنها را دیده ام که دست جمعی دور حوض، وسط نهال هایی که تازه کاشته شده نشسته، لباس ها را کنده اند و دو انگشتی از آنها شپش می گیرند و فراش ها هم با خیال راحت کوزه آب ارباب هاشان را از همان آب پُر می کنند!

میدان توپخانه چند دروازه دارد که مهم ترین شان دروازه ی دولت است. شاه در مراجعت از اروپا به اطرافیانش گفته بود در کشورهای دیگر بنایی ندیده است که با این دروازه قابل مقایسه باشد! این دروازه بنایی است چند طبقه، با طاق ها و ایوان های طلایی و رنگ شده، مزین به کاشی هایی که ارزش کاشی های سابق را ندارد.» (۲)

و اما میدان توپخانه در دوره ی زندگی خود تا به امروز شاهد صحنه های بسیاری بوده است که به جز اعدام شیخ فضل الله نوری در دوره مشروطه و اعدام نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءالله خان و اصغر در دوره پهلوی، می توان به رسم وحشیانه ی شترکشی در زمان قاجار

اشاره داشت. برای اجرای این برنامه روز نهم ذی الحجه شتر سالم و بی عیبی را زینت و آرایش می کردند. دست و پایش را حنا می بستند. او را با طاقه های ترمه می پوشاندند و طاقه های زری و منگوله ها و زنگوله های تکی و رشته ای از سر و برش می آویختند، آینه های کوچک و بزرگ بسیار بر پیشانی و پهلو هایش نصب می کردند و صبح روز دهم ذی الحجه - یعنی روز عید قربان به طرف میدان حرکتش می دادند.

نیابت این کار با شخصی بود که این سِمَت نسل به نسل به او رسیده و «شاه شتر قربانی» اش می گفتند. او در این روز به هیأت شاه در می آمد، جبه ی ترمه می پوشید، تاجی از برنز که به جواهرات بدلی آراسته شده بود بر سر می گذاشت، چکمه های مهمیز دار به پا می کرد، جقه ها و درجه ها و نشان های پُر زرق و برق فراوان به خود می آویخت و شمشیر و نیزه به دست می گرفت و بر شتر می نشست و با جار و جنجال و هیاهو به همراه دسته ی موزیک و عده ای سواره و پیاده از خیابان علاء الدوله (= فردوسی امروز) به سوی میدان توپخانه می آمد و به اجرای یک نمایش بی پایه و بیمزه در مورد نظم و آرامش کشور می پرداخت.

پس از این نمایش ناگهان یکی از ملتزمین پیش می دوید و نیزه ای را که در دست داشت به گلوی شتر فرو می برد. بعد از آن اطرافیان بی درنگ به وسط می ریختند، و در حالیکه از سر و کول هم بالا می رفتند، شاه دروغین را از بالا به زیر می آوردند، تزیینات شتر را می ربودند و با خنجر و دشنه و چاقو که از پیش آماده داشتند، به حیوان که هنوز زنده بود حمله ورمی شدند و در برابر چشمان وحشت زده ی جاندار بی گناه هریک تکه ای از بدن او را به نام تبرک و غنیمت در دستمال و جیب و کیسه ی خود می گذاشتند و می گریختند. بر اثر همین برنامه ها بود که هنگامی که خارجیان به ایران می آمدند، با دیدن این صحنه ها - بی توجه به سابقه ی فرهنگ درخشان ایرانی- به ما رأی توحش می دادند. رسم بی رحمانه ی شتر قربانی که حاصل ذهن بیمار قاجاریان بود، پس از روی کار آمدن رضا شاه بکلی از میان رفت. (۳)

از اتفاقات وحشیانه ی دیگری که میدان توپخانه شاهد آن بوده است، فاجعه ای است که در زمان محمد علی شاه در آنجا رخ داد این اتفاق در نشریه ای به نام «اسرار مشروطیت ایران» که ضمیمه ی مجله ی «ترقی» بود، زیر عنوان «سرباز گمنام زنان ایران»، در سال ۱۳۴۳ برای نخستین بار، به این صورت چاپ و منتشر گشت:

«در ماه ذی القعدة ۱۳۲۵ هجری قمری به تحریک محمد علی شاه که جداً مخالف مشروطه بود، گروهی از اراذل و اوباش و قاطرچی ها و شتر دارهای دولتی در میدان توپخانه جمع شدند که: ما مشروطه نمی خواهیم. دسته ای از ملایان هم به آنها پیوستند. از طرف دربار از آن روز چادرها در میدان توپخانه بر پا شد، دیگ ها بار گذاشتند و شام و نهار برای مستبدان دایر گردید. ملیون در مجلس و مسجد سپهسالار جمع آمدند و آماده ی دفاع گشتند. هر روز یکی از سران استبداد در میدان توپخانه سخنرانی می کرد و مردم را به خراب کردن مجلس و برهم زدن اساس مشروطه تشویق می نمود. در یکی از این روزها جوانی به نام «میرزا عنایت» که سر و وضع مرتبی داشت، به میدان توپخانه آمد، ناگهان اراذل و اوباش به او هجوم برده که این جوان مشروطه طلب است و به این عنوان به سر او ریخته و کارش را ساختند و هر چه داشت به غارت بردند. اما به این نیز اکتفاء نکردند، یکی از دژخیمان بالای جنازه ی خون آلود او رفت و با قلم تراش چشمش را در آورد و فریاد کشید که: شاهد باشید من بودم که چشم مشروطه طلب را از کاسه در آوردم. این منظره ی هولناک همه را به لرزه در آورد ولی از کسی صدایی بلند نشد، بجز شیر زنی که از زیر چادر، تپانچه کشید و دژخیمان را مورد هدف قرار داد. تیر خالی شد اما به هدف نخورد. این حرکت دلیرانه - آن هم از طرف یک زن - موجب خشم و هیجان بیشتر دژخیمان گردید؛ بطوریکه دسته جمعی به سر زن ریختند و او را با قمه و قداره تکه تکه کردند. این حرکت آنچنان فجیع بود که حتا تمام آخوند های حاضر در جمع را هم تکان داد.» (۴)

از دیگر اتفاقاتی که در میدان توپخانه روی داد، نمایش کارناوال بود که شروع آن به مناسبت الغای امتیاز نفت داری و تاریخ آن اواسط سال ۱۳۱۲ بود که تنها چند سالی به پایان مدت آن باقی مانده بود، اما رضا شاه منتظر پایان آن نشد و بطور یک طرفه آن را ملغا نمود. در این مورد گفته شده که رضا شاه در آبادان از اطرافیان پرسیده بود که از بابت نفت چقدر عاید ایران می شود که در جوابش گفته بودند مقدار آن نا چیز است. شاه با عصبانیت دستور می دهد که شیر های نفت را ببندند و وقتی به اومی گویند که این کار دور از حزم و احتیاط است، با خونسردی می گوید: « ما سر لوله ها را در دریا رها می کنیم و کبریتی هم رویش می اندازیم تا همه ی انگلستان و قشونش به آتش کشیده شود! » بدین ترتیب قرار داد یک طرفه لغو شد و به این مناسبت کارناوال شادمانه ای به راه افتاد که تا آن زمان سابقه

نداشت. البته این کارناوال به علت فقر اقتصادی ایران نتوانست بیش از سه سال دوام بیاورد (۵).

بطور کلی باید گفت میدان توپ خانه در آغاز میدانی بود با ساختمان های دو طبقه که توپچی ها و زنبورکچی ها در بالا خانه های شمال و جنوبش سکونت داشتند تا با نزدیکی شان به اندرون شاهی در مواقع لزوم بتوانند به کمک بشتابند. آنگونه که گمان می رفت حدود مملکت همان اندرون شاهی و ارگ سلطنتی است اما پس از آن هر قسمتش صورت تازه ای به خود گرفت و با ساختن بنا های جدید تغییراتی در فضای حاصل آمد. بجای درخت های کهن اش اصله های تازه کاشته شد، چمن کاری صورت گرفت، گل و سبزه و باغچه بندی هایی در آن ایجاد شد، آب لجن آلود حوضش به آب صاف و تازه ای تبدیل گردید و بخاطر دسته های موزیک که عصر به عصر در آنجا موسیقی می نواختند، کم کم به صورت گردشگاه عمومی مردم تهران در آمد.

پانویس ها:

\* پاپاق یا پاپاخ نوعی کلاه بزرگ مخصوص قزاقان است که از پوست نا پیراسته ی گوسفند با پشم بلند ساخته می شود.

۱ - نقل به اختصار از سفرنامه ی اورسل ص ۱۰۲-۹.

۲ - بر گرفته از سفر نامه ی خانم سره نا صفحات ۵۹ و ۶۰ با تلخیص.

۳ - تهران قدیم، ج ۱، ص ۳۹۰ تا ۴۱۱

۴ - نقل از نشریه ای به نام «اسرار مشروطیت ایران»، ضمیمه ی مجله ی «ترقی»، زیر عنوان «سرباز گمنام زنان ایران»

۵ - نقل از تهران قدیم، ج ۱، ص ۴۰۸.

وبلاگ تصور

## مراسم تعزیه خوانی در تهران قدیم



عزاداری محرم در تهران سابقه ای طولانی دارد و همه ساله بر شکوه و جلال آن افزوده شده است. از حدود دهم و پانزدهم ماه ذی حجه مساجد و تکیه ها برای مراسم ماه محرم آماده شده و چادرها و خیمه ها برای اجرای روضه خوانی و تعزیه برپا می شد. گفتگو درباره مراسم متعدد این ایام، معنا و مفهوم هر پرچم، علم و کتل و اعتقادات مردم، در این مطلب مختصر نمی گنجد، اما بد نیست کمی از چگونگی روضه و شکل گیری شیوه اجرای آن و همچنین از نذرها و آداب جالب عاشورا و محرم- که شاید کمتر درباره آن شنیده ایم- بشنویم.

در کتاب طهران قدیم، تالیف جعفر شهری، تاریخچه روضه خوانی به این صورت نقل شده است

"از ازمینه دور یعنی از رسیدن طایفه بنی اسد به دشت کربلا و شناختن اجساد شهدا و به خاک سپردن ایشان و مویه ردن بر مزارشان که روز سوم و به روایتی پنجم شهادت بوده، مردم شیعه مذهب پنهانی و در زمان دیلمیان و دودمان صفویه بطور آشکار همه ساله در دهه محرم، بیستم صفر (چهلیم امام) که اربعین حسین نامیده میشود مجلس تذکارتی در عزای آن بزرگوار برپا میداشتند که تا سده نهم هجری قمری [ ادامه داشت. تا زمانی که ] ملا حسین کاشفی هراتی واعظ با استفاده از مقاتل و کتب گذشته ها در مقتل کتابی به نام (روضه الشهداء) [روضه به معنای باغ] تدوین و تمام نموده استفاده و استنساخ آنرا وقف عام نمود و چون جامعترین کتاب در این زمینه بود، در این ماه هر کس عقیده و سوادی داشت آنرا بر مردم میخواند و گریه میگرفت تا کم کم این کتاب اجتماع مذهبی را بر آن داشت تا در خانه و مسجد وقتی را به روضه الشهداء خوانی مخصوص گردانند و به خوش خوانها و بهتر خوانها اجرتی



پیردازند" به گفته ایشان، با اقبال مردم از این مراسم و شیوه برگزاری آن، تغییراتی در جهت جذابتر شدن این مجالس صورت گرفت تا اینکه این مجالس به روضه خوانی و کتاب خوان آن به روضه خوان شهرت یافت.

#### سیاه پوشی در محرم

از روزهایی که مساجد و تکایا برای محرم آماده میشدند، کم کم رنگ سیاه بر پوشش مردم از زن و مرد و پیر و جوان غالب میشد تا جایی که در روز اول ماه محرم همه یک پارچه سیاه پوش بودند و این سنتی بود تغییر ناپذیر، تا جایی که فقیرترین مردم که از مال دنیا جز پیراهن و قبای تنشان چیزی نداشتند، همان را فروخته سیاه میخریدند یا با لباس کهنه سیاه معاوضه نموده یا حتا با جوهر رنگ میکردند. یکی از نذرهای مجرب مردم نیز نذر پیراهن، دستمال و پارچه سیاه بود که بین فقرا و بی سیاه مانده ها تقسیم میشد. در این روز تمام مساجد، سقاخانه ها، حسینیه ها و تکیه ها سراپا سیاه میشد و آماده اجرای مراسم و پذیرایی از عزاداران میشد.

#### نذرهای رایج و از یاد رفته

ایام محرم همواره به عنوان روزهای خیرات و روا شدن حاجات شهرت داشته و ه همین دلیل هنوز هم در روزهای محرم هر کسی به وسع خود در اطعام عزاداران میکوشید و از دیگهای بیست منی گرفته تا کماجدانهای کوچک، با شور و شعفی خاص بر سر اجاق میرفت و موجودی آن با خلوص نیت در بیم مردم پخش میشد. حتا کسانی که توانایی اطعام نداشتند، با ریختن مستی برنج در پلوی نذری یا تکه گوشتی در خورش، در نذر شریک میشدند. اعتقاد به اینکه این شب ها، بهترین زمان طلب آموزش برای رفتگان است، خرما، حلوا، شکرپنیر، آش و سمنو نیز بر اقلام دیگر نذورات اضافه شد و تهران در این ایام شهری بود یکپارچه نعمت و کرم و بذل و بخشش.

نذرهایی که مردم در ماه های محرم و صفر برای خود و فرزندان شان و رفع گرفتاری ها انجام می داند اینها بود: آب دادن، شربت دادن، سقایی، پختن آش امام زین العابدین و آش ابودردا که مصالح آن را گدایی میکردند و آنرا برای رفع هر بیماری مناسب میدانستند، اطعام با انواع غذاها، نذر شمع، نفت و روغن چراغ به امام زاده ها، گل مالیدن بر سر و صورت،

سینه زدن، زنجیر زدن، زیر علم، کتل و علامت رفتن، سنگ زدن، تیغ زدن، قمه زدن، خواندن زیارت عاشورا، ختم قرآن، روزه گرفتن و....

علاوه بر این ها انجام خدماتی چون پذیرایی، کفش داری و اسفند دود کردن در مساجد و تکیه ها نیز با نذر و قصد قربت انجام می گرفت. تهیه مواد مورد نیاز دسته ها از سازهای شان گرفته تا زنجیر و علم و کتل و علامت، پرچم، دیگ، سینی، استکان و... نیز از مله موارد نذر بوده و هست. یکی از انواع ندورات، گرفتن روزه سکوت بود و فرد روزه گیر، در تمام دوازده روز عزا تا آخر محرم و گاهی صفر، یک کلام سخن نمیگفت. انجام امور عام المنفعه مانند رسیدگی به وضع خیابان ها، تامین روشنایی معابر تاریک، پوشاندن چاله ها و راه آبها، کمک به نایبانیان، پرداخت بدهی زندنی ان یا تهیه غذا و پوشاک برای خانواده ایشان، غذا دادن به پرندگان، میانجیگری در اختلافات خانوادگی و دوستانه و... نیز با قصد قربت انجام می گرفت و انصافا در این دو ماه، عمل خلافی از کسی سر نزده و بساط عیش و نوش و عروسی و جشن تعطیل بود.

### قمه زنی و تیغ زنی

از جمله اعمال منسوخ که در زمانی موجب مباحات و امروزه به شدت نکوهش میشود، قمه زنی و تیغ زنی در سحرگاه روز عاشورا بود. دسته های قمه زن شبهای هفتم تا دهم، کفن پوشیده و با حرکاتی مهیب، پای به جای پا کوفته، شمشیرهای خود را در زیر نور فانوسها به حرکت در می آوردند. سحرگاه روز عاشورا این گروه با همان هیبت اما تنها با چند پرچم و کتل، راه می افتادند. این گروه پس از رسیدن به حسینیه خود به چند دسته از اطفال، نوجوانان، جوانان و سالمندان تقسیم شده و آماده حرکت میشدند. جلو سر اطفالی که والدینشان برایشان نذر کرده بودند، و افراد کمی ترسو تر، توسط دلاکان مجرب، با چند حرکت کوچک تیغ، زخمی میشد تا حدی که سرخی خون نمایان شود و سپس دسته حرکت کرده و با خواندن نوحه و نوای سنج یکدیگر را تهییج میکردند تا وقتی که نوحه خوان با فریاد "یا حسین" برای شروع قمه زنی علامت بدهد. میاندار دسته در فاصله خیابان مانند دو گروه قمه داران ظاهر شده و با فریاد یا حسین اولین قمه را بر سر خود میزد. پس از او بقیه نیز با شمشیر و قمه قداره های خود بر سر میزدند. اگرچه رسم بر این بود هر کس به اندازه نذر

خود قمه زده و سپس به راه ادامه دهد، اما همیشه در میانه کار عده ای از خود بیخود شده و گاهی موجب مرگ خود میشوند.

#### دسته سنگ زن ها

یکی از دسته های عزاداری، دسته سنگ زن ها بود که افراد در آن به جای سینه زدن و زنجیر زدن، هر یک دو قلوه سنگ در دست گرفته با نوای نوحه خوان و صدای سنج بر هم میزدند. به این ترتیب که هر زن سه ضربه داشت که سنگ زن ها، در حالیکه در دو صف روبروی هم تشکیل میدادند، با خم و راست شدن، یکی را نزدیک زمین، یکی را برابر شکم و یکی را بالای سر می کوفتند، بر این نشانه که روز عاشورا چنین سنگ هایی بر سر و پا و سینه امام و شهدا خورده بوده است.

#### قفل آجین

در مراسم عاشورا، عده ای دست به کار اعمالی می شدند که ریشه و دلیل وجودی آن بر کسی معلوم نیست. یکی از این کارهای شکنجه آمیز، قفل آجین بود که این شخص از مدتی قبل بدن خود را با داروهای کرخ کننده بی حس نموده و قسمت هایی از بدن، از گردن به پایین، را سوراخ کرده و از آنها قفل، نیزه، سیخ و میخ و امثال آن می گذرانید و خود را در جلو دسته به نمایش می گذاشت تا جایی که از شدت درد بی حال میشدند. گاهی این افراد را بر اسب سوار میکردند و دسته به خاطر مراقبت از آنها به آهستگی حرکت می کرد و صدای فریاد درد نها را در فریاد "یا حسین" غرق می کرد.

خوشبختانه امروزه این رسوم وحشیانه از بین رفته و روزهای محرم و عاشورا، با ذکر مصیبت، انجام نذورات، تعزیه و دسته های باشکوه انجام می شود. کلاس های مذهبی، انجام اعمال خیر و کمک به دوستان و همسایگان، از جمله اعمالی است که همچنان این ایام را برای شیعیان به روزهایی پر از خیر و برکت مبدل کرده است.

منبع :

به نقل از کتاب "طهران قدیم" تألیف جعفر شهری

## محدوده تهران قدیم



طهران ۴۵ سال پیش شهری بود به وسعت تقریبی ۲۱ کیلومتر مربع که تعداد جمعیتش را بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر تخمین می زدند. تعداد جمعیت شهر از آن جهت معلوم نبود که هنوز آمار و احصایه معمول نشده، داشتن شناسنامه هم باب نشده بود و تا موقعی که اولین سرشماری انجام گرفت تعداد جمعیت شهر را با حدس و گمان تخمین می زدند. تهران صورت ۸ ضلعی ناقص الاضلاعی داشت که با خندقی که به دورش حفر کرده بودند از اراضی اطرافش جدا می شد و ارتباط آن با خارج شهر تنها به وسیله ۱۳ دروازه ای بود که اطرافش ساخته شده بود.

عرض خندق بیش از ۶ تا ۱۰ ذرع (۱ ذرع معادل ۱ متر و ۴ سانتیمتر) و عمق آن تقریباً ۴ ذرع بود و آخرین خندق شهر بود که در زمان ناصرالدین شاه حفر شده، محدوده شهر را نسبت به برج و باروهای که در عهد شاه طهماسب صفوی کشیده شده بود و بیش از یک فرسخ محدوده نداشت تا چهار برابر وسعت بخشیده بود.

حدود:

حدود جغرافیایی تهران در زمان مورد بحث عبارت بود از :

شمال : از شرق به غرب، در طول خیابان شاه رضا نرسیده به پیچ شمیران تا کمی بعد از چهار راه کالج که به شکل مایل به طرف غرب و خیابان سی متری ممتد می گردید.

غرب : از زیر چهارراه شاه تا نزدیک میدان گمرک.

جنوب : در امتداد خیابان شوش تا میدان شوش.

شرق : در مسیر خیابان شهباز تا بعد از میدان ژاله که کج و معوج و با اضلاع ناقص در جهات فرعی به یکدیگر پیوسته هشت ضلعی نامتناسب شهر را به وجود می آورد.

خیابان های مذکور غیر از خیابان شوش که بعد از همه احداث شد اولین خیابانهای بودند که در زمان پهلوی اول از زمین های دولتی، یعنی خندق هایی که پر شده اند به وجود آمد و با ایجاد آنها ضرر و زیانی متوجه کسی نشد.

دروازه های داخل شهر :

غیر از دروازه های سیزده گانه اطراف شهر که در امتداد خندق ها شهر را محاصره داشتند دروازه های دیگری نیز در داخل، یعنی در مرکز شهر وجود داشت که حدود ارگ شاهی و عمارت شاهی و کاخ های سلطنتی را از شهر مجزا می کرد و عبارت بودند از :

۱- دروازه خیابان چراغ گاز : در شرق میدان سپه و اول خیابان امیرکبیر که با آجر و گچ و بدون زینت ظاهر ساخته شده بود و شاید عمر و فرصت سازنده به تکمیل ساختمان آن کفاف نداده بود.

۲- دروازه ناصریه : ابتدای خیابان ناصر خسرو در ضلع جنوب شرقی میدان سپه، مقابل تلگرافخانه.

۳- دروازه باب همایون : اول خیابان باب همایون مشرف به میدان سپه، یعنی در قسمت جنوب غربی آن، مقابل دیوار غربی پست و تلگراف، یا سر در نقاره خانه که در اعیاد و جشنها بر سر در آن نقاره می نواختند و بعد از خرابی آن دروازه و نقاره خانه ای شبیه به آن جلو میدان مشق

به دستور سردار سپه بنا شد که تا کنون برقرار میباشد، اما آن گیرندگی و ظرافت را نتوانست بدست آورد.

۴- دروازه خیابان علاءالدوله : اول فردوسی، مشرف به خیابان سپه.

۵ و ۶- دروازه های باغشاه و لاله زار : در زمان خود قاجار برای عبور و مرور واگن برداشته شد و اثری از آنها نمانده بود.

۷- دروازه ارک : جنوب میدان ارک که بر سر در آن نیز نقاره خانه ساخته شده بود.

۸- دروازه نو : بر خلاف نامش دروازه ای کهنه بود در انتهای بازار عباس آباد که از دوران صفویه بر جای مانده، مخروبه آن هنوز باقی است.

۹- سر در الماسیه : انتهای خیابان باب همایون سر دری دروازه مانند داشت که باغ اندرون شاهی را به خارج مرتبط می کرد، شبیه به دیگر دروازه ها و با بسته شدن آن دروازه ها راه رفت و آمد به اندرون قطع می گردید.

دروازه های اطراف شهر :

در هر طرف از جهات چهارگانه شهر سه دروازه نیز وجود داشت که عبارت بودند از :

شمال : دروازه شمیران (حدود سر پیچ شمیران فعلی یعنی محل تقاطع خیابان کورش کبیر و شاهرضا) و دروازه دولت (محل تلاقی خیابان های سعدی شمالی و شاهرضا و روزولت) و دروازه یوسف آباد (چهارراه کالج)

غرب : دروازه باغشاه (انتهای خیابان سپه) دروازه قزوین ( میدان قزوین) و دروازه گمرک (انتهای خیابان امیریه رو به میدان گمرک)

جنوب : دروازه خانی آباد (میدان خانی آباد در محل تلاقی خیابان خانی آباد یا مولوی با خیابان شوش) دروازه غار (فاصل بین خانی آباد و میدان شوش) دروازه شاه عبدالعظیم (میدان شوش ابتدای جاده شهر ری)

شرق : دروازه خراسان (میدان خراسان ابتدای جاده ری) دروازه دولاب (سه راه شکوفه) و دروازه دوشان تپه (انتهای خیابان ژاله مشرف به میدان ژاله) و جدا از اینها دروازه بی سقفی که ماشین دودی یا قطار حضرت عبد العظیم از آنجا به شهر ری فعلی رفت و آمد مینمود.

نظمیه (اداره) :

اسم این موسسه گرچه در ابتدا نظمیه گذاشته شد اما هیچ یک از ماموران و مردم این اسم را نپذیرفتند و اداره اش خوانده به اسم اداره صدایش زدند و کلا کلمه اداره در اذهان مردم از نظمیه شروع و شناخته شد و اسمی که مردم بسیاری شیفته آن گشته دیوانه عضویت آن گردیدند، از آنجا که بهترین البسه و کفش و کلاه متعلق به نوکرهای آن بود که می پوشیدند و چشم گیرترین عواید از طریق کلک بازی و دزدی گرگی به طرف آنها سرازیر می گردید. پوشششان کلاهی پشمی با نشانی پهن، شیر و خورشید، برگ خرما و انیفرمی زیبا و شلواری گالیفه و چکمه ای ورنی و کمر بند و حمایلی چرمی و باتوم لاستیکی که چوب قانونش می گفتند در پهلو، صورت ظاهریشان را تشکیل می داد که با هیبت و آبروی آن می توانستند بی آبرویی های بسیار بکنند!

این اداره که به جای داروغه خانه های سابق برقرار شده بود چندان که کنت رئیس خارجی آن بر کنار شده دست خودمانی ها افتاد به فوریت رنگ وطنی گرفته حدت و خشونتش با خلافکاران به سازش و همگامی با آنان تبدیل یافته محل شراکت با دزد و رفاقت با قافله گردید، تا آنجا که به سرعت آوازه خلافتکاری هایش در اذهان افتاده روی داروغه ها را سفید گردانید!

از جمله افتضاحات آن اینکه حاجی کرمعلی نامی زوجی قالیچه ابریشمی و یک جفت شمعدان دانه نشانش به سرقت می رود و با توصیه یکی از دوستانش به خانه رئیس نظمیه می رود و وقتی به اتاق وی راهنمایی می شود قالیچه های خود را کوییده به دیوار و شمعدانهایش را بر سر بخاری می بیند که هرچه رئیس نظمیه دلیل آمدنش را می پرسد جوابی نمی آورد تا آخر که در اثر سماجت بی اندازه او می گوید برای حل دو معما آمده بودم که جواب یکی را از قالیچه های منصوب به دیوار و جواب دیگرش را از شمعدانهای بالای بخاری دریافتم!

در هر صورت ابتدا اداره نظمی در خیابان جلیل آباد بود تا اینکه از دست آدم لخت کن ها و قزاق های قزاقخانه که مامورانش را مورد دستبرد قرار داده کفش و کلاه و تفنگ و اسلحه شان را ربوده لختشان می کردند آنرا به میدان توپخانه که محل امن تری بود نقل مکان دادند و تابلویی بر سر درش زدند، به عنوان (تشکیلات کل نظمی مملکتی) و سه اتاق آنرا هم در اختیار اداره تأمینات (آگاهی) گذاشتند تا زمان رضا شاه که نظمی جدید را با نام (شهربانی) در میدان مشق ساختند و با تشکیلاتی دیگر مشغول به کار شد و محل سابق اداره عبور و مرور و محکمه خلاقی های آن شد و ساختمان ضلع جنوب غربی آن در اختیار اداره تصدیق (گواهی نامه) قرار گرفت.

#### ساختمان های تهران :

ساختمان های تهران که مانند سایر شئون طبقاتی او کمتر حد متوسطی در آن به نظر می رسید یا متشکل بود از قصور رفیعه و ابنیه ممتازه، در صحن و سرا های عالی، متعلق به شاهزادگان و رجال و بزرگان و دیوانیان و منصوبین به دربار؛ مانند: پارک ظل السلطان (وزارت فرهنگ بعد و آموزش و پرورش فعلی) پارک امین الدوله در دروازه شمیران. عمارت نگارستان. پارک اتابک در لاله زار و ... و خانه های بی انتها و ابتدای بزرگان مانند قصر سپه سالار (مجلس شورای ملی). عمارت رکن الدوله. عمارت مشیرالدوله. فرمانفرما. مستوفی الممالک. امین الملک. وزیر دفتر. قوام الدوله. نایب السلطنه و دیگران که هر یک قصری بهشتی و عمارتی افسانه ای به حساب آمده، ده ها و گاهی صدها غلام و کنیز و نوکر و کلفت و خدمه، از مهتر و کالسکه چی و میر آخور و باغبان و آشپز و الله و دایه و چراغ چی و نسق چی و چی و چی و چی های دیگر را در خود جا داده، مکان و ماوا معلوم کرده بود، و یا خانه های کوچک محقر خشت و گلی اهالی، با ۲-۳ اتاق که فقط رفع سرما و گرما می نمود و اگر در بین این دو دسته ساختمانها و خانه های قابل توجهی یافت می شد متعلق به تجار و کسبه دسته اول و دوم که باز منتصب به دربار و راهداران با بزرگان و سر سپردگان به سفارتهای و این و آن و مانند آن بود که پولهای بی حساب و کتاب به چنگ می توردند و خانه هایی که در تبدیل احسن کردن ها به گیر پایین تری ها افتاده پس مانده خورشان بودند.

منبع: طهران قدیم، نوشته جعفر شهری، چاپ سوم، انتشارات معین، ۱۳۸۱



## ماشین دودی و واگن اسبی تهران قدیم

در تهران قدیم ماهها بود که ماشین دودی در مسیرهای متفاوت در حرکت بود مسافران را جا به جا می کرد. این ماشین دودی دو ایستگاه داشت به اسم «گار» که خیابان گارد یا گارد ماشین از آن کسب نام کرد.

نزدیک به ۲۰۰ سال پیش روستایی پر از درختان چنار و باغ در شمال شهر ری که زمان شاه طهماسب اول صفوی به دور آن بارویی با چهار دروازه و ۱۱۴ برج به شماره سوره های قرآن بنا شده بود، از فرسنگ های دور با لکه سبزی نمایان بود. و آن را « تهران » می خواندند.

می گویند آقا محمد خان قاجار وقتی این شهر را به پایتختی خود برگزید در دوران کوتاه سلطنتش چندان توجهی به توسعه تهران نکرد و اگر چه بخش اعظم نیرویش مصروف جنگ و گریز با دشمنان و سرکوب مخالفان شد اما انصاف باید داد که شیوه زمامداری وی نیز این توسعه را بر نمی تابید.

هنگام مرگ او، مساحت شهر نزدیک به ۲ میل مربع و جمعیت آن ۱۵ هزار تا ۳۰ هزار تن بود که نزدیک به سه هزار نفرشان به امور نظامی و دیوانی مشغول بودند. (۱) در زمان سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه، جمعیت شهر، و به موازات آن، اهمیت شهر، افزایش یافت و اولین توسعه تهران روی داد. ساختمان های جدید با معماری ای به سبک معماری نواحی جنوبی ایران، شیراز، و اصفهان بنا شد. با این حال، در عصر ناصری بود که رشد اساسی تهران میسر شد. ناظری اروپایی، تهران توسعه یافته ناصری را چنین وصف کرد: «تهران شهری است زاده و بالیده در شرق. اما حالیه این شهر به کسوتی دیگر درآمده و بدان آغازیده است که تن پوش خود را به محصول خیاط خان های محله وست اند لندن همانند سازد. تهران اروپایی بی گمان پدیدار گشته یا آن که در حال برآمدن است. اما اگر هنوز بتوان تمایزی بین تهران شرقی و اروپایی حس کرد، بایست گفت که تهران شهری است در مسیر اروپایی شدن بر بستر آسیایی» (۲)

شهر از لحاظ نمای ظاهری در سال ۱۲۶۹هـ.ق، داخل دیوار و خندقی قرار می گرفت، که در دوره صفویه ساخته شده بود. در جنوب شهر، دروازه محمودیه، فعال تر از سایرین بود. بیرون دروازه شاه عبدالعظیم، چندین کوره گری و گچ پزی قرار داشت. در شمال خارج از

دروازه های شمیران و دولت، چندین باغ واقع شده بود و بیرون از دروازه قزوین در غرب، چند کاروانسرا و دکان بود. دروازه جدید شهر ۱۲ دروازه داشت که از این قرار بودند: دولت، شمیران، و یوسف آباد، در شمال؛ قزوین، گمرک، و باغ شاه، در غرب؛ دوشان تپه، خراسان و دولاب، در شرق؛ عبدالعظیم، خانی آباد و غار در جنوب. آذوقه شهر روزانه از دروازه ها وارد می شد. (۳)

جاده ها، گذرها و خیابان ها پس از عهد صفویه، و به روی کار آمدن سلسله قاجار، به تدریج دوام و قوام خود را از دست می داد، افزایش جمعیت در سال های زمامداری فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه باعث شد حمل و نقل مسافری و ساکنان این ده بزرگ یکی از حیاتی ترین امور برای شاهان گردد.

در سال های پایانی سلسله قاجار صنایع الدوله، مستشارالدوله، مشیرالدوله و امین الضرب طرح تاسیس راه آهن را در کشور مطرح کردند. از سوی دیگر بلژیکی ها بر این گمان بودند که یک خط آهن شهری می تواند پاره ای از مشکلات شهری را کاهش دهد. آنان علاوه بر تراموای شهری چند خط تراموای اسبی نیز در درون شهر به راه انداختند.

«شرکت بلژیکی، علاوه بر خط آهن شاه عبدالعظیم، چند خط تراموای اسبی نیز کشید که از میدان توپ خانه به سوی شرق می رفت، و از خیابان چراغ گاز، و جلوی بازار و پامنار و سفارت روسیه عبور می کرد. نقشه ساختن یک خط شمالی هم مطرح بود که قرار بود از خیابان ظهیرالدوله بگذرد، ولی این خط کشیده نشد» (۴)

آن سال ها، راه آهن، همه جا بیشترین نشانه عصر صنعتی بود. همچنین در آن روزگار، حرف آخر در تبلیغات سیار نیز محسوب می شد، زیرا که پیام تکنولوژی جدید را بر چرخ در معرض دید همگان قرار می داد. چندان که این تکنولوژی در سده نوزدهم کشورها را وحدت بخشید، استراتژی نظامی را منقلب کرد و معیارهای یکسان زمان شناسی را بر همه ملت ها تحمیل کرد. ریشه های راه آهن، چون ریشه های عصر صنعت در بریتانیا نهفته بود.

محمد میرزای کاشف السلطنه، که در اروپا از نزدیک با راه آهن و فواید آن آشنا شده بود نخست در کتاب «تغییرات و ترقیات در وضع حرکت و مسافرت و حمل اشیاء و فواید راه آهن» و پس از آن در رساله ای به نام «حیات و ممات» گزارش علمی و مفصلی را عرضه کرد.

کاشف در کتاب «تغییرات و ترقیات، به اهمیت کشف نیروی بخار و تأثیری که در حرکت و سرعت و رفاه مردمان دارد اشاره می کند و پس از آن به نقل تاریخچه ای از به کارگیری این نیرو می پردازد، از این رو درباره چگونگی استفاده از نیروی بخار در راه آهن برای نخستین بار توسط دولت انگلیس می گوید: «اول مملکتی که شروع به ساختن راه آهن و استعمال قوه بخار کرد دولت انگلیس بود، و اولین خط آهنی که کشیده شد از لیورپول به منچستر بود. حکما و وزرای دولت فرانسه اجرای این اختراع را در مملکت خود جایز نمی دانستند و اقدام به این کار را به انگلیس راضی نمی شدند که در این عمل پیروی به دشمن خود کرده باشند. علاوه بر آن، وحشت از این آلت هم داشتند تا اینکه در سنه ۱۸۳۵ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۳ هجری، یعنی پنجاه سال قبل از این، که میسیو تیر، وزیر اول و رئیس جمهور فرانسه، که به انگلستان سفر نمود و راه آهن را دید، پس از مراجعت در مجلس وکلای ملت گفت: «اگر به من اطمینان بدهند که در خاک فرانسه سالی پنج لیو (سه فرسنگ و ثلث) راه آهن ساخته شود، مملکت و ملت خود را جزء خوشبخت ترین ممالک و ملل دنیا خواهم پنداشت» کاشف می افزاید: «در سنه ۱۲۵۵ هجری، مسیو مارتن، فیلسوف فرانسوی، این مهم را بر جمعی ثابت و مدلل کرد.» (۵)

اما بحث طرح ایجاد راه آهن در ایران همواره مورد مناقشه روس و انگلیس بود. حتی پاره ای معتقدند که قتل مشکوک صنیع الدوله که توسط کارگران تبعه روس صورت گرفت در ادامه اقدامات توطئه گرانه روس ها در ایران بود. در کشمکش رقابت های استعماری روس و انگلیس در ایران، انگلیسی ها به کمک حاج میرزا حسین خان سپهسالار امتیاز معروف رویترا را از ناصرالدین شاه گرفتند که از جمله موارد آن، کشیدن خط آهن از رشت به تهران و به خلیج فارس بود، که البته وسعت دامنه این امتیاز مانع عملی شدن آن بود و واکنش های تندی را برانگیخت.

بارون دونورمان که سال ها در خدمت راه آهن دولتی بلژیک کار کرده بود و اطلاعات کافی در این زمینه داشت، در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا به دعوت میرزا حسین خان سپهسالار به ایران آمد تا نسبت به احداث راه آهن ایران طرحی ارائه کند. او رساله ای در باب راه آهن نگاشت و طرح اتصال راه آهن های اروپا به خطوط آسیا و راه سرتاسری ایران از شمال غربی به مشرق را شروع کرد و آن را با یک نقشه و چندین شکل راجع به قسمت

های فنی راه آهن و لکوموتیو و غیره به خط و رسم خود نوشت و با عریضه ای به تاریخ ۳۰ آوریل ۱۸۷۵م (ربیع الاول ۱۲۹۲ق) برای جلب توجه ناصرالدین شاه به خدمت او فرستاد.

همچنین تلاش هایی برای اخذ امتیاز از سوی دولت های روس، انگلیس و فرانسه به عمل آمد، اما به جهت مطامع استعماری آنها با مخالفت نیروهای ملی و مذهبی و یا با موانع دیگر مواجه می شد و به انجام نمی رسید.

فکر تاسیس راه آهن تهران و قم را در سال ۱۲۷۷ ق حاجی میرزا محسن خان مشیرالدوله به ناصرالدین شاه القا کرد و شاه با کشیدن راه آهن از تهران تا حضرت عبدالعظیم موافقت کرد ولی عملاً اقدامی صورت نگرفت تا سال ۱۲۸۰ق که میرزا محسن خان مستشار سفارت ایران در پاریس بود؛ مجدداً مامور تهیه لوازم و اسباب راه آهن بین تهران و قم گردید. این ماموریت هم عملاً ناموفق ماند تا سال ۱۳۰۵ که یک کمپانی بلژیکی طرح احداث راه آهن تهران حضرت عبدالعظیم را به عهده گرفت و اجرا کرد. صاحب امتیاز این طرح شخصی بود به نام فایوس بواتال که در سال ۱۲۹۹ امتیاز احداث راه آهن تهران - رشت را از دولت ایران گرفته و مبلغ پانصد هزار فرانک هم ودیعه سپرده بود، ولی چون روس ها جلو حمل و نقل کالا را از راه قفقاز به ایران گرفتند کار او پیش نرفت و دولت ایران در عوض امتیاز راه آهن تهران به عبدالعظیم و تراموای تهران را به او داد.

فایوس امتیاز خود را به شرکتی به نام شرکت بلژیکی «راه آهن و تراموای ایران» که با سرمایه دو میلیون فرانک در بلژیک تاسیس شد، فروخت. آن شرکت هم لکوموتیو ها و واگن ها و دیگر لوازم و تاسیسات را در بلژیک ساخته تا سال ۱۳۰۵ همه را به حضرت عبدالعظیم رسانید و این راه آهن در اواخر شوال همین سال افتتاح شد. جمعا ۸۷۰۰ متر طول داشت. پیش بینی شده بود که سالانه در حدود سیصد هزار نفر برای زیارت از تهران به حضرت عبدالعظیم می روند. شرکت چهار لکوموتیو و ۲۱ واگن و جمعا ۲۵ کارگر و کارمند داشت که پنج نفر آنها اروپایی و بقیه ایرانی بودند. (۶)

البته در سال ۱۳۰۵ ق راه آهن حضرت عبدالعظیم احداث شد، ولی به دلیل عدم آشنایی مردم و بی توجهی موسسان آن که نوعاً بیگانه بودند، خطرات جانی و مالی فراوانی را سبب شد و شورش هایی را ایجاد کرد و بعد از آن، راه آهن های کوتاه توسط دولت های بیگانه برای مقاصد و اهداف استعماری ساخته شد. با همه مزاحمت هایی که بر سر راه آهن و به منظور

گرفتن امتیاز آن برای اولیای ایران ایجاد شد، فکر احداث راه آهن در ایران از میان نرفت، زیرا اکثریت طبقه منورالفکر و مطلع مملکت به لزوم آن پی برده بودند و بیگانگان نیز وجود آن را برای هدف های خود ضروری می شمردند.

از کسانی که جدا طرفدار احداث راه آهن بودند، یکی مرتضی قلی خان صنیع الدوله بود که رساله ای در این باره به نام «راه نجات» نوشت و پیشنهاد پذیرفته نشد، پیشنهاد مالیات نمک کرد. این پیشنهاد از مجلس گذشت، ولی چندی بعد در دوم جمادی الثانیه ۱۳۲۹ ملغی شد. برخی معتقد بودند باید زمینه ای فراهم شود که دو دولت روس و انگلیس در قلمرو نفوذ خودشان به احداث آن همت گمارند، ولی این عقیده همواره با مخالفت نیروهای ملی موجه می گردید.

مهدی قلی خان هدایت می نویسد:

«اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم. من الغرائب، مصدق السلطنه مخالف شد که در عوض، قندسازی باید دایر کرد، راه آهن منافع مادی مستقیم ندارد. گفتم از راه آهن منافع مادی مستقیم منظور نیست، منافع غیر مستقیم راه آهن بسیار است. نظمیه یا نظام هم منافع مادی ندارند ضروری مصالح مملکتند، قند هم به جای خود تدارک خواهد شد، اثبات شی نفی ما عدا نمی کند.» (۷)

زمانی که هدایت در مجلس این طرح را می داد و بر سر آن بحث می کرد. ماهها بود که تراموای شهری یا همان ماشین دودی در مسیرهای متفاوت در حرکت بود و به جابجایی مسافری می پرداخت. «این ماشین دودی دو ایستگاه داشت به اسم «گار» که خیابان گارد یا گارد ماشین از آن کسب نام کرد و گارد دیگری در شهر ری نرسیده به میدان خیابان حضرتی بود که عجالتا هر دو تعطیل و متروک است.

این گارها هر کدام دارای دو سالن مردانه و زنانه و یک راهرو عریض بود که تا رسیدن قطار مردها در سالن مردانه و زن ها در محل زنانه جمع می شدند و راهرو آن محل خرید قاقالی لی از جمله تخمه و آجیل و آب نبات و گز و سوهان و امثال آن بود که طبقی ها و دوغ فروش ها و گزیها و شربتی ها در آن جمع می شدند و یک اتاق بلیت فروشی بود که از ترس سارقان و دخلزنها جلو آن با میله های ضخیم پوشیده شده بود و تنها دریچه کوچکی بلیت

فروش و مسافر را بهم مربوط می کرد. در فرصت گرفتن بلیت تا رسیدن ماشین و باز شدن در، که قطار دو راهی به شهر می رسید درویش ها و مداح ها به نوبت با قصیده خوانی ها و ذکر مصیبت کردن و داستان سرایی های خود مردم را گرم می کردند.» (۸)

ماشین دودی یا همان تراموای شهری به تنهایی قابلیت و توانایی جابجایی مسافران را نداشت، به همین جهت شرکت بلژیکی واگن اسبی نیز در بخشی از تهران به راه انداختن تا کمبود و فقدان وسائط نقلیه را مرتفع نماید.

استاد جعفر شهری در کتاب «تهران قدیم» آورده است: خیابان باغشاه و چند خیابان دیگر از معابری بودند که واگن در آنها رفت آمد می کرد و این - واگن - اتاق چرخداری بود که توسط دو رأس اسب بر روی ریل آهن حرکت می کرد و تا پنجاه شصت مسافر نشسته و ایستاده را راه می برد. واگن خانه یعنی توقفگاه آنها در خیابان باغ وحش (اکباتان) نرسیده به تلفنخانه و یکی در ماشین خانه (گارماشین) پائین تر از خراسان بود که تعمیرات آنها نیز توقفگاه دوم می گرفت. این واگن ها شبیه واگن های باری قطار بدون دیواره دارای سه محل برای مسافران نشسته و دو محل در عقب و جلو آنها برای مسافران ایستاده بود که یکی از آن سه محل، برای جلوس خانم ها که با در و دیوار و حفاظ در رعایت شرایط مذهبی ایران که زن ها در آن استتار کامل بوده باشند در وسط واگن ساخته شده بود و دو محل دیگر جهت مردها که در هر یک جای دوازده مسافر در دو نیمکت مقابل هم تعبیه شده بود. مکان های ایستاده هم دو ایوانک در محلهای واگن چی بود که با طارمی محفوظ شده بود اگر چه جز قسمت زنانه که در و شیشه و پرده داشت بقیه آن باز بود و جز حفاظی آن را نپوشانده بود اما با همان سادگی با چنان ظرافت و زیبایی ساخته شده بود که هر بیننده را مجذوب می کرد. نیمکت های چوبی راحت لاک والکلی و دیوار و سقفی در همان رنگ که با تخته های باریک جفت و جزم هم پوشانیده می شد، سپرها و دیواره های جلو و عقبش که با سلیقه خاصی رنگ آمیزی سیاه و سبز شده بود، زیبایی دل انگیز یافته بود. سقف آن را چهارمیله آهنی از چهارطرف بر سر دست گرفته بود، لبه سقفش با کنگره هایی زینت شده بود، دودکش دوچراغ لامپا از فانوسهای داخل آن که از یک طرف اتاق زنانه و از یک طرف قسمت مردانه را روشن می کرد با بادگیرهای خوش ساختی از بالای آن بیرون آمده بود و دو زنگ برنجی شبیه زنگهای مدارس یا زنگ کردن قاطر در دو طرف آن بالای سرواگنچی آویخته شده بود و دو

دسته ترمزی شبیه هندل، یکی از جلو و یکی از عقب بصورت عمودی از سپرهای پس و پیش آن بالا آمده بود.

خط آن را دو ریل باریک کم عرض به فاصله یک متر تشکیل داده بود که طول آن با قلوستگهای روخانه ای فرش شده بود و آن را هم سطح خیابان ساخته بود و چهارچرخ نزدیک به هم در زیر آن که گردش وانحاء آن را در سر پیچها آسان می کرد، با شرطی که مسافر در ایوان های آن مساوی یعنی از نظر وزن یا تعداد به یک اندازه بوده باشند؛ از آنجا که هر آینه در یک ایوان آن جمع می شدند سمت سبکش بالا می آمد والا کلنگ می شد.

تفسیر آن را هم ناگفته نگذارم باید بگویم تقریباً تمام خطوط آن به بازار یعنی آخر خیابان جباخانه ختم می گردید که با صورت فعلی شهر، باید بعد از سبزه میدان مقابل میدان ارک را در نظر آوریم. خطوط آن که بدینقرار می باشد:

اول: خط بازار که تا آخر خیابان لاله زار نزدیک خیابان رفاهی رفت و آمد می کرد و مسافران آن را مخصوصاً در عصرها پسر حاجی ها و فکلی ماب ها و خانم های پیچه چهارانگشتی و خانم بازاها تشکیل می دادند .

دوم: خط خیابان شاه عبدالعظیم که از بازار براه می افتاد و ناصریه و چراغ برق را طی می کرد و از خیابان ری می گذشت و با پشت سر گذاشتن هفت دوراهی به گار ماشین (ایستگاه ماشین دودی) می رسید.

سوم: خط باغشاه که از بازار حرکت می کرد و بعد از شش دوراهی به دروازه باغشاه (مقابل مجلس) می رسید.

چهارم: خط دروازه قزوین که از میدان توپخانه حرکت می کرد و پس از گذشتن از چهارراه حسن آباد سرازیر می شد و به میدان شاهپور (دروازه قزوین) می رسید.

خط دیگری هم قبلاً از گار ماشین به طرف خیابان اسماعیل بزاز و به پاقایق (میدان اعدام) می رفته است که چون از زیر بازارچه زعفران باجی می گذشته است و صاحب بازارچه منتسب به دربار و سردسته مطرب های زنانه آن بوده است و بیم آن می رفته است که بازارچه اش را بلرزاند و خراب بکند، لثوش را وادار به مزاحمت آن می کرد که با سنگ زیر چرخ گذاشتن و

خارج ساختنشان از خط وجلو راه اسبهایش چاله کندن، عبورش را قطع کنند که ناچار کمپانی خط آن را جمع می کند.

گویا عمر این وسیله هم با عمر سلطنت قاجاریه به آخر رسیده بود که با به روی کار آمدن سلسله جدید هر روز برای آن اشکالی می تراشیدند و هر شب خطی از آن را برمی چیدند و کنار می گذاشتند تا به تعطیل قطعی انجامید که اولین آنها خط لاله زار و بعد از آن خط شاهپور و پس از آن خط باغشاه و در آخر خط خیابان شاه عبدالعظیم بود و سریع الانهدام تر از همه خط باغشاه بود که در یک نیمه شب تا صبح آنرا برچیدند و جای آنرا با شن و ماسه پر کردند و این نوع کارها به فرمان رضا شاه بود که به این سرعت و فوریت انجام می گرفت. چنانکه اولین آسفالت در ورود ملک فیصل پادشاه عراق به تهران نیز در مدت بیست و چهار ساعت با همین نوع ضرب الاجل خیابانهای باب همایون و اطراف توپخانه از سطح و پیاده رو زیرسازی شدند و آسفالت گردیدند. آن هم آسفالتی که بیش از سی سال در کمال سلامت برجای ماند که اگر هر آینه دچار تغییر و تبدیل های بعدی نشده بود شاید هنوز هم باقی می ماند.

پی نوشت :

۱ - سفرنامه جورج ناتائیل کرزن، ص ۸۸

۲ - همان، ص ۹۹

۳ - سفرنامه گرنیه، انتقال تهران، ص ۵۵

۴ - تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، محبوبی اردکانی، جلد دوم، ص ۳۲۸

۵ - فواید راه آهن، محمد کاشف، به کوشش محمد جواد صاحبی، دفتر نشر میراث مکتوب، ص ۲۰.

۶ - راه آهن در ایران، منوچهر احتشامی، دفتر پژوهش های فرهنگی، ص ۵۰

۷ - خاطرات و خطرات، مهدی قلی هدایت، جلد ۱، ص ۲۹۴

۸ - تهران قدیم، جعفر شهری، ص ۱۷۱



## گزارشی از تهران ۲۵۰ هزار نفری دوره ناصرالدین شاه



در سال ۱۳۱۱ هجری قمری یعنی در اواخر سالهای سلطنت ناصرالدین شاه، سرهنگ احمد امین وابسته نظامی و مباشر سفارت عثمانی در تهران رساله‌ای تحت عنوان «ایران» به خط خود تنظیم و به دولت عثمانی تسلیم داشته است. این رساله که اصل آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود، حاوی نکاتی است که گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی ایران آن روز را روشن و مشخص می‌نماید. در این رساله چنین می‌خوانیم:

### دوایر رسمی و ادارات ایران

در ایران وزارت و نظارت‌های متعدد به اسامی: صدارت - ریاست شورای دولتی - وزارت جنگ - خارجه - داخله - مالیه - عدلیه - تجارت - پست و تلگراف - معادن - اوقاف - نافع - مطبوعات و ترجمه - تشریفات موجود است. اکثراً امور چند وزارتخانه به وسیله یک وزیر اداره و نظارت می‌شود. صدراعظم (میرزا علی اصغر امین‌السلطان) کلیه امور مملکتی و خارجه را شخصاً در خانه شخصی خود رؤیت و اداره می‌نماید. به جهت عدم مجلس شورای ملی برای رسیدگی به امور مهم مملکتی جلسات هیأت وزیران در حضور شاه یا در خانه صدراعظم تشکیل می‌گردد. در این گونه موارد اکثراً به امین‌الدوله رئیس شورای دولتی مراجعه می‌شود. رسیدگی به دعاوی اتباع خارجی مقیم ایران و اهالی ایران، در دیوان محاکمات که وابسته به دربار سلطنتی است صورت می‌گیرد. اتباع هر دولت در روز معینی که از طرف محکمه (دیوان محاکمات) برای رسیدگی به دعاوی آنها تعیین شده است می‌توانند به آن رجوع نمایند. مأمورین وزارت خارجه به طور مداوم در وزارت خارجه اشتغال ندارند فقط در صورت لزوم وسیله مأمور مخصوص به وزارتخانه فراخوانده می‌شوند. عدلیه و تجارت را یک

وزیر، معارف و پست و تلگراف و اوقاف را وزیر معارف نظارت و اداره می‌نمایند. در نظارت عدلیه فقط به دعاوی حقوقی و تجاری رسیدگی می‌شود. بدین جهت نظارت عدلیه و نظارت تجارت در هم ادغام شده‌اند. وزارت داخله و مالیه را صدراعظم شخصاً اداره می‌نماید ضرابخانه و رسومات با هم مجتمع‌اند. در ایران تشویقاتی برای جلب اتباع خارجی و تبدیل تابعیت آنها اعمال می‌شود و نیز تسهیلات و شیوه‌ای که در اداره عشایر معمول می‌دارند بی‌اندازه ماهرانه می‌باشد.

رتبه - مأموریت - القاب - عنوان

به علت نبودن مراتب کشوری به مأمورین غیرنظامی نیز درجات نظامی اعطا و به تناسب هر رتبه حقوق مخصوصی به آنها تعلق می‌گیرد و در هنگام انتصاب به شغل از حقوق مزبور استفاده می‌نمایند. هر یک از مراتب کشوری و مقامات نظامی با تقدیم مبلغی به نام پیشکش اعطا می‌گردد. حکومت ولایات هم به همین ترتیب واگذار و رسومات ولایات نیز علاوه بر پیشکش باید پرداخت گردد.

القاب: به حضرت شاه اعلیحضرت همایونی، به وابستگان خاندان سلطنتی، نواب مستطاب، اشرف والا، به صدراعظم جناب مستطاب اجل، به وزراء معتبر و متنفذ جناب جلالت مآب اجل عالی، به سایر وزراء جناب جلالت مآب به مقامات مادون وزراء جناب فخامت نصاب، و به مقامات پائین‌تر، جناب عالی و سپس عالیجاه مجدت همراه عالیجاه بلند جایگاه، و بعضاً هم لقب جناب به تنهایی بکار برده می‌شود.

به سفراء کبار جناب جلالت مآب اجل عالی، سفراء جناب جلالت مآب به مصلحتگزاران و مستشاران جناب، و به سایر ارکان سفارت سنیه حضرت پادشاهی (عثمانی) جناب عزتمآب رفعتجاه و به اعضاء سایر سفارتخانه‌های خارجی عالیجاه خطاب می‌نمایند.

عناوین را بر حسب رتبه ذکر می‌نمایند، القاب و عناوین در بین ایرانیان دارای اهمیت مخصوصی است. القاب به ترتیب با کلمات الملک، السلطنه، الدوله، ختم می‌شوند. مانند مشیرالملک - مشیرالدوله - مشیرالسلطنه - علاوه بر این القابی نظیر معتمدالسلطان، مقرب‌الخاقان، مستشارالوزراء، نیز وجود دارد بعضاً این القاب به کسانی که دارای هیچ‌گونه عنوانی نیستند اعطا می‌شود معهداً مأمور متنفذی بدون لقب وجود ندارد. مأمورین خارجی که از

چگونگی و اهمیت این القاب اطلاعی ندارند در ادای احترام متقابل نسبت به ایرانیان، دچار اشکال می‌شوند.

### اصول تشریفات

در روزهای رسمی کلیه مأمورین اعم از اینکه دارای درجه نظامی باشند یا نباشند یونیفورم نظامی در بر می‌نمایند. وزراء و مأمورین ارشد دولت یونیفورم بزرگ با شال و خرقة حاضر می‌گردند و به تناسب درجه و اعتبار گردن بند الماس یا صدف و بعضاً تمثال مرصع شاه را به گردن می‌آویزند. ناظر تشریفات علاوه بر شال و خرقة کلاه نمدی درازی دارد که بر روی آن شال سفید که کناره زرد رنگ دارد پیچیده شده است و جوراب ساقه بلند که تا زانوهایش می‌رسد به پا می‌کند و عصای مرصع به دست می‌گیرد. سایر مأمورین تشریفات و مالیه نیز به همین صورت شرکت می‌نمایند. خدمه‌های دیگر به نام فراش، شاطر، یساغول که همواره در معیت شاه آماده‌اند حضور می‌یابند. رؤسای شاطرها را یساغول می‌نامند.

یساغول‌ها بعضاً امور پلیسی را انجام می‌دهند.

### مراسم سفرا

سفرای خارجی که وارد بندر انزلی (بندر پهلوی) واقع در ساحل بحر خزر می‌شوند، از طرف مأمور اعزامی از تهران به نام مجیب‌السفرا مورد استقبال قرار می‌گیرند. مأمورین رشت و قزوین نیز بالباس رسمی و به طور باشکوهی آنها را استقبال می‌نمایند. قبل از ورود به تهران در قصر شاهی واقع در میدان اسب‌دوانی از طرف مأمورین مخصوص پذیرائی شده پس از قدری استراحت سوار اسبهای که از اصطبل شاهی آورده شده می‌شوند و دم‌های این اسبان به رنگهای الوان می‌باشد پشت سر یک ستون فراش که در پیشاپیش حرکت می‌نمایند به شهر وارد و به سفارتخانه خود هدایت می‌گردند. در ابتدای ورود سفرا به تهران و همچنین در ایام مخصوص شیرینی‌هایی از طرف دربار وسیله فرایشان به سفارتخانه‌ها ارسال و خونچه‌های شیرینی را در رهگذر سفرا قرار می‌دهند و چندین روز این خونچه‌ها به همین وضع باقی می‌ماند. فرایشان حامل شیرینی‌جات به ترتیب فوق‌الذکر در مراسم ورود سفرا در پیشاپیش فرایشان مأمور استقبال تا سفارتخانه می‌روند و روز بعد برای اخذ مقداری وجه به عنوان بخشش به سفارتخانه مراجعه می‌نمایند.

## طرز اداره تهران و ولایات

حکومت تهران تحت عنوان حکمران بعهدہ نایب‌السلطنہ کامران میرزا سومین فرزند شاه واگذار شدہ وی علاوہ بر این سمت، نظارت حریبہ (وزارت جنگ) را نیز عہدہ‌دار است معاونی بہ نام وزیر تهران دارد. حکومت تهران دارای سه ادارہ ( پلیس - احتساب - تنظیمات) می‌باشد حدود اختیارات پلیس - فوق‌العادہ محدود است. ایران بہ سی و پنج ولایت تقسیم شدہ است. حکومت ولایات در مقابل مبلغی معین پیشکش اعطا می‌شود. تقسیمات ولایت بہ علت فک و الحاق از ولایتی بہ ولایت دیگر ثابت نیست. اکثر شهرها دارای اسم و عنوان مخصوصی بہ خود هستند مانند دارالسلطنہ تبریز - دارالعلم شیراز - دارالملک طبرستان - بلدہ طیبہ ہمدان و امثالہم. ولایت تبریز از نظر اعتبار در درجہ اول بودہ و ولایات اصفہان و خراسان در مرحلہ دوم اهمیت می‌باشند. بہ والی‌های ولایت حاکم می‌نامند. در ولایت بزرگ یک نفر پیشکار و در سایر ولایات شخصی بہ نام نایب‌الحکومہ بہ اضافہ یک معاون و بیگریگی یعنی احتساب آغاسی (مستوفی) کہ مأمور مالیہ می‌باشد آن ولایت را ادارہ می‌نمایند. در محلہائی کہ اتباع خارجی وجود دارد یک کارگزار تعیین می‌گردد. در یکی از ولایات خود حاکم مستقر و در ہر یک از سایر ولایات تابعہ یک حکمران منصوب می‌شود. برای اخذ رسومات یک ادارہ مخصوص وجود دارد. جمع‌آوری رسومات چند ولایت از طرف یک شخص التزام می‌گردد فی‌المثل رسومات کلیہ ولایات شمالی ایران از طرف بیگلر بیگی رشت جمع‌آوری می‌شود.

## وضع جغرافیائی تهران

شہر تهران با جمعیتی متجاوز از دویست و پنجاہ ہزار نفر در قسمت شرقی جلگہ‌ای بہ مساحت دو ہزار و پانصد کیلومتر مربع بنا شدہ است. ہواش قدری گرم ولی سالم است. قسمت خارجی ابنیہ گلی است و بدین جہت منظرہ عمومی شہر حالت دلگیرانہ‌ای دارد. کوچہ‌ها تنگ و غیر منظم می‌باشد. اخیراً جادہ‌های قسمت شمالی شہر توسعہ پیدا کردہ و طرفین جادہ‌ای کہ بہ سفارتخانہ‌ها منتهی می‌شود درخت کاری شدہ. تهران دارای بازار سرپوشیدہ بزرگی است. شہر با قلعہ خاکی محصور و بیرون قلعہ خندقی بہ عمق ۱۵ متر دورادور شہر را احاطہ نمودہ و در جہات مختلف قلعہ دروازہ‌های متعدد موجود است کہ مأمورین گمرک در این دروازہ‌ها از واردات و صادرات شہر حقوقی گمرگی اخذ می‌نمایند. برای رھائی از

هوای گرم تهران در تابستان از شمیرانات که به مسافت دو ساعت از تهران در قسمت شمالی قرار دارد استفاده می‌شود. قراء شمیران اکثراً با قلعه‌های خاکی محصور است در اطراف شهر چون جنگل وجود ندارد و نقل مصالح ساختمانی از خارج مشکل است. بدین جهت ساختمانها با خشت خام بنا شده فقط در گوشه و در و پنجره‌ها آجر مصرف می‌نمایند. و از چوب درختان تبریزی که در اطراف شهر به قوت آبیاری به عمل آورده‌اند استفاده می‌شود. در پوشش سقف خانه‌ها نی‌هائی که از رشت می‌آورند به کار می‌برند و روی آنها خاک می‌ریزند و سپس روی خاک کاه‌گل می‌مالند چون مقاومت نی خیلی کم است هر دو سه سال یکبار پوشش سقف خانه‌ها را تعویض می‌نمایند. زیر سقف را بغدادی نصف می‌کنند و بر روی آن صنعتکاران ماهر گچ‌بریهای نفیس اعمال می‌نمایند که بنا را به صورت زیبا و گرانبها جلوه‌گر می‌سازد. مع‌ذالک دارای استحکام زیاد نبوده و مستعد خراب شدن می‌باشد. اطاقها دورادور حیاط‌ها بنا شده و پنجره‌های آن مشرف به حیاط خانه است در این اواخر اعیان و اشراف که در صدد تجدید بنا هستند ساختمانهای خود را با چوبهای ساچ که از هندوستان می‌آورند می‌سازند.

آب: در مسافت چند ساعته از شهر چاههایی کنده و اتصالاً آنها را تا شهر ممتد گردانده و بدین وسیله آب به شهر می‌رسانند. عملیات احداث این چاهها پرخرج بوده بدین جهت در تصرف ثروتمندان و اکابر می‌باشد و از این رو شهر دائماً دچار کم‌آبی است مجرای آبها در داخل شهر برخلاف خارج شهر سرپوشیده نیست هر هفته یا هر پانزده روز یکبار آب در محلات شهر جاری می‌شود. عموم اهالی محل در اطراف جوی‌های آب مجتمع و به شستن لباس و سایر لوازم مشغول می‌شوند و پس از آنکه آب را بدین نحو آلوده ساختند حوض و آب‌انبار خود را از این آب مملو می‌سازند و آب مشروب و طبخ مردم تهران از آب آلوده تأمین می‌گردد.

مؤسسات: مشهورترین مساجد تهران مسجد شاه و سپهسالار است. این مساجد با آجر بنا شده است شکل مناره‌های این مساجد طبق اصول شرقی می‌باشد. شاه در مناطق مختلف شهر قصرهای متعدد دارد. اکثریت این قصرها چهار یا پنج طبقه و به شکل مخروطی است. به نام دولت ایران از طرف سرمایه‌داران انگلیس بانکی تشکیل شده و روسها هم بانکی در ایران دارند که در مقابل در رهن گرفتن اموال قرض می‌دهند.

جمعیت: مملکت ایران بیش از ۷ میلیون جمعیت دارد. سکنه آن عموماً گندم‌گون و مردم آن با وجود زیبایی طبیعی به علت عدم رعایت بهداشت قیافه‌هایشان دگرگونی کلی پیدا نموده است شمال غربی آن آذری، قسمت غرب کردی، جنوب و قسمت مرکزی آن، فارسی تکلم می‌نمایند در غرب شمالی (اصفهان) آرامنه و یهودیها ساکنند. ثروت عموم بسیار کم است فقط متمولین بی‌اندازه ثروتمند و طبقه عوام در نهایت درجه فقر و محتاج‌اند.

زبان: زبان رسمی فارسی است. با سفارتخانه‌های خارجی به زبان فارسی مکاتبه می‌نمایند در شرق و جنوب عموماً فارسی حرف می‌زنند ولی با زبان فارسی قدیم به علت ورود کلمات عربی فرق فاحش دارد.

ادبیات در نهایت انحطاط است. اشعار و آثار متداول در افواه مردم عبارت از ابیات و آثار متقدمین می‌باشد. اهالی شهرستان قزوین که در مسافت سه روزه از تهران قرار دارد اکثراً به زبان آذری سخن می‌گویند و به علت نبودن آموزش زبان آذری همه مکاتبات خود را به فارسی انجام می‌دهند قباله‌جات و معاملات به زبان فارسی نوشته می‌شود. اهالی ایالات شمالی منطقه گیلان به زبان مخصوص خود گیلکی حرف می‌زنند و زبان اکراد کردی است.

ادیان: ادیان موجود عبارت از سنی - شیعه - مسیحی - یهودی - زرتشتی است.

سنی‌ها: اکثراً در کردستان و تعداد کمی نیز در قصبات اطراف شیراز ساکن می‌باشند.

شیعیان: شیعه مذهب رسمی ایران است. شیعیان هنگام گرفتن وضو با یک دست صورت خود را می‌شویند و روی پای خود را مسح می‌کنند. نماز را با دست‌های باز و آویزان می‌خوانند و برای آنکه محل سجده پاک و تمیز باشد مهری از خاک کربلا در محل سجده وضع می‌نمایند و این مهر را دائماً با خود همراه دارند برحسب درجه ثروت به زیارت حجاز، کربلا و مشهد می‌روند بعد از زیارت نام محل زیارت را به اول اسم خود علاوه می‌نمایند. مانند حاجی حسین - شهدی حسین - کربلائی حسین.

مسیحیان: در اصفهان، تبریز و نزدیک آن و سلماس (شاپور) و ارومیه (رضائیه) و تعدادی در تهران و به طور کمی نیز در سایر شهرها سکونت دارند آنها دارای زندگی محقری می‌باشند.

یهودیان: در همدان و اصفهان و تعداد کمی در تهران و سایر ولایات اقامت دارند.

زرتشتیان: زرتشتیان را گبر نیز گویند. در شرق جنوبی ایران یعنی کرمان و یزد سکونت دارند به وحدانیت جناب رب عباد معتقدند و حضرت ابراهیم علیه السلام را خاتم النبیین می دانند بدین جهت به آتش حرمت مخصوص قائل اند و به پرورش درخت و نبات علاقه خاصی می ورزند. بنابراین در ایران وظائف باغبانی به این طایفه محول است. این مذهب، مذهب قدیمی ایران بوده و به نام آورنده خود زرتشت موسوم شده و اکثراً در بلوچستان و هندوستان اقامت دارند.

حمامهای ایران دارای یک حوض آب گرم (خزینه) بوده و شیر و حوض کوچک تر وجود ندارد و آب آن در مدت یکسال چند بار تعویض می شود. شستشو در این حمامها واقعاً غیر قابل تحمل است.

از یک مأمور وزارت خارجه که هشت سال در پاریس تحصیل کرده بود سراغ حمامی را گرفتیم. وی یکی از بهترین حمامهای تهران را آدرس داد. از نظافتش پرسیدم جواب داد آلودگیهای روی آب خزینه را با وسیله مخصوص جمع آوری می نمایند و این خود شایان دقت است. آنها تعظیم و تفاخر را خیلی دوست دارند. قدر و منزلت هر کس هر چه باشد مورد توجه قرار ندارد بلکه وضع ظاهری او را با نظر حرمت نگریسته و رعایت می نمایند. آنهایی که اندک زمانی ثروت مساعد پیدا می کنند یک کالسکه دو اسبی تدارک دیده به همراه دو نفر اسب سوار که پشت سر کالسکه حرکت می نمایند در کوی و برزن می گردند.

ثروتمندان و وزراء با کالسکه های که شش اسب بر آنها بسته شده است و سرویس چای و قلیان به همراه دارند در کمال عظمت در شهر رفت و آمد می نمایند. به همین مناسبت بین اعضای سفارت رسم بر این جاری شده است که هنگام خروج از سفارت با چندین سوار حرکت نمایند.

سالونها و اطفاقیایشان مملو از قندیل و لاله های آویزان است و این قندیلها که اغلب ستاره نشان اند بی اندازه گرانبها و مقبول اند و حتی در قهوه خانه عادی هم چندین آویز از این قبیل وجود دارد.

برعکس سایر ممالک که هر کس سعی می‌نماید دیگری را در بالا دست خود بنشانند و یا لااقل در آن باره تکلیف نماید، در ایران هر کس می‌کوشد در صدر مجلس بنشیند. گاهی اتفاق می‌افتد روی کاناپه‌ای که برای نشستن سه نفر است شش نفر می‌نشینند.

در ایران دو نوع عقد نکاح وجود دارد: ۱- عقد دائم. ۲- عقد منقطع -عقد منقطع یا موقت را شیعیان صیغه هم می‌گویند و این عقد را صواب (ثواب) می‌دانند در این گونه عقد زنی را برای مدت معینی به عقد نکاح در می‌آورند مثلاً برای چند روز -چند هفته - چند ماه و یا یکسال، چند سال. الحاصل برای هر مدتی جایز است.

عقد موقت احتیاج به شاهد و وکیل ندارد. به هر مجتهدی با تأدیه‌ی اجرتی مخصوص برای انعقاد عقد می‌توان رجوع نمود. مجتهدها با قرائت دعای مخصوصی عقد نکاح را می‌بندند. اکثراً برای سهولت این دعا را همراه خود دارند. در این صورت احتیاجی به مراجعه به مجتهد نیست. بعضی‌ها علاوه بر سه یا چهار زن که عقد دائم شده چندین صیغه هم دارند. تعداد صیغه‌ها معین نیست. سادات در ایران فوق‌العاده اعتبار و احترام دارند.

#### ایام مخصوص

شیعیان ایام مسرت‌شان نوروز - که بزرگترین عید ملی و رسمی ایرانیان است - روز تولد پیغمبر(ص)، غدیر خم، عید فطر و عید قربان است. نوروز سلطانی عید بزرگ ملی و رسمی است. جشن عید نوروز هشت روز دوام می‌یابد. مغازه‌ها و بازار در این مدت بسته است و هر کس دیگری را تبریک می‌گوید. در عید نوروز شاه البسه مزین به الماس می‌پوشد و سفرای خارجی و وزراء را در سالن موزه شاهی می‌پذیرد.

در این سلام پشت سر شاه وزیر خارجه و در دست راست شاه مترجم دربار قرار می‌گیرد. سفیر عثمانی به جهت مقام سفارت کبری با مأمورین سفارت و سایر سفراء به ترتیب در گوداگرد شاه جمع شده و شاه بر حسب مقتضیات زمان با سفرا به مذاکره می‌پردازد. با سفیر عثمانی با ترکی و با سایر سفرا وسیله مترجمین مذاکره می‌نماید. بعد از پذیرش سفرا شاه در اطاقی در طبقه پائین و هم سطح زمین که تخت مرمر در آن قرار دارد جلوس می‌نماید سپس وزراء و فرماندهان نظامی برای عرض تبریک به حضور می‌رسند، در این هنگام درباره شکار یا سیاحت شاهانه حکایاتی نقل می‌شود بعد حقه‌بازان و بازیگران شروع به عملیات نموده و شب‌نشینی



آغاز می‌گردد و نمایش فیل‌ها انجام می‌شود از طرف شاه سکه‌های پول به اطراف پاشیده می‌شود.

تولد پیغمبر (ص): مانند سایر اختلافات، در مورد روز تولد پیغمبر (ص) نیز اختلاف است. ولادت پیغمبر (ص) را روز ۱۸ ربیع‌الاول می‌دانند. در این روز شاه در هر کدام از قصورش باشد مراسم در همان قصر انجام می‌یابد. فقط از سفرا سفیر دولت عثمانی را می‌پذیرد و با ارکان سفارت مکالمه می‌نماید. سپس یکی از امراء را از بین ارکان و امرائی که در باغچه پائین حضور دارند مخاطب قرار داده با صدای بلند بعضی کلمات از راه ملاحظت متذکر می‌شود و از طرف امیر مزبور هم با صدای بلند سپاسگزاری می‌گردد. عید فطر و عید اضحی: در مراسم این اعیاد از سفرا فقط سفیر عثمانی دعوت می‌شود. در استقبال سفیر از دم درب برون تا درب اندرون فراشها در دو ردیف می‌ایستند. فردای همین روز در اجرای قاعده بخشش به سفارت می‌آیند.

ایام ماتم، تعزیه، روضه، مرثیه‌خوانی

ایام ماتم، دهم محرم، وفات حضرت علی و امام حسن و روز وفات ائمه، دهم محرم الحرام به مناسبت وفات سیدالشهدا بزرگترین روز سوگواری شیعیان است. عزاداری از ابتدای محرم تا روز دهم محرم ادامه می‌یابد. در این مدت به تناسب نذری که نموده‌اند اجرای ماتم می‌نمایند. مثلاً یکی ده روز در کوچه و بازار پابرهنه می‌گردد دیگری در ظرف این مدت کاملاً سیاهپوش می‌شود. بعضی دیگر فقرا را اطعام می‌نمایند. اشخاص هر یک به نحوی اجرای نذر می‌نمایند. علاوه بر این عادت تعزیه‌خوانی و سینه‌زنی نیز جاری است.

معارف - دارالفنون

غیر از مکاتب ابتدائی که با وضع جدید تطبیق داده شده است مابقی به صورت غیر منظم و در بعضی از دکانها تشکیل می‌شود. برخی از اصناف در دکانهای خود ضمن اشتغال به حرفه خود چند نفر طلبه را تدریس می‌نمایند با وجود اینکه مدارس رشدیه (متوسطه) موجود نیست وزارت معارف یک دارالفنون برای تربیت افسران نظامی و طبیب و مهندسی تأسیس نموده است. دروس نظامی این دارالفنون وسیله افسران آلمانی تدریس می‌شود مازاد فارغ التحصیلان که در واحدهای نظامی مشغول نمی‌شوند به انجام امور تلگراف گماشته می‌گردند.

## صنایع - محصولات ارضی

از قزوین تا تهران و از تهران تا شاه عبدالعظیم یک جاده گاری رو احداث شده در سایر محل ها که جاده احداث نشده گاری ها از همواریهای اراضی برای عبور استفاده می نمایند. از طرف سرمایه داران انگلیسی نیز بانکی تأسیس شده که امتیاز معادن غرب مملکت ایران به این بانک واگذار شده است.

صنایع - قالی و قالیچه ایران مشهور است هر ساله مقدار زیادی به خارج صادر می شود. بهترین نوع قالی در کرمان و کردستان بافته می شود. قالی کرمان با دوام ولی قالی کردستان ظریف است. اما اکثراً رنگ آن خالص نیست. در شیراز و سلطان آباد (اراک) هم قالی بافته می شود ولی قابل مقایسه با قالی های کرمان و کردستان نیست. در کرمانشاهان و کاشان یک نوع قدیفه می بافند و قدیفه های نفیس در اصفهان بافته می شود. تذهیب و تجلید کتاب در شیراز صورت می گیرد. محصولات کشاورزی - نظر بر اینکه خوراک اکثر اهالی پلو و چلو می باشد در منطقه رشت برنج فراوان کاشته می شود - توتون رشت فوق العاده مشهور است. تنباکو نیز هم در رشت و هم در کاشان و نوع مرغوب آن در شیراز به عمل می آید.

## اداره قشون

فرماندهان کل قشون ایران با نایب السلطنه کامران میرزا سومین پسر شاه است که تحت عنوان وزیر جنگ امور قشون را اداره می نمایند. وزارت جنگ شامل - اداره قشون - مجلس محاکمات - توپخانه - فشنگ خانه - زنبورک خانه - مدرسه ناصریه - آجودانباشی و ریاست ارکان حرب است. امور محاسبات و لوازم تحت نظر ریاست اداره قشون است که از طرف هیأت تحریریه به نام لشکر نویسان اداره می گردد. در هر ولایت برای تحریر امور قشون هیئت تحریریه مخصوص آن ولایت وجود دارد.

زنبورک خانه: در حدود ۸۰ شتر سوار بوده و در معیت شاه انجام وظیفه می نمایند با آلتی شبیه توپ تیراندازی می نمایند که فاقد اعتبار جنگی است.

مدرسه ناصریه: از طرف نظارت حربیه اداره می شود و معلمین اطریشی برای تدریس در این مدرسه استخدام شده اند. کیفیت این مدرسه نسبت به دارالفنون در سطح پائین و صورت غیرمنظم دارد. این مدرسه به درجات مختلف تقسیم نشده بلکه فقط دارای دو قسمت است

یک قسمت مخصوص خردسالان و قسمت دیگر مخصوص بزرگسالان است. فارغ التحصیلان این مدرسه به علت نبودن پست نظامی در قشون ایران همگی استخدام نشده بلکه عده‌ای پس از پایان ۸ سال دوره این مدرسه باز هم سالهای سال در این مدرسه باقی می‌مانند.

صنف پیاده: در ایران سربازگیری با ۱ صول و قرعه‌کشی صورت نمی‌گیرد چنانچه از قدیم‌الایام مرسوم است به اندازه احتیاج سرباز جمع‌آوری می‌شود. انتخاب سربازان تحت سلاح یا غیر آن به طور دائم سالیانه معادل یک لیره طلای عثمانی حقوق داده می‌شود. بر حسب ارزانی و گرانی معیشت هر ولایت این مبلغ ماهیانه معادل یک الی ۶ غروش (واحد پول عثمانی) و حداکثر تا ۲۳ غروش جنس به سرباز داده می‌شود.

به علت عدم تکافوی این مبلغ برای گذران، سربازان رسماً از طرف حکومت ایران مجازند در مواقعی که خدمت سربازی انجام نمی‌دهند مشاغلی از قبیل حمالی - صرافی - پینه‌دوزی و سایر مشاغلی که محل انتظام امور نظامی نباشد داشته باشند و افسران قسمتی از درآمد سربازان را اخذ می‌نمایند. به شرط تأمین جیره سربازان از طرف سفارتخانه‌ها به هر مقدار سرباز که لازم باشد در اختیار سفارتخانه‌ها گذاشته می‌شود.

برای افرادی که تحت‌السلاح هستند سالیانه دو دست لباس داده می‌شود پالتوئی که برای ایام زمستان به سرباز داده می‌شود و هم‌چنین لباس اونیفورم قرمز که برای پوشیدن در ایام رسمی به آنها واگذار می‌گردد. پس از پایان زمستان و ختم مراسم رسمی از سربازان پس گرفته می‌شود.

از طرف حکومت ایران رسماً سربازگیری به عمل نمی‌آید بلکه این وظیفه از وظایف فرماندها و افسران نظامی است. تجمع ۸۰ تا ۱۰۰ نفر سرباز را بلوک «معادل دسته در قشون عثمانی» و مجموع ۸ تا ۱۰ دسته را فوج می‌نامند.

بدین ترتیب تجمع ۷۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر سرباز تشکیل یک فوج «طابور» را می‌دهد و می‌توان این افواج را با حداکثر سربازی که دارند یک تیپ «آلای» تصور نمود و این بالاترین و بزرگترین واحد نظامی ایران است و واحدهای نظیر لوا (لشکر) فرقه (سپاه) و اردو (ارتش) که در قشون عثمانی موجود است در قشون ایران وجود ندارد.

هر فوج نامی مخصوص به خود دارد مانند «فوج قهرمان» و «فوج هفتم خلخال» و علاوه بر این بر افواج هر محل و ولایت اسم آن محل یا ولایت داده می‌شود مانند افواج آذربایجان - افواج خراسان. در حال حاضر در ایران ۸۱ فوج موجود است که ۲۷ فوج تحت‌السلح و ۵۴ فوج در حال مرخصی است صنف سربازان تحت‌السلح همه ساله تعویض می‌شوند.

صنف سواره: تحت نام لشکر قزاق که از سه تیپ تشکیل می‌شود تحت فرماندهی افسران روس است و مجموعاً بالغ بر ۱۱۰۰ سرباز و بهترین قوای منظم نظامی ایران است. در حدود ۱۰۰۰ نفر سرباز چریک که فاقد تعلیمات منظم‌اند به نام قوای علاءالدوله در معیت شاه می‌باشند. علاوه بر این در آذربایجان ۲۰ و در سایر مناطق جمعاً در حدود ۶۰ دسته سوار موجود است که در صورت لزوم تجمع می‌نمایند.

صنف توپخانه: تعداد توپچیان ایران اعم از افسر و سرباز در حدود ۶۴۰۰ نفر می‌باشد. تمام توپچیان تحت آموزش یک ژنرال اطریشی می‌باشند.

افسران: نظر بر اینکه فرماندهی قشون ناحیه به عهده افراد محلی است افسران فارغ‌التحصیل دارالفنون تنها در افواج تهران به خدمت گمارده می‌شوند. نظر به کثرت افسران حقوق متناسب با رتبه و درجه پرداخت نمی‌شود درآمد فرماندهان در مواقع اعطای مرخصی غیررسمی به زیردستان و نیز از مداخلی که سربازان دارند تأمین می‌شود بدین مناسبت به هر اندازه زیر دست یک فرمانده بیشتر باشد به همان اندازه درآمد وی نیز افزون است.

اسلحه قشون ایران: تعداد چهل هزار نوع جدید تفنگ اطریشی (ورندل) که جدیداً خریداری شده است به اضافه ۱۲ هزار تفنگ نوع قدیم (ورندل) موجود است. تفنگهای مزبور در مخازن جمع‌آوری و در مواقع لزوم بین افراد توزیع می‌گردد. بدین مناسبت اکثراً طرز استعمال آن را نمی‌دانند.

سربازان در حالت عادی دائماً از تفنگ قدیمی استفاده می‌نمایند. توپها نیز عبارت از توپهای قدیم اطریشی است. توپ ۹۰ سانتیمتری ۱۸ عدد - توپ ۸ سانتی‌متری ۱۶ عدد - توپ ۷ سانتی‌متری ۴۷ عدد - از توپهای قدیم اطریشی در حدود ۵۰۰ عدد موجود است که ۱۰۰ قبضه آن قابل استفاده می‌باشد.

منبع: «بررسی‌های تاریخی» مهر و آبان ۱۳۵۳

## گداگیری در تهران

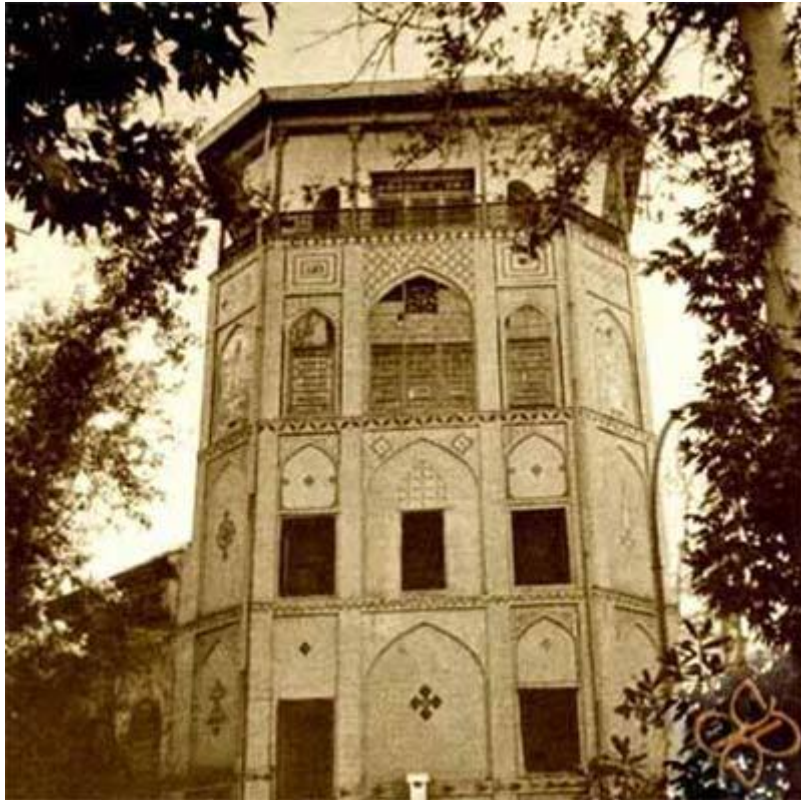


کمیسیونی برای تحویل گداها به وزارت راه تشکیل شده و از دیروز نیز شهرداری عده‌ای از گداها را جمع‌آوری کرد. شهرداری تهران از روز گذشته اقدام به جمع‌آوری گدایان کرده ولی طبق برنامه از روز ۱۴ ماه جاری (پنج‌شنبه) در تمام نقاط شهر، مامورینی که برای این کار تعیین شده‌اند شروع به کار خواهند کرد. دیروز عده‌ای از گدایان را جمع‌آوری کردند. در بین این عده ۷ نفر مشمول نظام وظیفه بوده‌اند که پس از تحویل آن‌ها به مامورین نظام وظیفه معلوم شد شناسنامه ندارند و برای تهیه شناسنامه از اداره آمار اقدام شد. از طرف وزارت راه یکی از مهندسین مامور تحویل گدایان شده است. امروز یک مقام شهرداری گفت وزارت راه در امور راهداری می‌تواند از وجود این عده استفاده کند لذا کمیسیونی امروز تشکیل شد و ترتیب تحویل گدایان را به وزارت راه دادند. به قرار اطلاع برنامه گداگیری از ۱۶ تیر در کلیه شهرستان‌ها به موقع اجرا گذاشته خواهد شد.

منبع :

روزنامه کیهان ، ۱۲ تیر ۱۳۳۵

## کاخ سلطنت آباد تهران



باغ و کاخ امیریه توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه بنا شد. این قصر در میان یک باغ بزرگ قرار داشت که از نظر باغ‌سازی و گوناگونی درختان، و زیبایی خیابان و جدول‌بندی، وجود دریاچه‌ها و جزایر و فواره‌ها و آبشارها و تپه‌های مصنوعی، تنوع گلها و گیاهان ایرانی و خارجی و گلخانه‌های متعدد در تهران مانند نداشت. برای نگهداری باغ از باغبانهای ایرانی و فرنگی استفاده می‌شد. کاخ امیریه بنایی دو طبقه و دارای تالارها و اتاقهای وسیع و مجلل بود که برای تزئین آنها از حجاری، کاشیکاری، گچ‌بری، و نقاشی دیواری استفاده کرده بودند. بر دیوارهای تالار مرکزی تصاویر پادشاهان ایران از زمان کیومرث به بعد نقاشی شده بود، حوضخانه بنا نیز از نظر آینه‌کاری و گچ‌بری و حجاری بر مرمر با کاخهای سلطنتی برابری می‌کرد. این کاخ در سال ۱۲۰۱ شمسی. به دانشکده افسری تبدیل گردید. به غیر از این بنا، ساختمان دیگری نیز که به عمارت جدید امیر مشهور شد در باغ امیریه بنا گردید، که اثری از آن بر جای نیست.

## طرح انتقال پایتخت از تهران در جنگ جهانی اول



در ایام جنگ جهانی اول اندیشه انتقال پایتخت را نخستین بار یکی از روزنامه های استانبول به نام خاور در مقالهای تحت عنوان «مستوفی الممالک بخواند» مطرح کرد.

گردانندگان این نشریه دموکراتهای متمایل به آلمان بودند. اما تحقق آن منوط به تأکید و تأیید شاه بود. زیرا همراهی او نشانگر به ثمر نشستن مرحله بعدی استراتژی دموکراتها، مستوفی الممالک و پرنس رویس بود و در حقیقت به منزله اعلان جنگ به متفقین و ورود ایران به صحنه پیکار جهانی علیه روسیه و بریتانیا تلقی میگردید. طبیعتاً حرکت قشون روس به سوی پایتخت در واقع آغاز این جنگ به شمار میرفت و نشان میداد که نفوذ و اقتدار آلمان در ایران به بالاترین درجه از اعتبار خود رسیده است که دولت و شاه را که مهمترین ابزار سیاسی متفقین به حساب میآمدند عملاً در صف متحدین جای داده است. این، به گمان آنها فاجعهای در حال وقوع بود. لذا به محض انتشار چنین خبری سفرای دو کشور از هر وسیله ممکن جهت انصراف شاه و دولت از تصمیمشان بهره جستند.

تصمیم شاه به انتقال پایتخت و تشویق به مهاجرت از سوی دولت، دموکراتها و آزادیخواهان و مخالفان کینهتوز بریتانیا و روسیه، خروش و اضطراب عجیبی در شهر برپا کرده بود. چنانکه منابع یاد میکنند گروههای گوناگون ملت توقف در تهران را پس از حرکت شاه و دولت بسیار هراسانگیز و وحشتناک میشمردند و همه سعی داشتند که قبل از خروج شاه خود را از خطر هستیبرانداز روسها نجات دهند. با اینکه ززمههای تغییر پایتخت از آغاز محرم/اواسط آبان در تهران و محافل گوناگون شنیده میشد ولی هنوز بهطور رسمی در مجلس طرح نشده بود. در ۷ محرم/۲۳ آبان ۱۲۹۴ جلسه فوقالعاده و محرمانه مجلس با حضور اعضای حاضر در تهران تشکیل گردید و در آن پیغام احمدشاه، خطاب به مجلس مبنی بر انتقال موقت پایتخت به

اصفهان قرائت شد. شاه در این پیام دستور داده بود که نمایندگان ملت به همراه شاه، دولت و کارگزاران کشور به سوی اصفهان عزیمت نمایند. این پیام و همچنین انتشار اخباری درباره نزدیک شدن ارتش روسیه به تهران همه را متوجه حساسیت موضوع نمود و مجال مذاکره و مباحثه باقی نگذاشت. بیدرتنگ هریک از نمایندگان همچون اعضای دولت و شخص شاه، همگام با مردم مشغول تدارک وسایل سفر شدند. شاه اسباب سفر را کاملاً تهیه نمود و لباس سفر در برکرد و کلیه جواهرات سلطنتی و اشیای گرانبهای خاندان قاجار را با خود همراه ساخته بود و اسبان تندرو و کالسکههای مجهز آماده انتقال تاریخی وی به اصفهان بودند.

احمدشاه که از آغاز میاندیشید که تا زمانی که جغرافیای سیاسی ایران به شکلی است که یک سمت آن انگلیس قوی و سوی دیگر روسیه قدرتمند وجود دارد، شاه ایران ضرورتاً میبایست یک ترازودار بسیار دقیق و خردمند باشد که با بیداری و هوشیاری شاهین ترازو را مواظبت کند تا مبادا نوک خار آن یک ذره به یکی از دو جانب میل نماید و هرگاه بتواند همین یک وظیفه را به عدالت و درستی انجام دهد بزرگترین خدمت را به ملت و مملکت خویش انجام داده است، اکنون خود شاهین ترازو را از کف نهاده بود و

بیطرفی ایران بکلی رنگ باخته بود. بالا گرفتن کار آلمانها و اعزام قوای روسی به انزلی و تصمیم به افزایش آنها جهت روی کار آوردن دولتی مطیع و ضدآلمان، رجال دوراندیش کابینه را به برخورد قریبالوقوع دول متخاصم در تهران مطمئن کرده بود. کسانی چون مستشارالدوله دریافته بودند که انگلیس و روسیه در واکنش به اقدامات آلمان و دولت هوادار آنها در تدارک یک اولتیماتوم به ایران خواهند بود. و باتوجه به اوضاع حاکم قطعاً دولت و مجلس آن را رد خواهند کرد، آن وقت منازعات سیاسی - نظامی در خواهد گرفت. از اینرو او و مستوفیالممالک و سایر دموکراتها شاه را قانع کردند که طی یک اقدام حسابشده و در عین حال احتیاطآمیز اندیشه تغییر پایتخت به اصفهان را مطرح کند. این اقدام اگرچه ظاهراً در حمایت از آلمانهاست اما در واقع یک نوع امتیازگیری از متفقین نیز به حساب خواهد آمد و آنان را قطعاً مجبور به مذاکره خواهد کرد. چنانکه خواهیم گفت چنین نیز شد.

پس از قطعی شدن سفر شاه و هیأت دولت، برای فراهم آوردن لوازم این حرکت به ویژه تأمین امنیت، اندکی قبل به دستور رئیسالوزراء، شبانه رؤسای حزب دموکرات روانه قم



گردیدند. آنان مطابق نقشه، در عمارت معروف کلاهفرنگی و اتابکی منزل گرفتند و از جانب سفارت آلمان طلای کافی، اسلحه و مهمات در اختیار آنها گذاشته شد. دموکراتها به سرعت فرصت را غنیمت شمرده «کمیته دفاع ملی» را تشکیل دادند.

در میان دموکراتها که به تدریج از آغاز ماه محرم تهران را ترک گفته بودند شخصیت‌هایی چون میرزا سلیمانخان میکده معاون وزارت داخله و عضو برجسته حزب دموکرات حضور داشت. او نماینده ویژه دولت مستوفی‌الممالک برای تدارک مقدمات ورود شاه و دولت به قم بود. با این همه، مهاجرت هیچگاه به شکل یک نهضت با برنامه که تحت زعامت و ریاست گروهی متشکل انجام یابد، نبود و این یکی از بزرگترین نقایص این حرکت به‌شمار میرفت. اما گستردگی آن سفارتخانه‌ها و دولتهای متفقین را برای ممانعت از عمق یافتن آن به تحرک شدید واداشت.

اقدامات متفقین در انصراف شاه هم تهدیدکننده بود و هم امیدبخش. سفرای روس و انگلیس و ریمن لکنت، وزیرمختار فرانسه به فعالیت‌های گسترده در این زمینه دست یازیدند. آنان از کلیه منابع، امکانات و اهرمهای سیاسی بهره گرفتند تا آن که سرانجام با هوشیاری سر چارلز مارلینگ سفیر بریتانیا این تلاشها نتیجه داد. او به فرمانفرما متوسل شد و بامداد هفتم محرم به اتفاق وزیرمختار روس به ملاقات شاه رفته به وی اطمینان داد که قشون روس وارد پایتخت نخواهد شد. جمعی از رجال محافظهکار متمایل به متفقین نیز در این فکر هماهنگی و هم‌رأیی نشان دادند. سرانجام شاه در برابر تهدیدهای آشکار دو کشور و تنگناهای فراوان سیاسی که کشور را به ورطه انهدام کشانده بود، علیرغم چندین بار مخالفت، تغییر موضع داد، به نصایح بزرگان گوش سپرد و نهایتاً از اندیشه انتقال پایتخت منصرف گردید.

عمده‌ترین تهدیدهای روس و انگلیس برای ممانعت از سفر شاه، خلع و عزل وی از سلطنت و تعیین شخصی دیگر به جای او بود. آنان آشکارا به شاه هشدار دادند که در صورت عدم انصراف وی، پدرش محمدعلیشاه را تحت حمایت مستقیم خود به تهران فراخوانده به تخت خواهند نشاند. اما در صورت پذیرش شاه، دو سفیر تعهد نمودند که مساعدتها و کمکهای فراوان اقتصادی و نظامی در برقراری نظم و امنیت و تسلط بر اوضاع مغشوش کشور به دولت ارائه نمایند. شاه و هیأت دولت که تا حدودی به مقاصد خویش دست یافته بودند طی جلسات مشورتی که با حضور شخصیت‌های سیاسی و رجال معمر و مورد احترام تشکیل دادند،

پیشنهادها، مشورتها و صلاحاندیشیهای آنان را به کار بستند و از دغدغه انتقال پایتخت فارغ شدند. با این تصمیم متفقین که اکنون در موضع ضعف افتاده بودند از خطر کودتا، انهدام اتباع و داراییهایشان در تهران رهایی مییافتند و با خروج تندروها و مخالفان امکان روی کار آوردن دولتهای مطیع و دستآموز برای آنان فراهم میآمد.

در جلساتی که به منظور تصمیمگیری درباره پیشنهادهای سفرای روس و انگلیس صورت میگرفت، شخصیتهایی چون مستوفیالممالک، وزراء، مشیرالدوله، مؤتمنالملک، عینالدوله، سپهدار و برخی از بازماندگان خاندان قاجار حضور داشتند که همه آنان نسبت به عواقب خطرناک این اقدام که همانا خلع شاه یا اشغال و انهدام حاکمیت ایران بود، در پی داشتند. زیرا جامعه سیاسی و دستگاه حاکمیت کشور آواره یا پراکنده میشدند و همین استقلال نیمبند نیز از دست میرفت. بنابراین توافق گردید که قوای روس به ینگیمام بازگردد، شاه از حرکتش منصرف شود؛ دولت با دو سفیر به گفت و گو و مذاکره بنشیند و سفارت آمریکا تعهدات آنها را ضمانت کند.

از آنجا که تصمیم اخیر شاه ثمرات فراوانی در برداشت جمعی از سیاسیون کشور تلاش نمودهاند که نقش خود را در این ماجرا هرچه بیشتر برجسته نشان دهند. به عنوان مثال سپهدار یکی از بازیگران مسلط این صحنه هنگامی که شاه و هیأت دولت را در لباس سفر ملاحظه میکنند در خاطراتش مینویسد: «من به شاه ملامت کردم شما چرا فرار میکنید؟ این قشون دو هزار نفر و این شهر ششصد هزار نفر وانگهی این کار روسها از عدم رضایت از دولت است. هرچه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من میروم سفارت روس و انگلیس بینم سبب این حرکت چه دلیلی است؟ اجازه دادند رفتیم. خیلی مذاکره. آخر به دو چیز جزیی آنها را راضی کردم... باری آن روز تا عصر به یک زحمت زیاد راضی شد حرکت نکنند...»

متعاقب آن شاه، وزراء و بسیاری از کسان که آماده رفتن بودند آرام گرفتند، ترس و اضطراب بهطور چشمگیری کاهش یافت. با انتشار این اخبار برخی از گروهها و اشخاص اعم از ژاندارمها، نمایندگان مجلس، روحانیون، سران احزاب و قشرهای گوناگون جامعه، بازگشت نمودند و عدهای نیز به مهاجرین پیوستند. روز چهارشنبه ۲۵ آبان در شهر آرامش نسبی برقرار بود.

## سرگذشت اولین فرستاده‌های لنین به تهران

اولین فرستاده‌های لنین رهبر انقلاب اکتبر روسیه و بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی به تهران سرگذشت تلخی داشتند. لنین بلافاصله پس از استقرار حکومت بلشویکی تمایل خود را به الغای کلیه حقوق و امتیازات روسیه‌ی تزاری در ایران و سایر نقاط جهان اعلام نمود و در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ دولت شوروی «اسدخان اسدبهدار» کاردار ایران در پتروگراد پیشنهاد کرد مذاکره در مورد تخلیه‌ی ایران آغاز گردد. پس از چندی نیز دولت شوروی طی اعلامیه‌ی ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ الغای کلیه امتیازات و حقوقی را که روسهای تزاری به زور و جبر از ایران گرفته بودند منجمله قرارداد ۱۹۰۷ و کاپیتولاسیون و غیره را رسماً اعلام داشت و نیکلای براوین ۱ کنسول روسیه‌ی تزاری در خوی را که به رژیم جدید پیوسته بود، به عنوان نماینده‌ی مختار خود به تهران فرستاد. (۲۸ ژانویه ۱۹۱۸) اما تخلیه‌ی ایران در عمل مواجهه با اشکال شد زیرا ژنرال باراتف و فرماندهی جبهه‌ی قفقاز از اجرای دستورات دولت شوروی سرباز زدند و همکاری خود را با حکومت ضد انقلابی ماورای قفقاز اعلام نمودند.

براوین در ژوئیه ۱۹۱۸ وارد تهران شد ولی «فون‌اتر» وزیر مختار تزاری حاضر نشد سفارت روس را به او تحویل دهد. لذا براوین در یک هتل اتاقی گرفته پرچم سرخ داس و چکش را بر فراز آن برافراشت و با انتشار آگهی در روزنامه‌ها ورود خود به تهران و آمادگی برای مذاکره با دولت را اعلام نمود. اما دولت مستوفی‌الممالک در تهران در وضعی نبود که بتواند با نماینده‌ی دولت بلشویکی روسیه وارد مذاکره شود زیرا در آن زمان جنگهای داخلی بین ژنرال‌های طرفدار تزار و نیروهای سرخ به شدت در روسیه جریان داشت و اوضاع آن کشور به هیچ‌وجه روشن نبود. لذا براوین پس از چندی اقامت در تهران بدون حصول نتیجه در اوایل پاییز در مأموریت دیگری عازم افغانستان شد و در غزنین به دست عمال انگلیسی به قتل رسید.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۸ حکومت ایران به ریاست صمصام‌السلطنه تصویب‌نامه‌ای صادر کرد و به استناد اینکه اساس کاپیتولاسیون به موجب قرارداد ترکمانچای با دولت تزاری بوده و دولت مزبور دیگر وجود ندارد. پایان دوره‌ی قضاوت کنسولها و الغای کلیه قراردادهای و امتیازاتی را که به روسیه داده شده بود، اعلام کرد و مراتب را طی بخشنامه‌ای به سفارتخانه‌های خارجی مقیم تهران اطلاع داد. این تصویب‌نامه که به «مصوبه برج اسد» مشهور است جنجال

بزرگی ایجاد کرد. سفارت انگلیس از قبول آن خودداری کرد و از دول ایران خواست تا پایان جنگ سرحدات خود را برای جلوگیری از ورود جاسوسان دشمن حفظ نموده و «پلیس جنوب» را به رسمیت بشناسد و در مقابل وعده داد پس از خاتمه جنگ استقلال ایران را محترم شمرده و قرارداد ۱۹۰۷ را ملغی و به ایران کمک مالی نماید. دولت ایران جواب داد انگلستان با اعزام نیرو و اشغال خاک ایران مساعی این دولت را در حفظ بی طرفی خود بیهوده ساخته است، پلیس جنوب یک نیروی خارجی به شمار می رود که تهدیدی نسبت به استقلال ایران است و بهتر است انگلستان ایران را به حال خود واگذارد و خاک این کشور را تخلیه کند تا بتواند بها صلاحات داخلی بپردازد. این پاسخ صریح و شجاعانه باعث کناره گیری صمصام السلطنه شد و یکبار دیگر وثوق الدوله که مورد حمایت لرد کرزن وزیر خارجهی انگلیس بود در هفتم اوت ۱۹۱۸ کابینهی جدید را تشکیل داد تا نقشه های جدیدی را که انگلیسی ها برای ایران کشیده بودند، اجرا کند.

در نتیجهی تخلیهی ایران از ارتش روس، بریتانیا در ایران بی رقیب گردیده بود و حکومت عثمانی نیز دیگر خطرناک شمرده نمی شد. در این موقع حیثیت و قدرت انگلستان در ایران به حدی رسیده بود که تا آن زمان سابقه نداشت. فرانسه و آمریکا فقط هیئتهای سیاسی در تهران داشتند، روسیهی بلشویکی ناشناخته بود و قدرت تهدید کنندهی جدی محسوب نمی شد، در پایتخت دولت ناتوان آخرین پادشاه قاجار حکومت می کرد و انگلستان حاکم بلامنازع ایران بود.

در آغاز تابستان ۱۹۱۸ دولت شوروی نمایندهی سیاسی جدیدی به نام ایوان کولومیتسوف را که سابقاً دبیر کمیتهی انقلابی انزلی و آشنا به وضع ایران بود به تهران فرستاد. ورود کولومیتسوف به تهران مصادف با سقوط دولت کمونیستی آذربایجان به دست عناصر ضدانقلاب و پیاده شدن قوای ژنرال دانسترویل در باکو بود. در نتیجه ارتباط کولومیتسوف با روسیهی شوروی قطع گردید. دولت وثوق الدوله نیز اعلام کرد که نمایندهی سیاسی شوروی را به رسمیت نمی شناسد چون استوارنامه هایش مخدوش است. معذالک کولومیتسوف در ماه اوت به طور غیررسمی با معاون وزارت امور خارجه ملاقات و پیشنهاد کرد دولت ایران بدون توجه به شناسایی رسمی روسیهی شوروی دربارهی مسائل مرزی و احضار معلمین روسی بریگاد قزاق و همچنین روابط بازرگانی بین دو کشور با او وارد مذاکره شود. اما بقایای طرفداران

رژیم تزاری از جمله اعضای سفارت و افسران قزاق در سوم نوامبر به اقامتگاه کولومیتسف حمله بردند و اعضای هیئت شوروی را توقیف و اموال آنها را غارت کردند. کولومیتسف توانست فرار کند و پس از مشقات فراوان از راه باکو به مسکو برسد.

در سال ۱۹۱۹ دولت شوروی که تا حدودی بر ژنرالهای ضدانقلابی پیروز شده بود یکبار دیگر به فکر تجدید روابط با ایران افتاد لذا طی اعلامیهی مورخ ۱۶ ژوئن ۱۹۱۹ مفاد اعلامیهی قبلی خود را تکرار نمود و چند هفته بعد مجدداً کولومیتسف را به ایران فرستاد. این بار وی دارای استوارنامهی معتبر و همچنین طرح قراردادی بود که در آن تمام وعدههای لنین در مورد الغای امتیازات تزاری و کاپیتولاسیون و بخشودن قروض و تحویل راهها و خطوط آهن و تأسیسات بندری ذکر شده بود. این طرح محتوی قسمت عمدهی شروط مناسبات ایران و شوروی بود که بعداً در قرارداد ۱۹۲۱ قید گردید.

کولومیتسف به محض ورود به تهران طرح قرارداد مزبور را به وزارت امور خارجه تسلیم و آمادگی خود را برای مذاکره اعلام نمود. اما وثوقالدوله که مشغول مذاکره با انگلیسیها دربارهی قرارداد دیگری بود حاضر به مذاکره با وی نشد و «فون اتر» وزیر مختار تزاری نیز بیانیهای صادر کرد و خود را تنها نمایندهی قانونی دولت روسیه شمرد. کولومیتسف در جواب، نمایندگان رژیم سابق را خائن و وزیر مختار را فاقد صلاحیت دانست. با موافقت ضمنی وثوقالدوله، کولومیتسف را قزاقهای ضد انقلاب که در خدمت دولت ایران بودند دستگیر و در ساری تیرباران کردند و جواهرات همراه وی را که برای احمدشاه آورده بود غارت کردند. این اقدام خصمانه، زمامداران شوروی را به شدت عصبانی کرد. به طوری که در سپتامبر ۱۹۱۹ «اسدبهدار» را مدتی بازداشت و سپس از خاک شوروی اخراج کردند و به دنبال این واقعه هرگونه روابطی بین دو کشور تا زمان کودتای رضاخان قطع شد. اولین قرارداد مودت میان دو کشور روز ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ <http://default.htm> 7/././.. اسفند ۱۲۹۹ و ۴ روز پس از کودتای رضاخان منعقد گردید. متعاقب این پیمان «روتشتین» اولین وزیرمختار اتحاد جماهیر شوروی در اردیبهشت سال بعد به تهران آمد.

پی‌نویس :

۱- Nicolai Bravine.

۲- Ivan Kolomitsev

با استفاده از

- اطلاعات ماهانه شماره ۵۲، تیر ۱۳۳۱.

- تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات امیرکبیر.

مجله الکترونیکی «دوران»، بهمن ۱۳۸۶، شماره ۲۵

## سابقه تاریخی کتابخانه ملی تهران



قبل از این که کتابخانه ملی به این شکل امروزی اش افتتاح شود، جای کتاب‌های با ارزش، خطی و قدیمی یا در کتابخانه سلطنتی بود یا در کتابخانه شخصی‌ای که معمولاً هم خوب از آنها نگهداری نمی‌شد. این روند ادامه داشت تا این که دکتر مهدی بیانی \_ پسر میرزا محمد مستوفی فراهانی که در دربار رضا شاه برو بیایی داشتند و از خانواده‌های ادیب ایرانی بودند \_ توانست رضا شاه را راضی کند تا یک کتابخانه بزرگ به نام کتابخانه ملی تأسیس کند تا هم کتاب‌های کتابخانه سلطنتی و هم کتاب‌های قدیمی دیگری را که در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شدند در آنجا جمع کند. این اتفاق بالأخره در ۳ شهریور ۱۳۱۶ افتاد و کتابخانه ملی شکل و صورت رسمی‌ای به خود گرفت. البته این حاصل زحمتهایی بود که امیرکبیر پایه آن را گذاشته بود. مدتی بعد از این که مدرسه دارالفنون ساخته شد \_ یعنی در حدود سال ۱۲۴۰ شمسی \_ یک کتابخانه مفصل برای آن درست کردند و هرچی کتاب با ارزش می‌توانستند در آن جمع کردند. چند سال بعد در زمان مظفرالدین شاه که ایرانی‌ها دیگر حساسی با فرهنگ غربی آشنا شده بودند، برای آن که بتوانند مدارس مدرنی مثل غربی‌ها درست کنند انجمنی تشکیل دادند به نام «انجمن معارف ایران». یک سال بعد این انجمن معارف یک کتابخانه درست کرد و کتاب‌های مدرسه دارالفنون را به آنجا منتقل کرد و اسمش را گذاشت «کتابخانه ملی معارف». و ایده درست کردن کتابخانه ملی از همین جا پر و بال گرفت تا به صورت امروزی اش رسید. در ابتدا با کتاب‌های کتابخانه ملی معارف و کتابخانه سلطنتی کلاً چیزی حدود ۳۰ هزار جلد کتاب چاپی و خطی در کتابخانه ملی جمع شد و همه آنها به اولین ساختمان کتابخانه ملی که جنب موزه ایران باستان در میدان مشق (محدوده میدان امام خمینی ره و ۳۰ تیر کنونی) ساخته شده بود منتقل شد. این ساختمان تا

همین چند سال پیش هم ساختمان اصلی کتابخانه ملی بود. البته به خاطر کمبود فضا و جا این ساختمان تا به حال چندین بار مورد دستکاری و توسعه قرار گرفت ولی با وجود این نمی‌توانست پاسخگوی تمام کتاب‌هایی باشد که هر روز به این کتابخانه می‌آمدند. برای همین در زمان ریاست آقای خاتمی در کتابخانه ملی به فکر آن افتادند تا برای آن ساختمان جدیدی در تپه‌های عباس آباد درست کنند که در زمان شاه به شکارگاه سلطنتی معروف بود. اواخر دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی\_ در حالی که هنوز ساختمان کتابخانه نیمه‌کاره بود\_ به علت کمبود جا مجبور شدند تا کتاب‌های کتابخانه ملی را به ساختمان نیمه‌کاره در عباس آباد منتقل کنند. بعد از چند سال ساختمان جدید کتابخانه ملی در سال ۱۳۸۶ به پایان رسید و تبدیل شد به یک کتابخانه مدرن و با امکانات روز که با کتابخانه‌های ملی دیگر کشورها برابری می‌کند.

منبع :

باشگاه خبرنگاران صدا و سیما ، ۱۱ فروردین ۱۳۹۲



## درشکه‌ها و گاری‌ها در تهران



از بعد از ظهر دیروز ماموران اداره راهنمایی و رانندگی درشکه‌ها، چرخ‌های دستی و گاری‌های اسبی را در تهران جمع‌آوری کردند و به این ترتیب به کار وسائط نقلیه کندرو که در محلات جنوبی تهران مشغول حمل بار و مسافر بودند، پایان داده شد.

مقامات راهنمایی و رانندگی امروز اعلام داشتند در چند ماه گذشته تعداد درشکه‌ها و گاری‌های تهران افزایش یافته و در خیابان‌های جنوبی بیش از هشتصد درشکه به کار مشغول می‌باشند و چون در جنوب تهران به علت تمرکز جمعیت و عدم ممانعت ماموران بازار مناسبی برای درشکه‌ها ایجاد شده بود، اغلب این درشکه‌ها از شهرستان‌ها به تهران انتقال یافته و اخیراً کثرت وسائط نقلیه کندرو موجب بند آمدن راه‌ها و اختلال عبور و مرور شده بود.

ماموران تا ساعت ده شب گذشته در محلات جنوبی تهران، قلعه مرغی، امامزاده حسن، جوادیه، چهارراه عباسی، پل امامزاده معصوم، مهرآباد، نازی‌آباد، میدان شوش، میدان غار و کلیه نقاطی که درشکه‌ها کار می‌کردند اقدام به جمع‌آوری وسائط نقلیه کندرو کرده و بیش از ۳۰۰ دستگاه درشکه و دویست گاری و ۱۵۰ چرخ دستی را متوقف ساختند. درشکه‌ها و گاری‌هایی که جمع‌آوری شده بود به دستور مامورین به ردیف در خیابان‌ها به طرف جاده آرامگاه حرکت کرده و در آنجا در قرارگاهی آن‌ها را متوقف کردند. بعد از آنکه خبر جمع‌آوری درشکه‌ها در شهر انتشار یافت درشکه‌چی‌ها به سرعت پا به فرار گذاشتند و هر یک

در گوشه‌ای از گاراژها و کاروانسراها مخفی شدند و اغلب آن‌ها پس از رسانیدن درشکه‌های خود به توقفگاه فوراً یابوها را از درشکه باز کرده و سپس چرخ‌های درشکه را درآورده تا هنگام فرا رسیدن مامورین دلیلی برای تعطیل کار و توقف درشکه خود نداشته باشند. مامورین پس از اینکه درشکه‌ها را به قرارگاه انتقال دادند اسب‌های آن را به صاحبانش تحویل می‌دادند ولی بعضی از درشکه‌چی‌ها از تحویل گرفتن اسب خودداری کرده و می‌گفتند حالا که درشکه را از ما می‌گیرید اسب را هم خودتان نگاه دارید. مقامات اداره راهنمایی و رانندگی امروز اعلام کردند که با بودن یکصد و پنجاه هزار وسیله نقلیه موتوری در تهران نمی‌توان به وسائط نقلیه کندرو در این شهر اجازه فعالیت داد. حرکت درشکه‌ها و گاری‌ها از نظر عبور و مرور مشکل بزرگی برای مامورین و مردم و رانندگان ایجاد کرده و تنها راه حل رفع مشکلات عبور و مرور جمع‌آوری وسائط نقلیه کندرو است و صبح امروز آقای عربشاهی رییس اتحادیه درشکه‌داران برای تعیین تکلیف صاحبان و رانندگان درشکه‌ها و گاری‌ها به اداره راهنمایی و شهرداری مراجعه کرد. آقای لطف‌الله حداد یکی از صاحبان درشکه‌ها گفت: در تهران ۸۰۰ درشکه موجود است که با شماره اداره راهنمایی و رانندگی کار می‌کنند که با تعطیل درشکه‌ها و گاری‌ها باید فکری برای رانندگان و کارگران آن که بیش از ده هزار نفر می‌باشند بکنند. تعدادی از درشکه‌چی‌ها امروز گفتند که ما در حومه شهر مسافر می‌بریم و درخواست داشتند که ترتیبی داده شود تا هم نره درشکه و هم سرمایه‌ای که برای خود درشکه صرف شده از بین نرود. درشکه‌چی‌ها و گاری‌چی‌های بیکار امروز در محل اتحادیه اجتماع کردند و از مسئولین اتحادیه درخواست کردند تا به مطالب آنان رسیدگی گردد و موضوع با اداره راهنمایی و رانندگی و شهرداری در میان گذاشته شود.

منبع :

روزنامه اطلاعات ، ۲۹ فروردین ۱۳۴۱

## جیره‌بندی نان تهران در ۷۰ سال پیش



اطلاع داده شد که کمیسیونی برای جیره‌بندی نان تشکیل گردیده و مشغول تهیه مقدمات آن می‌باشند و معلوم شد پس از اینکه تمرکز پخت نان که اکنون در دست اقدام است پایان یافت، جیره‌بندی آغاز خواهد شد و نیز در نظر گرفته‌اند که مردم را به دو طبقه تقسیم نمایند، از ۴ سالگی تا ۲۱ سالگی به بالا و برای هر طبقه مقدار معینی از یک نوع نان در برابر کوپن اختصاص دهند.

موضوع نان همه مردم را سخت پریشان ساخته و در جلسه هفتگی آقای وزیر دارایی با آقایان مدیران جراید نیز مورد بحث قرار گرفت و در این خصوص سوالات بسیاری شد و اظهارات ایشان رضایت‌بخش و از این قرار بود: بدی و خرابی نان کاملاً مورد توجه دولت بوده و اینطور نیست که دولت متوجه نبوده بلکه در هیات دولت مذاکراتی شده و بالاخره برای جلوگیری از این کار دو عمل شده است، یکی اینکه به وسیله شهرداری مراقبت کامل بشود که نانواها آنچه را می‌گیرند همان را به دست مردم بدهند. چه دیده شده است که بعضی‌ها دو نوع آردی که تحویل می‌گیرند (گندم و جو) بجای اینکه همان را مخلوط سازند گندم را علیحده نان می‌پزند و به قیمت بیشتر به مشتریان مخصوص خود می‌فروشند.

اما اقدام دیگری که دولت مشغول است و در کمیسیونی که آقای نخست‌وزیر و بعضی وزیران و شهردار تهران هم شرکت داشتند مطالعه و تصمیم گرفته شده این است که دولت خود مبادرت به تهیه نان نماید، به این ترتیب که نان را در کوره‌هایی که اکنون شروع به

ساختن آن شده و مشغول توسعه و تکمیل آن هستند به وزن و شکل معین و مشخص بپزند و هر روز صبح و بعدازظهر به وسیله کامیون‌ها در داکاین نان فروشی که در همه شهر دائر خواهد شد تقسیم و به قیمت معین و یکسان در دسترس عموم بگذارند.

به نظر جیره‌بندی نان حتمی است پس برای روشن شدن قضیه چند نکته زیر برای اطلاع وزیر دارایی، کمیسیون جیره‌بندی نان و یا سایر مقاماتی که با این موضوع تماس داشته و یا بعد پیدا کنند تذکر داده می‌شود:

۱- چندی پیش کمیسیونی در وزارت کشور مرکب از آقایان وارسته، دکتر سجادی شهردار تهران، سرتیپ آق‌اولی رییس کل امنیه، سرپاس رادسر رییس کل پخش به منظور تعیین طرز توزیع کوپن‌های ۶ ماهه قند و شکر و قماش تشکیل و پس از مذاکرات مفصل تصمیم گرفته شد که در نخستین جمعه اردیبهشت ماه تعطیل عمومی در تهران و حومه تا شعاع ۶ کیلومتر اعلام شده و کوپن‌ها به وسیله سه هزار نفر مامور در خانه‌ها داده شود. توزیع کوپن در خانه‌ها معلوم نشد چرا دوباره عملی گردید. خود اداره آمار بهتر از هر مقام دیگری می‌داند که مقدار زیادی شناسنامه در دست مردم هست که یا تکراری است و یا متوفیات است که به ثبت نرسیده بنابراین تطبیق شناسنامه و توزیع کوپن یک عمل اشتباهی است که باز تکرار شده و متصدیان مربوط خواهند دید که چندین هزار کوپن بیش از جمعیت واقعی شهر توزیع می‌شود.

۲- برای اینکه هر فردی که ساکن تهران است کوپن بگیرد و تقلبی در کار نباشد باید یک روز تعطیل عمومی بشود و کوپن در خانه به عده نفرات توزیع گردد و برای اینکه مسافرین هم بتوانند تحصیل کوپن کنند لازم است در روز تعطیل عمومی معابر تهران را قطع کنند و به هر کس برای سکونت به تهران می‌آید کوپن داده شود.

منبع :

روزنامه اطلاعات ، ۹ اردیبهشت ۱۳۲۱

## تهران عهد قاجار



پس از آن که آقامحمدخان قاجار تهران را به عنوان پایتخت برگزید، دیوان دارالعماره را وسعت بخشید و عمارت خروجی را در ارک سلطنتی بنا نهاد. شهر تهران در این زمان ۱۵۰۰۰ نفوس داشت که از میان آنها ۳۰۰۰ نفر سپاهی بودند و مساحت شهر ۵/۷ کیلومتر مربع بود که فقط نیمی از آن ساخته شده بود و کاخ و باغ‌های سلطنتی به تنهایی یک چهارم مساحت شهر را اشغال کرده بود و از طریق خیابان‌های کالسکه‌رو به دروازه‌های شهر منتقل می‌شد. در حالی که راه‌های دیگر تنگ و غالباً بن‌بست بود. بدون هیچ تردیدی نخستین سازنده شهر تهران فتحعلی شاه است. این پادشاه که دستور تراشیدن تخت مرمر مشهور را داد. ارگ سلطنتی را با ساختن عمارت بادگیر و اندرونی آذین کرد. با احداث مساجدی چون مسجد شاه در بازار که ساختمان آن به سال ۱۲۵۶ ه.ق، به پایان رسید نیز مدرسه مروی و صدر، سر در بازار و دروازه شاه عبدالعظیم در جنوب شهر نخستین بناهای عمومی لازم ساخته شد و تهران شکل اولیه یک پایتخت را به خود گرفت.

فتحعلی شاه فرمان داد تا قصر فجر معروف را با شکل هرمی، باغ‌های مطبق خارج از حصار در سمت شمال و نیز کاخ نگارستان و لاله‌زار احداث شود که به حصار شهر نزدیکتر بودند. جمعیت تهران در این زمان سی هزار نفر سرشماری شده که دارای حدود سی مسجد و سیصد حمام بوده است. فتحعلی شاه در اواخر سلطنت خود تهران را به حال خود گذاشت و حس سازندگی را از دست داد و در واقع در این زمان هنوز ساختمان هیچ یک از مساجد بزرگ به پایان نرسیده بود.

در عصر سلطنت محمدشاه، شهر در خارج از حصار از طرف شمال که مبدأ آب‌های جاری از شمیران و دامنه‌های توچال بود به آرامی رو به توسعه نهاد. بزرگان و اعیان به تبعیت از شاه به

احداث باغ‌های تفریحی و خانه دوم در خارج از حصار شهر در سمت شمال (محمدیه، عباس‌آباد) پرداختند.

نخستین وزیر محمدشاه، حاج میرزا، به دلیل عدم کفایت میزان آب قنات‌های قدیم دستور حفر قنات‌های تازه را صادر کرد و کانالی به طول ۴۲ کیلومتر برای گذراندن بخشی از آب‌های رودخانه کرج به سوی وصفنارد، یافت‌آباد و سپس تهران احداث کرد. در تهران ساختمان مسجد حاجی رجال علی کار، اسناد محمدقلی، آغاز شد و در سال ۱۲۵۶ ه.ق، امامزاده اسماعیل در بازار ساخته شد. نخستین نقشه تهران در این دوران (۱۲۵۷ ه.ق) به توسط جهانگرد شرق شناس روسی برزین تهیه و به سال ۱۲۶۹ ه.ق، در مسکو منتشر شد. شهر در این نقشه فضای عمومی بازی نداشت. تقریباً فاقد بناهای بزرگ بود و تنها فضای باز آن میدانی کوچک به نام میدان شاه بود که بین بازار و ارک قرار داشت.

کاخ سلطنتی ارگ، در این زمان به عنوان شهری پیچیده درون شهر تهران باقی ماند و تا حصار شمالی پیش رفت که در آن دروازه‌ای به نام عضدالدوله ساخته بودند که امکان دسترسی مستقیم به شهر سلطنتی را فراهم می‌آورد. ضلع جنوبی مسجد جمعه تهران و بازار بین این مسجد و مسجد شاه را که بین‌الحرمین می‌نامند از آثار دوران حکومت محمدشاه است. ناصرالدین شاه با برچیدن حصار قدیم و احداث استحکامات تازه و ساختمان‌ها و راه‌های آمد و شد ضروری تهران را بسیار تغییر داد. ظرف چند سال از بناها بهتر نگهداری شد و تهران رنگ و رویی تازه یافت. توسط امیرکبیر دارالفنون، مدرسه آموزشی زبان‌های اروپایی و دروس فنی تأسیس شد و در سال ۱۲۸۴ ه.ق، هنگام افتتاح محدوده شهر تهران «دارالخلافه ناصری» نامیده شد و به صورت پایتختی واقعی درآمد. این زمان تهران تحت نفوذ تمدن غرب قرار گرفت و به دنبال آن نظام بوروکراسی بوجود آمد و اداره‌های حکومتی و دیوانخانه و سفارتخانه تأسیس شدند.

در این زمان اداره‌ای، به منظور رسیدگی به امور روشنایی و اوراق عمومیف در شهر تهران به دستور ناصرالدین شاه تأسیس گردید. پست خانه مبارک، اداره گمرک و راه‌آهن (ماشین دودی تهران - ری) تأسیس شد. ناصرالدین شاه عده‌ای را مأمور ساخت تا برای پایتخت محدوده و نقشه‌ای جدید در نظر بگیرند که براساس آن، اراضی جدید وارد محدوده تهران شد. وسعت شهر از شمال ۱۸۰۰ زرع و از جوانب دیگر هر کدام ۱۰۰۰ زرع وسعت پیدا کرد.

برج و باروی شاه طهماسب صفوی خراب شد و با خاک آن خندق‌های دور بارو را پر کردند و به تقلید از نقشه شهر پاریس، شهر تهران به شکل هشت ضلعی غیر متساوی‌الاضلاع درآمد و ۱۲ دروازه به دور شهر احداث شد و دور تا دور آن را خندق کشیدند.

این دروازه‌ها در سال ۱۳۰۸ ه.ش، تخریب شد. ولی خاطره آنها در ذهن تهرانی‌ها تا امروز زنده مانده و برای نشان دادن محل کنونی آنها از نامشان استفاده می‌کنند. در شمال، دروازه یوسف‌آباد، دروازه دولت و دروازه شمیران؛ در شرق دروازه دوشان تپه. دروازه دولاب و دروازه خراسان؛ در غرب دروازه باغ شاه، دروازه قزوین و دروازه گمرک و در جنوب، دروازه شاه عبدالعظیم. دروازه غار و دروازه خانی‌آباد قرار داشته است. در سال ۱۳۰۸ ه.ق، عبدالغفار (نجم‌الملک) که نقشه شهر جدید غربی را پس از نقشه «کرشیش» استاد اتریشی مدرسه دارالفنون به عنوان آخرین شواهد وجود شهر اسلامی ترسیم کرده است. جمعیت تهران را ۲۵۰۰۰۰ نفر اعلام می‌کند. در نقشه عبدالغفار، ترتیبات جدید شهر بسیار مهم است. زیرا خیابان‌های مستقیم و کالسکه‌رو (لاله‌زار و علاءالدوله) در محله‌های جدید و (امیریه و چراغ گاز) در محل حصار قدیم صفوی احداث شده بودند و همچنین در شمال ارک دو میدان مشق و توپخانه (جایی که بعدها وزارت‌خانه‌ها در آن تأسیس شدند) در شمال محله سلطنتی بوجود آمده بود. این میادین به سرعت به شلوغ‌ترین نقطه شهر تبدیل شدند. نمایندگی‌های خارجی در این محله‌ها ی پردرخت (محله دولت) در بالای خیابان علاءالدوله که بعدها خیابان امین سلطان، خیابان سفارتخانه و سپس خیابان فردوسی می‌شود، به سرعت مستقر می‌شوند. اما طلب شهر هنوز همان بازار قدیمی است که مدخل آن همچنان در جنوب ارک قرار دارد.

معظم‌ترین بناها در آن زمان مسجد و مدرسه سپهسالار (میرزا حسین خان) بوده که در جوار کاخ بهارستان یا مجلس شورای ملی ساخته شده است. کاخ‌های سلطنتی یا خصوصی تنها بناهای زیبای شهر هستند. عشرت‌آباد در شمال، شمس‌العماره در ارک، کاخ‌های صاحبقرانیه، قصر یاقوت، قصر فیروزه و دوشان تپه در خارج از حصار شهر. قصر قاجار که در عصر فتحعلی شاه ساخته شده بود در آن هنگام رو به ویرانی نهاده بود. بازار با مساجد متعدد، تکیه‌ها، امامزاده‌ها و کاروانسراها همچنان قلب اقتصادی و اجتماعی شهر بود در حالی که مرکز سیاسی در ارک قرار داشت. در جنوب محله میدان ارک که از کمی پیش درختکاری و به

حوضی مزین شده بود و در آن زمان و آغاز قرن بیستم «میدان شاه» نامیده می‌شد. مسجد خلل‌السلطان جای خود را به تکیه دولت معروف می‌دهد. در شمال خیابان جدید اندرونی، در سال ۱۲۹۵ ه.ق، خیابان زیبای الماسیه را می‌کشند که از بین اسلحه‌خانه جدید و مدرسه دارالفنون می‌گذرد و به طرف دروازه دولت سابق و میدان توپخانه می‌رود و در جنوب به باب‌همایون منتهی می‌شود. در این دوران برخی تجهیزات عمومی نظیر واگن اسبی، ماشین دودی، روشنایی گاز و نیروی برق در شهر پدیدار شد.

در آغاز قرن بیستم، تهران به صورت بزرگترین شهر ایران درآمده بود، اما هنوز پایتختی بسیار معمولی بود که ۲۵۰۰۰۰ هزار نفر جمعیت داشت. در عهد آخرین سلاطین قاجاریه، شهر تغییر مهم دیگری نکرد.

منبع :

سایت کتاب اول ، سایت علمی دانشجویان ایران



## تکیه‌های تاریخی تهران



در ازدحام خیابان‌های شلوغ شهر تهران، رفتن به کوچه پس کوچه‌های پر خاطره قدیمی که حالا قدم به قدم آن با پرچم‌های سیاه مزین شده، لطف دیگری دارد. کوچه‌هایی که با گذشته ما پیوند خورده‌اند و حکایتمان را به نسل حسین(ع) پیوند داده‌اند، حکایتی که دست کم از ۳۰۰ سال پیش تاکنون امتداد یافته و عزاداری برای سید و سالار شهیدان را در طول تاریخ پررنگ نگه داشته است.

با روی کار آمدن صفویه در ایران، کاربری تکیه‌ها به عنوان مکانی که حالا برای عزاداری استفاده می‌شوند و تا قبل از آن برای ورزش‌های زورخانه‌ای مورد استفاده بودند، به روال گذشته خود بازگشتند و تکایا مکانی شدند برای برگزاری مراسم عزاداری، تعزیه و سخنرانی، به خصوص در ایام محرم. تعداد تکیه‌های باقی مانده از گذشته که بیشتر آن‌ها به دوره قاجار متعلقند، حالا به حدود ۵۰ اثر می‌رسد، تکیه‌هایی مانند سرپولک، سرتخت، عباس‌آباد، عودلاجان، لوطی علی‌خان، هفت تن، چال حصار و رضا قلی‌خان، اما قدم گذاشتن به هر یک از آن‌ها که روزی صدای ضرب زورخانه در آن‌ها طنین انداز می‌شد و حالا صدای موسیقی و سوگواری حسینی، حکایتی دارد که هر کدام در جای خود شنیدنی است.

از گذشته‌های دور، هر محله یک تکیه مخصوص داشت که متأسفانه گذر زمان باعث تخریب بسیاری از آن‌ها شده است. حالا فقط تعداد کمی از آن‌ها در محله‌های قدیمی تهران باقی مانده‌اند. تکیه «سادات اخوی» یکی از حسینیه‌های تاریخی محله سادات در منطقه عودلاجان است که هنوز به سبک و سیاق گذشته، پذیرای عزاداران حسینی در ایام محرم است.

یک پژوهشگر تهران قدیم در این باره توضیح داد: در این تکیه، مراسم عزاداری به همان روش دوره قاجار برگزار می‌شود؛ بانوان در حیاط و مردها دور تا دور حیاط روی سکوها عزاداری می‌کنند و منبر مخصوص سخنران و روضه‌خوان در وسط مجلس زنانه قرار دارد. این شکل از اجرا به دلیل نبودن بلندگو در دوره‌های گذشته رایج بود که تکیه سادات اخوی هنوز آن را اجرا می‌کند.

به گفته سعید روشن، مراسم در این تکیه مانند رسوم گذشته که عزاداری‌ها از زمان طلوع آفتاب آغاز می‌شد، از ساعت پنج صبح آغاز می‌شود و تا قبل از اذان ظهر ادامه می‌یابد و سخنران و روضه‌خوان هر کدام به ترتیب اقامه عزا می‌کنند، هرچند این شیوه در دیگر تکیه‌ها منسوخ شده، اما تکیه سادات اخوی همچنان به اجرای این رسم پایبند است.

این تکیه با حدود ۱۶۰ سال قدمت، مانند گذشته با انداختن چادری روی سقف، خیمه عزای خود را برپا می‌کند؛ ولی تنها تفاوت آن با گذشته، سه میله آهنی است که حدود ۵۰ سال پیش به دلیل پوسیده شدن چوب وسط خیمه، جای آن را گرفت و سه قالیچه‌ای که زیارت عاشورا را بر خود تبرک دارند. به گفته یکی از برادران سادات اخوی، این سه قالیچه هنوز روی دیوار حیاط هستند. این تکیه فقط در مناسبت‌های مختلف پذیرای مردم است و در دیگر روزهای سال در محله سادات، خاموش می‌ماند. منبری هم به نام «چهل منبر» هر روز در ماه محرم، با توجه به شرایط کربلا یک نوع آرایش می‌شود و هر سال از اول محرم تا سوم امام حسین (ع) به مراسم عزای امام حسین (ع) برده می‌شود.

به گفته روشن، از گذشته‌ای دور، مردم قبل از وارد شدن به تکیه‌ها و آغاز عزاداری‌های خانگی، به مکان‌های بزرگتر و مجالس عزاداری گسترده‌تر می‌رفتند. عزاداری‌های خانگی بعد از ممنوع شدن عزاداری از طرف دولت رضاشاه در میان مردم رواج بیشتری یافت.

تکیه «رضا قلی‌خان» در عودلاجان یکی دیگر از تکیه‌های است که هرچند بخش زیادی از آن در اولین خیابان‌کشی در تهران نابود شد، ولی هنوز به عشق امام حسین (ع) پایدار مانده است. روشن درباره این تکیه توضیح داد: هرچند درباره زمان ساخت تکیه رضا قلی‌خان، ادیب دوره ناصرالدین شاه، اطلاعاتی در دست نیست، ولی در نقشه کرشیش فرانسوی، نام این تکیه و همچنین تکیه سادات اخوی نوشته شده است.

این پژوهشگر تهران قدیم کامل‌ترین تکیه‌های باقی مانده در تهران را «تجربش» و «نیاوران» دانست و افزود: بسیاری از این تکیه‌ها هنوز در فهرست آثار ملی به ثبت نرسیده‌اند و اداره اوقاف آن‌ها را ثبت کرده است. متأسفانه در این زمینه از سوی اداره میراث فرهنگی و گردشگری تهران غفلت و بی‌توجهی شده است.

او درباره غذاهایی که در مراسم عزاداری میان مردم پخش می‌شود نیز اظهار کرد: در گذشته، غذای عزاداری‌ها در سینی بزرگی به نام «مجمع» آورده می‌شد که داخل آن برنج و خورش بود و هر چند نفر سر یک مجمع با دست غذا می‌خوردند. اکنون نیز در برخی تکیه‌ها، تخم‌مرغ و سیب‌زمینی آب‌پز علاوه بر غذاهای دیگر به عزاداران داده می‌شود.

بعد از حسینیه سادات اخوی و تکیه رضا قلی‌خان، به چهارراه گلوبندک می‌رسیم و حسینیه «طویریح» یا حسینیه «کربلایی‌ها». به گفته نصرالله حدادی - تهران‌شناس - این حسینیه پس از دستور صدام مبنی بر بیرون کردن ایرانی‌ها از عراق در حدود سال ۱۳۴۵ و با آمدن آن‌ها از عراق به ایران در سال ۱۳۴۷ با هدف برگزاری مراسم سنتی عزاداری که در کربلا انجام می‌دادند، در نزدیکی بازار تهران ساخته شد.

مسجد «اردبیلی‌ها» و تکیه «درخونگاه» در محدوده سنگلج تهران، دو بنای تاریخی دیگری هستند که در سال‌های گذشته برای عزاداری توسط تهرانی‌ها ساخته شدند. مسجد اردبیلی‌ها متعلق به دوره فتحعلی‌شاه قاجار است که در آن مراسم «طشت‌گذاری» انجام می‌شود. این مسجد که در دوره پهلوی اول کاملاً تخریب شد، دوباره ساخته شد و از سال ۱۳۲۳ در آن مراسم طشت‌گذاری اجرا می‌شود.

تکیه درخونگاه در محدوده بازار تهران و سنگلج نیز یکی از مکان‌های مذهبی تهران است که در آن عزاداری انجام می‌شود. به گفته حدادی، در دوره قاجار برای عبور دسته‌های عزاداری از کنار نخل امام حسین (ع) که در این محله بود، معمولاً دعوا و خونریزی می‌شد. به همین دلیل، این محله به نام درخونگاه معروف شد تا اینکه ناصرالدین شاه دستور داد نخل عزاداری محله گرو گرفته شود تا دیگر دعوا و خونریزی پیش نیاید.

اقلیت‌های مختلف در تهران بر اساس شهر محل تولدشان، هر کدام نوعی مراسم ویژه برای عزاداری در ایام محرم دارند. «طبالی‌های کاظمینی‌ها» که مراسم کاظمینی‌ها را برگزار

می‌کند، مارش عزای مخصوص به خود را دارند. هیأت «نجفی‌ها» در منطقه سهراب امین حضور برای خود دسته عزاداری راه می‌اندازند. هیأت افغانی‌های تهران در شهری نیز طبق آداب و رسوم خاص خود در عزای امام حسین (ع) سوگواری می‌کنند و ارمنی‌ها نیز در محله مجیدیه با پختن نذری به سوگ حسین (ع) می‌نشینند. بوشهری‌ها با مراسم «سنگ‌زنی» جنوبی‌ها با مویه کردن و ریختن گاه بر سر خود و زنان قزوینی که بسیاری از آن‌ها خود را از قبیله بنی‌اسد می‌دانند با در دست گرفتن بیل که یادآور خاک کردن پیکر مطهر یاران امام حسین (ع) است، در چهارراه سرچشمه عزاداری می‌کنند. همچنین آملی‌ها با شیپوری که آن را «نای نفیر» می‌نامند، مارش عزای امام حسین (ع) را می‌نوازند.

علم یا پرچی که دسته‌های عزاداری هنگام برگزاری مراسم با خود به خیابان می‌آورند، نیز حکایتی جداگانه دارند سروهای آهنی که بر سر علم‌ها قرار می‌گیرد، یادآور فداییان صحرای کربلاست. بزرگترین سرو، نماد امام حسین (ع) است که با خم کردنش اعلام می‌شود امام حسین (ع) کشته شد. شیر روی علم نیز نماد حضرت علی (ع)، کاووس آن نماد حضرت مهدی (عج) و جام‌های خالی روی علم نماد تشنگی یاران حسین (ع) در کربلاست که هر کدام در روز عاشورا، صحرای کربلا را پیش چشم ایرانی‌ها می‌آورند.

حالا تکیه‌ها، حسینیه‌ها، سجاده‌ها، مساجد و مهدیه‌ها، مکان‌هایی هستند که هر ایرانی برای عزاداری در آن‌ها قامت عزا می‌بندد؛ ولی تاریخی‌ترین و قدیمی‌ترین مکان‌ها که از گذشته باقی مانده‌اند، تکایا هستند که هنوز در زمان عزاداری برای امام حسین (ع) و برگزاری تعزیه از آن استفاده می‌کنند.

منبع :

خبرگزاری ایسنا

## پیشینه تاریخی محله دولاب تهران



تصویری قدیمی از دروازه دولاب تهران

دولاب ، دهی بسیار قدیمی در محدوده شرقی تهران بوده که تا پیش از توسعه شهر تهران جزو نواحی خارجی آن محسوب می شده است. در واقع نام و نشان های جغرافیایی در محدوده زمین های در دار در نقشه های قاجاریه متأثر از نام دولاب است. مانند سرباز خانه دولاب، گذر دولاب ، سرآسیاب دولاب ، دروازه دولاب و ...

دروازه دولاب، محله بیرون دروازه دولاب و..... نام دولاب ،فارسی و مرکب از دو کلمه (دول) مقلوب(دلو)و (آب) است و نشان میدهد که در آن آبادی با دلو از چاه آب می کشیدند.

یاقوت در معجم البلدان و دیگر مورخان از دولاب و مشاهیر آن سخن گفته اند . دولاب روستایی کهنه و قدیمی بود در گذشته و قبل از توسعه شهر تهران ،در قسمت جنوب شرقی و خارج آن واقع شده بود اما اکنون در درون شهر قرار دارد. واژه دلو ،عربی و به معنی ابکشی است که بیشتر از پوست و گاهی فلز می سازند و با آن آب از چاه می کشیدند.

دولاب به دلیل نزدیکی به مرکز علمی زمانه خویش یعنی ری دانشمندان زیادی مانند ابوبشیر دولابی رازی ، ابو صباح مزنی دولابی، نعمان دولابی رازی، بزاز دولابی رازی، قاسم رازی ، محمد بن صباح دولابی ، محمد بن اسماعیل بن زیاد دولابی، محمد بن احمد بن حماد دولابی و راق رازی و ابواسحاق دولابی از آن جمله اند.

منبع : <http://dulab.mytehran.ir/Default.aspx?tabid=32857>

## بزرگداشت حماسه حسینی در تهران عصر ناصری



در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، مراسم سوگواری سرور شهیدان به گستردگی در تهران برگزار می شد. با توجه به بی سوادی عمومی و کاستی های نظام آموزش مکتب خانه ای، برگزاری این مراسم، فرصت مغتنمی در اختیار دانشوران دینی قرار می داد تا به آموزش عمومی معارف دینی اقدام نمایند. در این مقاله، تعداد، نحوه برگزاری و میزان استقبال مردم از آن مجالس مورد بررسی قرار گرفته و ضمن معرفی برخی از وعاظ مشهور، به نقش ملاآقادر بندی در تشکیل آن مجالس، و ملا اسماعیل واعظ در تأمین منابع مورد نیاز سخنوران آن ها، اشاره شده است.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، باب هشتم کتاب ((المآثر و الاثار)) خود را به بیان ((برخی آثار روحانیه و مآثر معنویه و حقایق تمدنیه ای)) اختصاص داده که در مدت چهل سال - تا زمان نگارش کتاب - پادشاهی ناصرالدین شاه، با ترویج دولت، در ایران پدیدار گشته است و در بخشی از این باب، ((رواج کلی و شیاع کامل امر تعزیه داری و سوگواری حضرت امام ابو عبدالله سیدالشهدا)) را به حق، از جمله مآثر معنوی دوران ناصری به شمار آورده است. او ضمن بیان تاریخچه ای از برگزاری این ((سنت موكده كه تالی فرایض مشدده است)) از دوران آل بویه تا صفویان، یادآور می شود که در زمان های گذشته، برگزاری مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به ((روز عاشورا غالباً، و به عشر اول محرم احیاناً، منحصر بوده است و در غیر این میقات مخصوص، احدی بر این تکلیف منصوص، رسم اقدام نداشته))، اما در زمان او ((چندان این سنت سنیه رواج گرفته که در تمام ایام، جمیع اسایع، هر شهر از شهر، در هر شهر و قصبه مشهور از ممالک شیعه، چندین مجلس حافل به ذکر این مصاب

هایل، منعقد می گردد)) و می افزاید که ((از غره محرم تا سلخ صفر بخصوص، به مثابه عاشورای عهد سایر سلاطین شیعه می باشد.))

افزون بر این، وی از تعطیلی عمومی دهه اول محرم و شرکت شاه در مراسم تعزیه در تکیه دولت سخن گفته و می افزاید که سالانه از سوی دولت زیاده از پنجاه هزار تومان برای برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام خرج می شد و ((البته در تمام اقطار ایران در این دو ماه، دو کرور تومان بل متجاوز، مردم در کار خیر مصروف می دارند و بعضی حساب کرده و گفته اند که در طهران، فقط در این دو ماه، تقریباً یک کرور تومان قند و چای به مصارف روضه سیدالشهدا خوانی می رسد.)) (۱)

گزارش های نظمیه از وقایع مختلف محلات تهران در سال های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ هجری بر درستی سخن اعتمادالسلطنه و اهتمام مردم به برپایی مراسم عزاداری سرور شهیدان گواهی می دهد. برای نمونه، نظمیه در ضمن گزارش وقایع روز ((دوشنبه غره شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۰۳)) در محله عودلاجان می نویسد:

((دیروز در خانه حاجی اسدالله بزاز مجلس روضه خوانی بوده است. جمعی از تجار و غیره در آن جا مستمع بودند.))

((دیروز عصر در خانه حاجی میرزا حسین تاجر مجلس روضه خوانی بوده است. جمعی از تجار و غیره در آن جا حضور داشتند، غروب متفرق گردیدند.)) (۲) در گزارش همان روز، به برقراری مجالس روضه در خانه تنی چند از ساکنان محله چالمیدان و محله بازار نیز تصریح شده است و گزارش های نظمیه در روزهای بعد نیز همین گونه بوده و کمتر روزی است که خبر از برگزاری مراسم عزاداری داده نشده باشد. اهتمام مردم به این امر به حدی بوده که حتی در شب روزی چون یازدهم ذیقعدہ (سالروز تولد حضرت امام رضا علیه السلام) مجالس عزاداری برپا شده است و گزارش داده اند که در این شب در محله دولت، در خانه ((حاجی حسین نام بزاز.)) (۳) در محله سنگلج، در خانه ((شیخ رضا)) و در محله عودلاجان در خانه ((حاجی علی)) (۴) مجلس روضه خوانی بوده است و شرکت کنندگان در آن مجالس پس از صرف شام متفرق شده اند. بر اساس همین گزارش ها، این آگاهی حاصل می شود که در شب دوازدهم ذیقعدہ سال ۱۳۰۳ هجری در یازده خانه در محلات مختلف تهران مجالس عزاداری برپا بوده است (۵) و گاه این مراسم، برای بزرگداشت خاطره درگذشتگان صورت می گرفته

است. مأموران نظمیه از محله دولت خبر داده اند که شب یازدهم ذیقعدہ ۱۳۰۳ مصادف با ((شب سال فوت همشیره استاد علی نام بوده، کسانش مجلس روضه خوانی ترتیب داده، جمعی از طلاب را دعوت کرده بودند. چهار ساعت از شب گذشته متفرق شدند.)) (۶)

بدیهی است که در دو ماه محرم و صفر بر تعداد این مجالس افزوده می شده است. در دهه نخست محرم تعداد این مجالس به حدی بوده که گزارش های مستقلی در مورد آن ها به شاه ارائه شده است.

این گزارش ها با عنوان ((راپورت مجالس روضه خوانی و تکایا)) مربوط به مراسم روز جمعه ۲ محرم ۱۳۰۴ تا ((جمعه ۹ شهر محرم الحرام ۱۳۰۴)) بوده و در آن ها به تفصیل در مورد برگزار کنندگان مجالس عزاء، نحوه برگزاری مراسم عزاداری و پذیرایی از شرکت کنندگان سخن گفته شده است. (۷) نقل برخی از آن گزارش ها خالی از لطف نیست:

((جمعه ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۰۴. دیشب نواب ارفع و الاعزالدوله و امیرزاده پسرش و... با جمعی از اعیان و اشراف در مجلس روضه خوانی جناب امین السلطان حضور داشتند. جمعیت کثیری از دراویش و فقرا آمده، شام کاملی هم به مردم داده و هم مبلغی پول دادند... امسال از سایر سال ها در این مجلس جمعیت زیادتر است.)) (۸)

((دایی ابراهیم، ناظر درب حرمخانه مبارکه در خانه اش مجلس روضه دارد. یازده نفر از سادات روضه می خوانند.)) (۹)

((از بعد از ظهر در خانه جناب عضدالملک مجلس روضه خوانی است. نه نفر از ذاکرین معروف روضه می خوانند جمعی کثیر در آن جا حضور داشتند.)) (۱۰)

((ساری اصلان اول آفتاب در خانه اش مجلس روضه دارد. جمعیت زیاد می شود. چند نفر از ذاکرین معروف روضه می خوانند. علی الرسم هر یک از اهل مجلس را دو دانه نان لواش و چای می دهند.)) (۱۱)

در این گزارش ها، هم چنین از برقراری مجلس روضه خوانی زنانه در منزل حاجی میرزاشفیع لشکرنویس، (۱۲) پرداخت مخارج شام و غیره مجلس روضه خوانی منعقد شده در منزل سیدابوطالب صدرالذاکرین از سوی وزیر نظام، (۱۳) حضور جمعی کثیر از فقرا و اهل



محله در مجلس روضه خوانی نواب امیر آخور، (۱۴) پرداخت پول به فقرا و مساکین شرکت کننده در مجلس روضه خانه ناظم خلوت، (۱۵) اقدام مستوفی الممالک به دعوت از چهل نفر طلبه برای شرکت در مجلس عزاداری و پرداخت یک هزار دینار وجه نقد به هر یک از آن ها (۱۶) و برگزاری مجلس عزاداری در منزل مرحوم حاجی سیدصادق مجتهدسنگلجی با شرکت سیدمحمد طباطبایی خبر داده شده (۱۷) و درباره مجلس روضه خوانی تشکیل شده در خانه حاج ملاعلی کنی مجتهد برجسته آن روزگار چنین آمده است:

((چهار ساعت به غروب مانده در خانه جناب حاجی ملاعلی مجلس روضه خوانی است. قریب بیست نفر از ذاکرین معروف و غیر معروف روضه می خوانند. جمعیت زیادی می شود. از هر طبقه مردم در آن جا حضور داشتند. چای و غلیان و افر به مردم می دهند.)) (۱۸) گاهی در این مجالس اتفاقات پیش بینی نشده ای رخ می داد. مأموران نظمیه برخی از آن اتفاقات را گزارش کرده اند، از جمله خبر داده اند که به سبب مفقود شدن یک عدد سر قلیان در مجلس روضه منزل اقبال السلطنه ((خدام مجلس، هر کس از آن جا خارج می شد، او را می کاویدند و به مردم از این حرکت، خیلی بد گذشته بود.)) (۱۹) هم چنین خبر داده اند که در مجلس روضه منزل ((آقا شیخ جعفر پیشنماز... دو سه نفر به واسطه چای نزاعشان شده، می خواستند زد و خورد بکنند، خدام آن ها را ساکت کرده، از آن جا خارج می نمایند.)) (۲۰) یا ((دیروز جمعی از خوانین قاجار، طلاب و اهل محله در مجلس روضه خوانی جناب عضدالملک حضور داشتند. بعد از روضه به زن ها یکی پنج شاهی پول می دادند. زن ها به واسطه پول ازدحام کرده روی هم ریخته نزدیک بود بعضی صدمه بخورند. آن ها را متفرق کردند.)) (۲۱)

در همین گزارش ها از پرداخت پول به شرکت کنندگان در مجلس روضه بر گزار شده در خانه صنیع الدوله (محمدحسن خان اعتمادالسلطنه) خبر داده و گفته اند که در آن مجلس در روزهای نخستین ماه محرم ((بعد از ختم روضه به زن ها، هر یک، یک دانه شاهی سفید می دادند)) (۲۲) و در روز هشتم محرم ((علی الرسم، به زن ها هر یک پنج شاهی داده اند.)) (۲۳) با توجه به محدوده شهر و محلات و تعداد جمعیت تهران در آن روزگار، می توان استنباط کرد که تعداد مجالس عزاداری منعقد شده زیاد و شرکت کنندگان در آن ها بسیار بوده اند. از بررسی گزارش مربوط به روز هفتم محرم ۱۳۰۴ بر می آید که در آن روز ۴۸ مجلس روضه

یا تعزیه خوانی برپا بوده است و تعداد این گونه مجالس در تاسوعای سال ۱۰۳۴ به ۵۳ مجلس رسیده است.

مجالس روضه گاه مختلط بوده و گاه تنها به مردان یا زنان اختصاص داشته است. مأموران نظمیه از شرکت ((قریب سیصد نفر مرد و زن)) در مجلس روضه خوانی منزل صنیع الدوله خبر داده اند (۲۴) و از گزارش های آنان برمی آید که مجلس روضه حاج ملاعلی کنی از شلوغ ترین مجالس تهران بوده است. آنان در گزارش مربوط به روز یکشنبه ۴ محرم ۱۳۰۴ آورده اند:

((دیروز در مجلس روضه خوانی جناب حاجی ملاعلی جمعیت زیاد از مرد و زن حضور داشتند)). (۲۵) و در گزارش مربوط فردای همان روز آمده است: ((دیروز در مجلس روضه خوانی جناب حاجی ملاعلی به حدی جمعیت شده بوده که درب خانه را بسته بودند)). (۲۶) در مورد مجلس روضه خوانی منزل سیدمحمد طباطبایی هم نوشته اند: ((به حدی جمعیت شده بود که حیاط دیگر گنجایش نداشت)). (۲۷)

شور و هیجان و بروز احساسات مردم نیز در برخی گزارش ها مورد توجه قرار گرفته است. در مورد مجلس منعقد در خانه ((میرزا احمد پیشنماز)) چنین گزارش شده که: ((با این که روز اول بود، رقت زیادی برای مردم دست داده بود، به طوری که در موقع روضه حاجی میرزا الطف الله یک دو نفر زن غش کرده بودند)).؛ (۲۸) یا ((در مجلس روضه خوانی جناب حاجی ملاعلی... شورش و رقت زیادی برای مردم پیدا شده بود، (۲۹) و یا در مجلس روضه خوانی در منزل مرحوم آقا سیدصادق ((مردم حالت حزن غریبی داشتند، به طوری که سه چهار نفر زن به حالت ضعف افتاده بودند)). (۳۰)

علاوه بر گزارش های نظمیه، خاطرات قهرمان میرزا سالور که برادرزاده ناصرالدین شاه بود نیز موجود است. مجلس روضه پدر او - عزالدوله - در سال ۱۳۰۸ در تجریش برپا شده بود و وی از شرکت صدوهفتاد نفر زن و هشتاد نفر مرد در مجلس روز چهارشنبه نهم صفر و شرکت دویست نفر زن و جمعا دویست و پنجاه نفر زن و بچه در مجلس روز یازدهم صفر خبر می دهد. (۳۱) او در ادامه خاطرات خود متذکر می شود که به هنگام شیوع بیماری وبا در تهران به سال ۱۳۱۰ه. تعداد مجالس روضه خوانی فزونی یافت. وی در روز ۲۲ محرم ۱۳۱۰ه. چنین نگارش کرده: ((دو سه مرتبه خلق طهران با علما و سادات به حضرت عبدالعظیم و امام زاده

حسن و امام زاده اهل علی، مصلی رفته اند. هر مرتبه متجاوز از بیست هزار نفر بودند. صدقه، روضه خوانی و بذل و بخشش به شدت زیاد شده)). (۳۲) هم چنین در روز شنبه ۲۹ محرم ۱۳۱۰هـ. نوشته است: ((روضه خوانی و خیرات به حدی در طهران و شمیرانات زیاد شده که چه نویسم... دسته جات سینه زن متصل در گردش است. تمام مردم زاهد و عابد شده اند.)) (۳۳)

چنان که ذکر شد، در آن دوره مجالس روضه به گستردگی برپا می شد. برای اداره این مجالس تربیت نیروهای کارآمد ضروری بود و دانشوری پرآوازه به نام ملاآقادر بندی که خود علاقه زیادی به برگزاری مراسم سوگواری سالار شهیدان داشت، آستین همت بالا زد و با نگارش کتاب ((اسرار الشهاده)) به رفع این نیاز پرداخت.

ملاآقادر بندی در علوم معقول و منقول ماهر بود. در اصول فقه، کتاب ((خزائن الاصول)) را نوشت و در دو مجلد آن که به سال ۱۲۶۷هـ در تهران چاپ شد، اصول فقه، اصول عقاید، درایه، رجال و نظایر این ها را مورد بحث قرار داد. (۳۴) چکیده ای از آن نیز با عنوان ((عناوین المسائل)) چاپ شد. (۳۵) در فقه، کتاب ((خزائن الاحکام)) را به عنوان شرح منظومه فقهی دانشمند برجسته و صاحب ((کرامات شیعی))، سیدمهدی طباطبایی معروف به بحر العلوم نوشت که در یک جلد چاپ شد. (۳۶) رساله عملیه او نیز به فارسی نوشته شده بود و مباحث تقلید، طهارت و صلوه را دربر می گرفت. (۳۷) او در علم رجال، کتاب ((قوامیس القواعد)) را نوشت. (۳۸) وی هم چنین از نجوم، خبر داشت و کتابی مبسوط و محققانه در فن اسطرلاب نوشت که در سال ۱۲۸۰هـ در لکنه به چاپ رسید. (۳۹) با این همه، عمده شهرت او به سبب اهتمام ویژه در برقراری مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام و تألیف کتاب ((اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات)) است که به ((اسرار الشهاده)) آوازه یافته است. وی این کتاب را در چهل و چهار مجلس تدوین نمود، برای آن دوازده مقدمه قرار داد و خاتمه ای بر آن نوشت. در هر یک از این بخش ها، مجالس متعدد جای گرفت و نوشتن آن همه، هجده ماه زمان برد و سرانجام صبح روز جمعه ۱۵ ذی القعدة سال ۱۲۷۲هـ به پایان رسید. این کتاب چندین بار به چاپ رسیده و خود ملاآقا از صفحه ۱۸۰ کتاب به بعد را به فارسی ترجمه کرده که با عنوان ((سعادات ناصری)) به چاپ رسیده است. (۴۰) هم چنین میرزا محمدحسین فرزند علی اکبر این کتاب را به فارسی برگرداند و با عنوان ((انوارالسعادة فی ترجمه اسرارالشهادة))

در تبریز به چاپ رساند. (۴۱) به سبب عربی بودن و تفصیل اسرار الشهاده، ملاآقا بر آن شد تا مقتلی مختصر به فارسی بنویسد و این کار را انجام داد، ((جوهر الایقان)) را نوشت که چاپ شده است. (۴۲)

اگرچه اسرار الشهاده به سبب اشتغال بر روایات و قصه های نادرست، سخت مورد انتقاد واقع شد و محدث نامی حاج میرزا حسین نوری، کتاب ((لولو و مرجان را بر ضد آن نوشت، (۴۳) اما چاپ های مکرر این کتاب گواه استقبال مردم از آن است.

ملاآقادربندی، روحیه ای سریع التاثير و عاطفی و جانی سرشار از عشق به اهل بیت علیهم السلام داشت و افزون بر نگارش دو کتاب مقتل، خود در اقامه مراسم سوگواری امام شهیدان پیش گام بود و به ویژه در روز عاشورا، رفتاری عجیب از وی ظاهر می شد. سخن اعتمادالسلطنه در این مورد این است که در آن روز از او ((عادات دیوساران، در جوامع موج از تعزیه داران به صدور می رسید، بی اختیار عمامه بر زمین می کوفت و گریبان چاک می زد و بر سر خاک می ریخت)). (۴۴) محمدبن سلیمان تنکابنی نیز می نویسد که وی ((در اقامه مصیبت حضرت سیدالشهدا مواظب و متصلب و راسخ بود به نحوی که در بالای منبر از شدت گریه غش می کرد و در روز عاشورا لباس خود را از بدن می کند و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید)). (۴۵) اهتمام این دانشور برجسته به برگزاری مراسم سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، از دیده مردم دور نمی ماند، بر آنان تاثیر می گذاشت و آنان از وی الگو می گرفتند. ملاآقادربندی خود نیز به منبر می رفت و در القای مطالب، شیوه ای خاص و تاثیرگذار داشت و می توان وی را آموزگار اهل منبر در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه دانست.

گذشته از دو ماه محرم و صفر، چنان که گزارش های نظمیه گواهی می دهند، مجالس روضه خوانی در دیگر ماه های سال نیز برگزار می شد و شنیده شده است که رسم روضه های هفتگی و ماهانه را ملاآقادربندی بنیاد نهاد. برگزاری موفق آن مراسم که گاه خارج از زمان مربوط به مناسبت های مذهبی صورت می گرفت، نیاز به تأمین مواد و آموزه هایی داشت که شخص منبری را به القای مطالب مختلف توانا سازد. در این زمینه، آثار ملاسماعیل واعظ سبزواری کارگشا افتاد. تسلط ملاسماعیل بر معارف سنتی و تبحر او در تنظیم و تبویب مطالب، به او این امکان را داد که از نظر محتوای منبر، راهنمای واعظان گردد. او خود القای

وعظ و خطابه را کاری دشوار می دانست و در مجلس سی و هفتم از مجالس یکصدوشصت گانه کتاب ((عددالسنه)) به تشریح شرایط وعظ و واعظ پرداخته و مهیا کردن اسباب معاش، فراغت از هر مشغله، برخورداری از کتابخانه ای کامل، تحصیل زبان عربی، حافظه نیکو، ذوق سلیم، آگاهی از کلیات هر علم و اصطلاحات اهل فن، نیکو زبانی، تقوا و پرهیزکاری و قوت قلب را از جمله شرایط وعظ برشمرده است و این همه را با شواهد تاریخی، آیات قرآنی و حکایات و قصص آراسته و مطالب را به خوبی پرورانده است و در خاتمه، به مناسبت موضوع مورد بحث خویش، برای ذکر مصیبت، از اقدام امام حسین علیه السلام به هنگام خردسالی یاد می کند که مواعظ پیامبر گرامی اسلام را برای زهرای مرضیه سلام الله علیها نقل فرمود و خبر به پیامبر رسید و برای شنیدن آن به منزل دختر خویش آمد و در نهانگاه آماده شنیدن بازگویی مواعظ خویش از سوی حسین گردید اما کودک از بازگویی خودداری نمود و به مادر گفت ظاهراً مردی بزرگ به من می نگرد که نمی توانم درست سخن بگویم، پیامبر از نهانگاه خود بیرون آمد و حسین را در آغوش گرفت و ((سه مرتبه لب هایش را بوسید و فرمود جدت قربان شیرین زبانیست شود. نمی دانم پیغمبر کجا بود ببیند روز عاشورا همین حسین به همین فصاحت، کوفیان را موعظه می کند، گوش به حرفش نمی دهند... پیغمبر کجا بود ببیند آن لب ها را که می بوسید، ملعون شرابخوار به چوب آزرده اش نمود: لما وضع الراس بین یدیه اخذ قضیبا فضرب بها ثنا یا الحسین حتی کسرت. الا لعنه الله علی القوم الظالمین.)) (۴۶)

ملا اسماعیل واعظ، نزدیک به ۹۵ سال زیست و سالیانی دراز منبر رفت و چکیده دانسته های خویش را در کتاب های خود نوشته، به یادگار گذاشت.

در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه؛ علاوه بر ملا آقادر بندی و ملا اسماعیل واعظ، چندین تن دیگر در عرصه وعظ خوش درخشیدند و برخی از آنان همچون سید ابوطالب صدرالذاکرین از محبوبیت بسیار برخوردار شدند. (۴۷) اعتمادالسلطنه درباره او می نویسد: ((اصلاً خراسانی است و فعلاً طهرانی، از ذلاقت [گشاده زبانی] لسان او شگفتی می باید گرفت. قدرتی عظیم در ترقیق قلوب و اجرا دموع دارد. شعر هم می گوید و از علم عدد و ختوم و ادعیه نیز استحضار یافته است.)). (۴۸) مخبرالسلطنه از ویژگی صدای صدرالذاکرین سخن گفته، می افزاید: او تنها کسی بود که می توانست هیاهوی پنج شش هزار زن را در تکیه دولت فرونشاند. (۴۹)

سیدابوطالب صدرالذاکرین از اخلاق خوش و مردم داری هم بهره مند بود. نظمیه در ضمن وقایع روز دوشنبه ۵ محرم ۱۳۰۴هـ<sup>ق</sup> گزارش داده که وی ((در خیابان چراغ گاز برای رسیدن به مجلس روضه خوانی سواره می تاخته، پسره ای شاگرد نعل بند عبور می کرده است. مشارالیه به او پهلوزده انداخته بود. صدرالذاکرین ملتفت گردیده ایستاده یک مشت نقل به چند دانه شاهی سفید به او داده و نوازش و از خود راضیش کرده، می رود.)) (۵۰)

علاوه بر این چهار تن، می بایست از میرزا محمدرضا واعظ همدانی یاد کرد که به گفته اعتمادالسلطنه، در فقه و اصول و تفسیر و حکمت و کلام و عرفان یدطولایی داشت و مردم به مجلس موعظت و تذکیر وی، میلی عجیب داشتند. محمد قزوینی نیز واعظ همدانی را به بسیاری فضل و اطلاع و فصاحت و بلاغت در کلام و بیان شیوا ستوده، از اشتیاق فراوان خود برای حضور در پای منبر وعظ او سخن گفته و می افزاید: ((وی در سنین اواخر عمر خود، بسیار مکرر در مجالس وعظ تصریح می کرد که ظهور حضرت صاحب الامر بغایت نزدیک است و می گفت که رجای واثق است که حتی بسیاری از کسانی که در همین مجلس حضور دارند، در کف فیض ظهور آن حضرت را خواهند نمود)) و بر این مطلب ((فوق العاده اسرار و تقید و تعهد داشت)). قزوینی می نویسد که هرگز نفهمیده که سبب اصرار میرزامحمدرضا واعظ همدانی در بیان این مطلب چه بوده و چرا با وجود منع ائمه علیهم السلام از تعیین زمان ظهور، وی بر این کار مبادرت می ورزید. واعظ همدانی سرانجام روز پنج شنبه چهارم ربیع الاول سال ۱۳۱۸هـ<sup>ق</sup> در گذشت (۵۱) و شنوندگان وعظ او نیز در گذشته اند و اگر چه سخن او در مورد ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام تحقق نیافت اما احتمالاً تأکید او بر ابراز این مطلب، به پذیرش عمومی تحولات جامعه ایران در دوران مشروطه خواهی یاری رسانده است.

برشماری نام و نشان همه واعظان تهران در دوره ناصری ممکن نیست و بجاست که تنها به یک نکته دیگر اشاره کنیم و آن این که، کسب شهرت در تهران گاه موجب اشتها یک تن از وعاظ در سراسر کشور می شد و متقابلاً گاه نیز از دیگر نقاط کشور واعظانی به تهران می آمده اند. اعتمادالسلطنه در مورد حاج میرزااحمد اصفهانی می نویسد: ((در شغل مرثیه سرایی و کار روضه خوانی به مقامی سامی رسید وصیت صوتش از طهران به همه جای ایران کشید.)) (۵۲) و همو این گونه از ملامحمدباقر فشارکی یاد کرده که: ((در جرگه علمای

اصفهان، مشهور است و به طهران نیز مکرر آمده، مسجد و منبرش رونقی لایق دارد و رواجی فائق.)) (۵۳) هم چنین از حاج مولی علی واعظ قزوینی و تسلط زیاد او در کار منبر یاد کرده که: ((در خراسان و آذربایجان و مملکت ری و عراق عرب که در آن ها موعظه کرده و روضه خوانده است قبول عام دارد و شهرت تام)). (۵۴)

علاوه بر مجالس روضه خوانی، در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه، مراسم تعزیه نیز به گستردگی برپا می شد و مورد استقبال مردم قرار می گرفت. پرداختن به موضوع تعزیه در آن دوران، مجال دیگر می طلبد، اما برگزاری آن مجالس و این مراسم، فرصت مغتنمی برای آموزش عمومی معارف دینی به مردم در اختیار دانشوران دینی قرار داد، آن هم در جامعه ای که سطح سواد عمومی در آن نازل بود و آموزش در خور توجهی نداشت. بررسی نحوه بهره گیری آن دانشوران از این فرصت، نیازمند پژوهش گسترده در متون بازمانده از آن روزگار و عزم و همت پژوهشگران پر تلاش روزگار ماست.

پی نوشت ها:

۱. چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، جلد اول: الماثر و الاثار، تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳) ص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. گزارش های نظمیه از محلات طهران: راپورت وقایع مختلفه محلات دارالخلافه (۱۳۰۳-۱۳۰۵هـ)، (تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۳.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۰.

۵. همان، ص ۴۳-۴۶.

۶. همان، ص ۴۳.

۷. همان، ص ۱۹۷-۲۳۵.

۸. همان، ص ۱۹۷-۱۹۸
۹. همان، ص ۱۹۸
- ۱۰ و ۱۱. پیشین، همان جا.
- ۱۲ و ۱۳. همان، ص ۱۹۹.
۱۴. همان، ص ۱۹۹.
۱۵. همان، ص ۲۰۰.
۱۶. همان، ص ۲۰۴.
۱۷. همان، ص ۱۹۹.
۱۸. همان، ص ۲۰۱.
۱۹. همان، ص ۱۹۹.
۲۰. همان، ص ۲۰۲.
۲۱. پیشین، همان، ص ۲۱۳.
۲۲. پیشین، همان جا.
۲۳. همان، ص ۲۲۶.
۲۴. همان، ص ۲۱۳.
۲۵. همان، ص ۲۱۱.
۲۶. همان، ص ۲۱۶.
۲۷. همان، ص ۲۲۷.
۲۸. همان، ص ۲۰۲.
۲۹. همان، ص ۲۱۱.



۳۰. همان، ص ۲۲۷.

۳۱. روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، جلد اول: روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴) ص ۴۰۰.

۳۲. همان، ص ۴۸۲.

۳۳. همان، ص ۴۸۴.

۳۴. ر. ک: شیخآقابزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه (بیروت، دارالاضواء ۱۴۰۳/۱۹۸۳م)، ج ۷، ص ۱۵۲.

۳۵. همان، ج ۱۵، ص ۳۵۱.

۳۶. همان، ج ۷، ص ۱۵۲.

۳۷. همان، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

۳۸. همان، ج ۱۰، ص ۹۷.

۳۹. همان، ج ۵، ص ۲۹۱.

۴۰. همان، ج ۲، ص ۲۷۹.

۴۱. همان، ص ۴۲۹.

۴۲. همان، ج ۵، ص ۲۶۴.

۴۳. ر. ک: محدث نوری، لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر (بی جا، بی نا، بی تا)، ص ۱۶۷-۱۶۹.

۴۴. ر. ک: چهل سال تاریخ ایران، ص ۱۸۹.

۴۵. ر. ک: محمدبن سلیمان تنکابنی، قصص العلماء (تهران: انتشارات اسلامیة)، ص ۱۰۹.

۴۶. ر. ک: ملا اسماعیل واعظ سبزواری، عددالسنه (تهران، کتابفروشی اسلامیة)، ص ۱۸۸-۱۹۴.

۴۷. ر. ک: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴' (تهران: زوار، ۱۳۷۱)، ج ۶، ص ۱۷-۱۸.

۴۸. چهل سال تاریخ ایران، ص ۲۸۲.

۴۹. ر. ک: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات (تهران: زوار، ۱۳۶۳)، ص ۸۸.

۵۰. گزارش های نظمیه از محلات طهران، ص ۱۶۴.

۵۱. محمد قزوینی، ((وفیات معاصرین))، یادگار، سال سوم، شماره دهم (خرداد ۱۳۲۶)، ص ۱۶-۱۷.

۵۲. چهل سال پادشاهی...، ص ۲۸۹ و جلد دوم همان، کتاب، تعلیقات مرحوم حسین محبوبی اردکانی بر المآثر و الاثار، ص ۷۹۵-۷۹۶.

۵۳. پیشین، ص ۲۴۹.

۵۴. پیشین، ص ۲۶۹.

#### منابع

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، جلد اول: المآثر و الاثار، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳) ص ۱۳۳-۱۳۴.

- بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴' (تهران: زوار، ۱۳۷۱)، ج ۶، ص ۱۷-۱۸.

- تنکابنی، محمدبن سلیمان: قصص العلماء (تهران: انتشارات اسلامیة)، ص ۱۰۹.

- سبزواری، ملا اسماعیل واعظ: عددالسنه (تهران، کتابفروشی اسلامیة)، ص ۱۸۸-۱۹۴.

- قزوینی، محمد: ((وفیات معاصرین))، یادگار، سال سوم، شماره دهم (خرداد ۱۳۲۶)، ص ۱۶-۱۷.

- طهرانی، شیخآقازرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه (بیروت، دارالاضواء ۱۴۰۳/۱۹۸۳م)، ج ۷، ص ۱۵۲.

- نوری، محدث: لولوء و مرجان در آداب اهل منبر (بی جا، بی نا، بی تا)، ص ۱۶۷-۱۶۹.

- هدایت، مهدیقلی: خاطرات و خطرات (تهران: زوار، ۱۳۶۳)، ص ۸۸.

- روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، جلد اول: روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴) ص ۴۰۰.

- گزارش های نظمیه از محلات طهران: راپورت وقایع مختلفه محلات دارالخلافه (۱۳۰۳- ۱۳۰۵ ه)، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳.

فصلنامه تاریخ اسلام، ۱۳۸۰ شماره ۵، بهار ۱۳۸۰

## آلودگی هوای ۵۶ سال پیش تهران



شهر تهران دارای آب و هوای متغیر و ناسالمی است. کمتر شهری را در ایران می‌توان یافت که اختلاف درجه حرارت آن در تابستان و زمستان ۴۵ درجه سانتی‌گراد باشد و باعث شده تا سلامت ساکنین آن همواره در یک حالت عدم تعادل باشد. فراوانی ماشین‌های گوناگون متحرک و ثابت که با مصرف نفت و بنزین خود اکسیژن هوا را گرفته و به گاز کربنیک تبدیل می‌نمایند بر مسالهٔ بدی آب و هوا افزوده است.

عامل دیگر در این مورد وجود کارخانه‌های گوناگون مخصوصاً کارخانه‌های آجرسازی در جنوب شهر است که همه روزه به میزان زیادی هوای شهر را مسموم می‌نمایند. گذشته از توسعه و افزایش کارخانه‌ها و اتومبیل‌ها، اکنون تهران مدت‌هاست که باغات و کشتزارهای خود را از دست داده و تبدیل به ساختمان می‌نمایند.

از میان رفتن درختان که به منزلهٔ ریهٔ شهر بوده و با تولید اکسیژن تازه می‌تواند هوا را تلطیف نماید خود عامل دیگری در ناسالم ساختن آب و هوای تهران بشمار می‌رود. ۵ سال پیش یک هیات علمی سوئیسی که در پیرامون مسالهٔ آب و هوای شهرهای آسیایی بررسی می‌نمود بر اثر آزمایش‌های خود آشکار ساخت که اکسیژن موجود در هوای تهران از مقدار اکسیژن تمام شهرهای ایران حتی آبادان به میزان قابل توجهی کمتر است. طبیعی است که از پنج سال پیش تاکنون بر تعداد کارخانه‌ها و وسائط نقلیهٔ موتوری و نفوس تهران افزوده شده و از سوی دیگر مقدار زیادی از باغات و کشتزارها از میان رفته و تبدیل به ساختمان شده است.

تهران دارای تاریخی کهنسال است و ظاهراً دیگر در حدود یک هزار سال از عمر آن می‌گذرد ولی آغاز رونق و اهمیت آن را تنها می‌توان از دویست سال پیش و اواخر سلطنت دودمان صفویه دانست. یاقوت، جهانگرد و جغرافیدان قرن ۱۲ میلادی از طهران نامی برده، می‌نویسد: «منطقه بی‌اهمیتی است که آب و هوای ناسازگار داشته و جمعیت محدود آن بیشتر در دالان‌های زیرزمینی به سر می‌برند.»

کثرت فوق‌العاده اتومبیل در تهران باعث شده تا وزارت فرهنگ و شهربانی از مردم درخواست کنند تا مراقب جان اطفال بخصوص محصلین در خیابان‌ها باشند. رئیس شهربانی گفت: محصلین هر روز چهار بار به مدرسه می‌روند و جان آن‌ها به هنگام عبور از خیابان‌ها با کثرت زیاد اتومبیل در خطر است. مردم باید به فرزندان خود مقررات را آموزش دهند تا خطری جان آن‌ها را تهدید نکند. وی گفت خیابان‌های تهران گنجایش هشتاد هزار اتومبیل را ندارد و هر هفته ۱۵۰ اتومبیل به آن‌ها اضافه می‌شود.

منبع :

روزنامه اطلاعات ، ۲۷ آبان ۱۳۳۶

## ۱۰۴ سالگی فتح تهران



انقلاب مشروطه با تمام فراز و نشیب هایش در راه تحقق آرمان های عدالت طلبانه و آزادیخواهانه، نقطه عطف تاریخ ایران و سر منشاء تحولات عظیمی بوده است.

انقلاب مشروطه با تمام فراز و نشیب هایش در راه تحقق آرمان های عدالت طلبانه و آزادیخواهانه، نقطه عطف تاریخ ایران و سر منشاء تحولات عظیمی بوده است. روایت برهه هایی از تاریخ مشروطه، سرشار از لحظه هایی است که ملت ایران، میهن پرستانه برای حفظ دستاوردهایش مبارزه کرده. هنوز مشروطه عمری دوساله نیافته بود که میان مشروطه خواهان در مجلس به دلایل سیاسی و در بنیاد های نظری شان، اختلاف پدید آمد و راه نفوذ استبداد را گشودند. ید طولانی سلسله قاجار در حکمرانی مستبدانه با روی کار آمدن محمد علی شاه، بار دیگر ظهور کرد و قدرت گرفت. به توپ بستن مجلس در دوم تیر سال ۱۲۸۷ ش. و پراکنده ساختن رهبران و فعالان نهضت مشروطه به عمر کوتاه نظام مشروطیت ایران پایان داد و سر آغاز استبداد صغیر شد. بحران های متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بیش از ۱۳ ماه دوران حکومت محمد علی شاه را آشفته و متزلزل ساخت. دخالت های دو دولت انگلستان و روسیه ادامه داشت و با قرارداد ۱۹۰۷ م به اوج خود رسید. مشروطه خواهان تبریز، از ابتدای

استبداد صغیر به قیام بر ضد سلطنت سرکوبگر قاجار برخاستند و مقاومت دلاورانه شان سبب خیزش و لشگرکشی نیروهای انقلابی از گیلان و اصفهان شد. سرانجام با فتح تهران در سال ۱۲۸۸ ه.ش به دست رهبران ملی، مشروطه دوباره متولد شد.

روزی که کلنل لیاخوف در تهران مجلس را به توپ بست، آشوب به سرعت شهرهای مهم ایران را در بر گرفت. در تبریز که مهم ترین شهر بعد از پایتخت بود، جنگ خیابانی ملیون با نیروهای دولت آغاز شد. تبریزی ها کینه یی از دوران ولیعهدی محمدعلی شاه و حکمرانی اش در این ایالت به دل داشتند که در این زمان مجال بروز یافت. تا ۱۰ ماه پس از تخریب مجلس ملی، مشروطه خواهان تبریز به جنگ نابرابر با نیروهای دولتی و گرسنگی در نتیجه کمبود آذوقه ادامه دادند. مجاهدین توانستند پیروزی هایی به دست بیاورند اما با بسته شدن جاده ها و محاصره کامل شهر مردم گرفتار قحطی شدند. نه تنها وعده های مکرر محمدعلی شاه در احیای مشروطیت هیچ تاثیری بر رهبران ملی و مردم نداشت، بلکه همه چاره استقرار عدالت اجتماعی، آزادی و قانون را در فتح تهران می دیدند. ملیون در دو جبهه به تدارک سپاه و لشگرکشی همت گماشتند تا همزمان به سوی تهران حرکت کنند. فرماندهی قشون اصفهان را «صمصام السلطنه» خان بختیاری برعهده داشت تا اینکه برادرش «سردار اسعد» به او پیوست و در رشت، نهضت ملی به کمک «سپهدار اعظم» (محمدولی خان تنکابنی) و «یفرم خان» ارمنی آماده حضور در تهران شد.

با مقاومت شجاعانه مردم تبریز در برابر حکومت محمدعلی شاه و متجاوزان روس و در ادامه قیام بر ضد نظام استبدادی، بختیاری ها به سرکردگی صمصام السلطنه در اصفهان سر به شورش برداشتند و شهر را تصرف کردند. سردار اسعد بختیاری که در اروپا بود با آغاز شورش ها از راه خلیج فارس به ایران بازگشت و با تجهیز قشون اصفهان به طرف تهران حرکت کرد و در قم مستقر شد. دولت با نزدیک شدن قشون بختیاری به وحشت افتاد. طبق روال سیاست وابسته دولت قاجار به دولت های بیگانه، این بار هم سعدالدوله رئیس الوزراء، دست به دامن وزیر مختار انگلستان «سر جرج بارکلی» شد تا با کنسول روسیه به ملاقات سردار اسعد رفته و او را از ورود به تهران منع کنند. خان بختیاری با رد ضمانت دولت های خارجی در برقراری نظام مشروطه، عزم راسخش را در قیام علیه محمدعلی شاه و تصفیه عناصر استبدادی نشان داد. پیشنهادات بی طرفانه دولت انگلستان و روسیه که تحت تاثیر مفاد قرارداد ۱۹۰۷ م مبنی بر

اشتراک سیاسی بیان شده بود اما با مقاومت سردار اسعد، پیشنهاد جای خود را به تهدید برای ورود نیرو از شمال ایران از طرف ارتش روسیه داد. در این هنگام نیروهای سپهدار اعظم به قزوین رسیدند و نمایندگان دو دولت برای جلب نظر فرمانده قوای شمال نزد او رفتند. جواب محمودولی خان تنکابنی همانند هم‌رزمش، عزیمت قطعی به سمت تهران بود.

رشت، شهری که همیشه راه ورود افکار تجددخواهان و مترقی از اروپا محسوب می شد، پر بود از مجامع سری و مخفیانه‌ی که آزادیخواهان را در محیط استبدادی آن دوران پرورش می داد. ریاست مجاهدان مشروطه خواه با یفرم خان ارمنی، میرزا حسین خان کسمایی و سردار محیی بود. در سال ۱۲۸۸ ه.ش مشروطه خواهان به سرکردگی روسای خود به «باغ مدیریه» رشت یورش بردند و حاکم مستبد و دست نشانده آن، «آقا بالاخان سردار افخم» را کشتند. اما نگه داری قوای ملی شمال و کنترل رشت از عهده آنها خارج بود پس با درخواست از سپهدار اعظم برای فرماندهی نیروها، او را به عنوان پیشوای انقلاب در نظر گرفتند. هرچند محمودولی خان تنکابنی در محاصره تبریز در کنار عین الدوله حضور داشت اما با شدت گیری اوامر استبدادی محمدعلی شاه، از قشون خارج شد. با این حال، پس از دریافت درخواست انقلابیون، با امتناع از ریاست نیروهای شمال، بی میلی خود را نسبت به مشروطه نشان داد. سرانجام انقلابیون توانستند به شیوه های مختلف او را ثابت قدم کنند. با حرکت قشون به سمت جنوب و با تدابیر نظامی یفرم خان، قزوین به تصرف مجاهدان مشروطه خواه درآمد.

قوای شمال در مسیر حرکت به تهران با نیروهای دولتی به فرماندهی کاپیتان «زاپولسکی» روبه رو شدند و درگیری ها به شکست و عقب نشینی آزادیخواهان انجامید. پیش از جنگ کوتاه قشون بختیاری با نیروهای قزاق، سردار اسعد به نیروهای سپهدار اعظم پیوست. نیروهای ملی با عملیات ماهرانه یفرم خان از دروازه بهجت آباد وارد تهران شدند. سپهدار و سردار اسعد به مجلس ملی رفتند و یفرم خان قزاق خانه را محاصره کرد. با نفوذ به تمامی نقاط شهر، فقط بخش مرکزی پایداری می کرد. نقاط قوت محمدعلی شاه، قصر قاجار و قزاق خانه بود و فرمانده کل و حاکم تهران لیاخوف روسی. تمام روز ۲۳ تیرماه در تهران، جنگ خیابانی و گلوله باران ادامه داشت و مردم با شوق و استقبال از مشروطه خواهان، آن را روز



آزادی خود نامیدند. کلنل روس که یارای مقاومت نداشت و البته با دستور صریح سفارت روسیه، نامه‌یی به سپهدار اعظم نوشت و شرایطی برای تسلیم پیشنهاد کرد.

هنگامی که خبر محاصره تهران و نفوذ تا منطقه مرکزی شهر به محمدعلی شاه رسید، او و درباریان در کاخ سلطنت آباد پناه گرفته بودند. روس‌ها که شرایط را بحرانی می‌دانستند از دخالت در امور داخلی ایران دست کشیدند. شاه که همواره متکی به نیروی روس‌ها بود، چاره‌یی نداشت جز اینکه به سفارت روسیه پناهنده شود. پس به همراه ۵۰۰ تن از سران، درباریان و بستگان خود راهی زرگنده شد. بنابراین در ۲۵ تیر ۱۲۸۸ ه.ش، انقلاب مشروطیت که به ظاهر از دست رفته بود، جان دوباره گرفت. همان شب در مراسمی که در تاریخ مشروطه ایران به نام «مجلس فوق العاده عالی» معروف است، محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد. طی یک اعلام نامه، پسر دوازده ساله اش احمد میرزا را جانشین او خواندند و عضدالملک نیابت سلطنت را به عنوان بزرگ خاندان قاجار برعهده گرفت. مذاکرات طولانی بین سفارت‌های روس و انگلیس درباره شرایط خروج محمدعلی میرزا از ایران، استرداد جواهرات ملی، بازپرداخت دیون و رهن املاک شخصی او که احتمال داشت دولت روسیه مصادره‌شان کند، صورت گرفت. در موافقتنامه‌یی که به امضای نمایندگان دولت‌های مذکور و مشروطه خواهان رسید، برای شاه مخلوع ۸۰ هزار دلار مقرری سالانه تعیین شد. محمدعلی میرزا با خانواده و ملازمانش از سفارت روسیه برای عزیمت به بندر «ادسا» راهی ساحل دریای خزر شد و با کشتی خاک ایران را ترک کرد.

با برچیده شدن بساط استبداد، «مجلس عالی فوق العاده»، کابینه جدید را انتخاب کرد. سپهدار اعظم به ریاست وزرا و وزارت جنگ رسید و سردار اسعد بختیاری در وزارت کشور منصوب شد و یفرم خان کار حفاظت تهران، شهری که فتح کرده بود را برعهده گرفت. در مهرماه سال ۱۲۸۸ ه.ش انتخابات مجلس در سراسر کشور برگزار شد و مجلس ملی رسماً گشایش یافت.

منبع :

پورتال نور

# سخن پایانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیدوارم که این کتاب اطلاعات خوبی را درباره طهران در اختیار شما گذاشته باشد و از خواندن آن لذت برده باشید

امیر قربانی

بیست و پنجم آذرماه یکهزار و سیصد و نود و دو

